

مدخلی بر شناخت

قبایل عرب خوزستان

تالیف و تحقیق: حاج کاظم پور کاظم

جلد دوم



Ali Altan
9/12/95

بسم الله الرحمن الرحيم

مدخلی بر شناخت قبایل عرب خوزستان

جلد دوم

تألیف و تحقیق:

حاج کاظم پور کاظم

مؤسسه فرهنگی انتشاراتی آمه

تهران، خیابان فرصت، ساختمان ۹۸، تلفن: ۸۸۴۶۸۹۱ - تبریز، صندوق پستی: ۵۱۳۳۵/۴۶۷۶

نام کتاب:

مدخلی بر شناخت قبایل عرب خوزستان - جلد ۲

مؤلف: حاج کاظم پورکاظم

نوبت چاپ و تیراژ:

اول - بهار ۱۳۷۴، ۲۰۰۰ جلد

لیتوگرافی: زرگرافیک چاپ: کاوش

حق چاپ و ترجمه برای مؤلف محفوظ است.

فهرست و مندرجات

بخش اول

فصل اول

صفحه	عنوان
۶	مقدمه
۸	۱ - اصل و نسب بنی طرف
۱۵	۲ - محلّ اولیه و علت کوچ قبایل طی و طریف
۱۹	۳ - آمدن بنی طرف به خوزستان
۲۱	۴ - صفات و اخلاق بنی طرف، و علت اشتها رانها
۲۳	۵ - معرفی نسل محمود، یاروسای بنی طرف
۳۱	۶ - اعتقاداتی درباره چگونگی آمدن بنی طرف به خوزستان
۳۲	۷ - تیره‌های بنی طرف

فصل دوم

۷۳	تاریخچه بنی طرف
----	-----------------

بخش دوّم

فصل اوّل

صفحه	عنوان
۱۰۶	۱- کنانه
۱۰۹	۲- حلاف
۱۱۲	۳- خزرج
۱۱۸	۴- دغاغله
۱۲۴	۵- دحیمی
۱۲۹	۶- زبید (زبیدات)
۱۳۴	۷- زهیریه
۱۴۲	۸- سواری
۱۵۵	۹- ساکیه
۱۶۰	۱۰- سواعد
۱۶۶	۱۱- سودان

فصل دوّم

۱۷۳	۱۲- شرفاء
۱۹۶	۱۳- شمیمس
۱۹۹	۱۴- عبوده
۲۰۳	۱۵- ضبه
۲۰۵	۱۶- عبدالخان
۲۱۱	۱۷- المرعی
۲۱۶	۱۸- مروانه
۲۱۸	۱۹- نیس
۲۲۴	۲۰- مزرعه



بخش اول

فصل اوّل

(۱) "بنی طرف" Bnitorof

مُقَدِّمه

بنی طرف نام یکی از مهم‌ترین، پرجمعیت‌ترین، سازمان یافته‌ترین، و قدیمی‌ترین قبایل عرب خوزستان است که در اغلب نقاط استان خوزستان انتشار و پراکندگی دارند. پژوهش درباره این قبیله، احتیاج به تحقیق دقیق و کامل دارد. لذا در این مختصر نمی‌گنجد. مرکز اصلی سکونت این قبیله، در شهرستان "دشت آزادگان" واقع است. رؤسا و مردم آن از بدو ورود به ایران، سیاستی مبتنی بر دفاع از مذهب شیعه‌اثنی عشری و حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران، به عنوان تنها کشور حضرت مهدی (عج)، که ملجأ و پناهگاه شیعیان جهان است، در پیش گرفته‌اند. به همین دلیل در طول تاریخ شکوهمند خویش، با همه توان و قدرت، در برابر حرکات انفعالی و جدایی طلبانه‌ای که از سوی دشمنان داخلی و خارجی انجام می‌گرفت، با دلاوری و رشادت، وفاداری و پیروی خود را از قرآن و پیشوایان معظم دین، به اثبات رسانیده‌اند. بدین جهت همواره متحمل شدیدترین فشارها، ضربات، مقابله‌ها و حتی تبلیغات دروغین مغرضان شده‌اند.

در این راه گاهی شایسته‌ترین فرزندان خود را فدا نمودند. مثلاً زمانی در مقابل هجوم عشایر عرب عراق، که به تحریک حکومت عثمانی در صدد اشغال دشت آزادگان بودند، مردانه جنگیدند. فیصل را که فرماندهی عشایر مذکور، به او واگذار شده بود، با شرمساری و اداری به عقب نشینی کرده، به طوری که، بر اثر شدت ناراحتی دق مرگ شده بود. زمانی هم در مقابل "ابوقداره" که با عشایر پشتکوه، و به منظور توسعه طلبی و

ایجاد قدرت بلامعارض در منطقه هجوم آورده و مواسی این قبیله را غارت کرده بود، با تمام قدرت ایستادگی کردند. و با تحمیل شکستی تلخ، او را وادار به فرار کردند. جنگهای این قبیله علیه شیخ خزعل خان، و جهاد مقدس علیه انگلیس به فتوای علمای شیعه، بهترین مصداق این مُدعاست.

متأسفانه از این همه مقاومتها، پایمردیها و از خود گذشتگیهای این قبیله، و سایر عشایر و قبایل منطقه، که برای حفظ آرمانها و ارزشهای متعالی شیعه به عمل آمده بود، کمتر نوشته شده است. اما خوشبختانه هنوز هم بعضی از نوشته‌ها و سروده‌های گویندگان و شاعران توسط افراد سالمند منطقه خوانده، و یا بیان می‌گردد، که می‌توان توسط آنها شاهد موضوع را در آغوش گرفت. لازم است که محققان و پژوهشگران اجتماعی در این زمینه کمر همّت بسته، و با تحقیقاتی دقیق، صحیح و بی‌غرضانه، نهفته‌ها را از تاریکخانه فراموشی بیرون کشیده، و به صورت کتابهایی منشور و منظوم برای قضاوت نسلها به رشته تحریر درآورند. اقدام به این کار موجب می‌شود تا نسل حاضر از افکار، عقاید و نیز فداکاری نیاکان خویش در راه دین و میهن آگاهی یافته، و آن را به عنوان الگو و سرمشقی فرا راه خود قرار دهد.

دشت آزادگان نام فعلی شهری است که زمانی به نام "دست میسان"، حویزه، و بنی طرف و دشت میشان خوانده می‌شد، که سرزمینی حاصلخیز و پربرکت داشته، و از نظر استعداد کشاورزی به شمال ایران تشبیه می‌گردید. وجود همین سرزمین حاصلخیز سبب شده بود تا دولتهایی که پیاپی در عراق تشکیل می‌شد، و نیز عشایر تحت سلطه آنها، بدان طمع کنند. مردم بنی طرف و دیگر قبایل ساکن در این شهرستان همواره با چنگ و دندان از سرزمین خود به دفاع پرداخته‌اند. وجود این خاک در دست بنی طرف پس از سقوط خزعل، باعث گردید تا بسیاری از عشایر به سوی آنها کشیده شده و با آنها پیمان اخوت و برادری ببندند. این موضوع، و ظهور افرادی در این قبیله که با درایت و آگاهی توان حل و عقد مشکلات و اختلافات بین طوایف مختلف

را دارند، برآوازه و شهرت آنها افزود. مردم بنی طرف همواره بر این اندیشه باقی ماندند تا مدافع استقلال و وحدت ایران اسلامی، و پیروان ائمه طاهرین (علیهم السلام) باشند.

برای نیل به این هدف، کوشیدند تا این طرز تفکر را به نسلهای بعدی هم، انتقال دهند. حفظ اسلام، مذهب شیعه و وحدت مردم ایران همیشه جزو تعالیم اغلب رهبران، پدران و مادران قبایل شیعه عرب خوزستان بوده، هست و خواهد بود. بعضی معتقدند که راز و سرّ این امر در سایه ارزشهای اسلامی و مذهب جعفری (علیه السلام)، نهفته است. لہذا بنی طرف که خود را از اعیان عدی بن حاتم طائی، و دوستدار حضرت امیر (علیه السلام) می دانند، به خاطر تشکیل حکومت شیعه به ایران آمده اند. متأسفانه در زمان حکومت طاغوت به اهمیت کشاورزی این منطقه عشایری، توجه نشده است. این امر سبب گردید تا بسیاری از مردم قبایل، و از جمله بنی طرف، پس از اصلاحات ارضی، گروه گروه رهسپار شهرها شوند. بسیاری از شهرهای خوزستان، بویژه اهواز، آبادان، خرمشهر، سوسنگرد و غیره اکنون از تراکم جمعیت این فرزند زادگان عشایری پر شده، به طوری که بار سنگینی را از لحاظ تأمین خدمات شهری و... بردوش دولت گذاشته اند.

مردم قبیلہ بنی طرف در غالب مناطق خوزستان از خرمشهر تا ایذه، و از سوسنگرد تا بهبهان پراکنده اند. بعضی از آنها ممکن است در قرون گذشته بدانجا رفته باشند. در مصاحبه با عده ای از آنها در ایذه گفتند که: «آنها از بنی طریف، و از برادران بنی طرف هستند.» در میان بعضی از افراد عقیده ای وجود دارد که طرف، طریف و طرفاء، سه برادر بودند که در جنگ صفین در خدمت حضرت علی بوده و در جنگ علیه قوای معاویه، هر سه به شهادت رسیدند. بسیاری مدعی هستند که آنها فرزندان "طرماع بن عدی" بوده اند، و بنی طرف فعلی در خوزستان اولاد آنها هستند.

۱- اصل و نسب بنی طرف

از آن جایی که بنی طرف از اصل طی هستند، لذا از عرب قحطانی به شمار می آیند.

به نقل از "سبائک الذهب"، نسل "حاتم" از آنهاست. رؤسای بنی طرف باتوجه به محفوظات سینه به سینه، نسب خود را از اعقاب "حاتم طائی"، معروف در کرم محل اقامت نیاکان خویش را سرزمین یمن و سپس جبال طی در شبه جزیره عرب دانسته، و بعد از آن بنابه روایتی به خابور و از آن جا به خوزستان کوچ کرده اند.^۱

مرحوم "حاج عصمان طرفی طائی" که خود فرزند یکی از رؤسای تیره های پنجگانه قبیله مذکور است، در قصیده ۱۰۲ بیتی خود، که به زبان عربی محلی سروده، اصل و نسب، صفات اخلاقی، وقایع و حوادث، معاریف و رؤسای بنی طرف را به نظم کشیده است. تاریخ سرودن این اشعار را هشتم ماه محرم سال ۱۳۷۵ هـ ق. ذکر کرده اند. بدین جهت و باتوجه به این که - روان شاد - از نسابون معروف و سرشناس بنی طرف به شمار می آمده و زحمات و مطالعات فراوانی در کتب انساب داشته است، مناسب دیدیم تا آن قصیده را در این جا آورده، معانی و مفاهیم آن را به قدر امکان توضیح دهیم:

۱ - الیمن اصلاً طرف سُکّانها و بالنّسب ترجع لعد قحطانها

بیت فوق مطلع قصیده بوده و معنی آن این است که: در اصل اجداد مردم بنی طرف، یعنی قبیله طی، در یمن اقامت داشته اند، و از نظر اصل و نسب به قحطان می رسند.

۲ - یعرب القحطان ابناً و أباً لعدیشجب من عقب یشجب سبا

۳ - یسند التاریخ عنهم و النبا من سبا حمیر لعد کهلانها

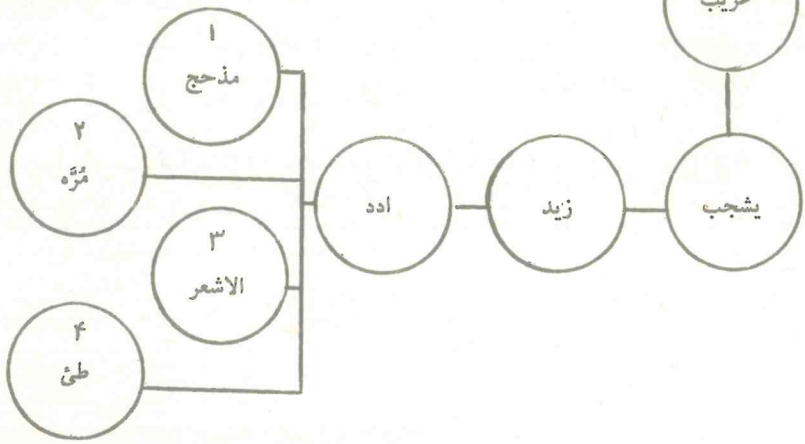
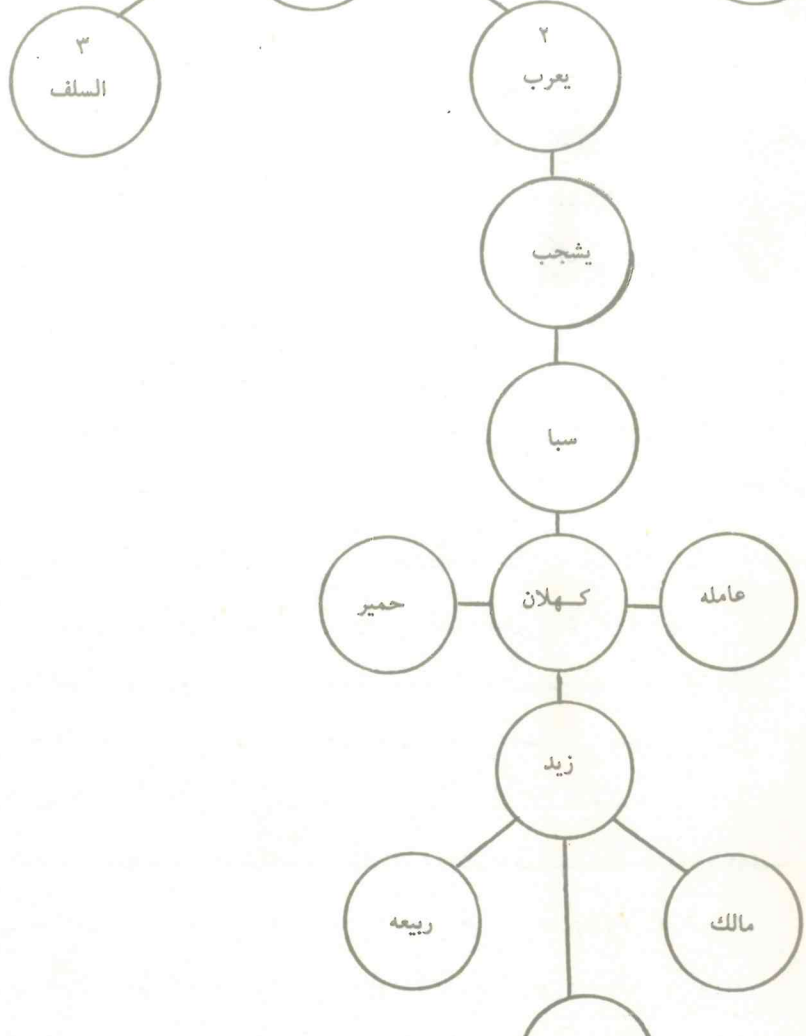
یعرب پسر قحطان و پدر یشجب و سبا عقب اوست. تاریخ و اخبار آنها مسند است. از سبا، حمیر و کهلان بوجود آمده اند. ولی نسب عامله بالاتر نیامده است. در باره او گفته اند: «فرزندانش پشتی از بنی سبا می باشند. عامله در این جا برادر حمیر و کهلان بوده، و به گفته "جوهری" و به زعم بعضی از "نسابون"، آنها از فرزندان قاسط و به قول "الاعشی": «عامل، تاکی به سوی جزیدر خود می روی؟ (نسبت داده می شوی)،

۱ - حاتم بن عبدالله بن عدی بن سعد بن حشرج بن امرؤ القیس بن عدی، (هزومه) بن اخزم بن ربیع بن جریل بن ثعل بن

عمرو بن غوث بن طی است.

در حالی که پدرت قاسط است. پس به نسب اصلی خود برگردد.»
 روی هم رفته متوجه می شویم که علت بالا نیامدن نسب آل عامله، انتساب آنها
 به کسی غیر از پدر حقیقی آنان است. یعنی ادغام نام و نسب آنها در دیگران است.
 که موجب بالا نیامدن نام جدّ اعلای آنها "عامله" شده است.

- ۴ - زید ابن کهلان من زید الولد بس عریب الوالد الیشجب فقد
 ۵ - وزیدیشجب من بعد خَلْف ادد و من ادد اربع ولد فرسانها
- از زید پسر کهلان "عریب" و از "عریب"، "یشجب" و از او "زید" حاصل آمد. در
 این صورت با توجه به پنج بیت فوق و با مراجعه به شجرنامه نسب قحطان تا این
 جا می توان نمودار زیر را به دست داد:



بادر نظر گرفتن عمود نسب صفحه قبل، می توان درباره مفهوم ابیات ۵ و ۴ به طور خلاصه گفت: از کهلان پسر سبا، زید پدر عریب، مالک و ربیعہ متولد گردید، و از آن به بعد بترتیب زیر، یکی پدر دیگری است: "یشجب، زید، ادد." و از ادد:

۶- مَدْحَجٌ وَمُرَّةُ الْأَشْعَرِيِّ هَذَا الْقَبِيلُ ثُمَّ طِيُّ الطَّاهِرِ الرَّاجِحِيِّ نَسَبٌ

۷- تَفْتَخِرُ گُومَةُ أَجَلٍ بَيْنَ الْعَرَبِ أفعالهم طيبه و هم شیخانها

در دویست فوق چهار پسر ادد مشخص شده اند: ۱- مدحج، ۲- مرّه، ۳- الاشعرو

۴- طئی پاک سرشت و دارنده اصل و نسب مُزَکّی، که مایه مباهات قوم در میان عربهاست. اعمال آنها نیک بود و خود رؤسای آنها بودند.

۸- قَطْرَةُ بَنِ طَيِّئٍ وَ بَنِ قَطْرَةَ سَعْدٍ مِنْ جَدِيلَةٍ وَ خَارِجَةٌ صَارِالْوَلَدِ

۹- أَعْنَى جَنْدَبٍ وَالسَّلَالَةِ مِنْ بَعْدِ خَوْشِ خَلْفِهِ مِنْ ظَهَرِ رُومَانِهَا

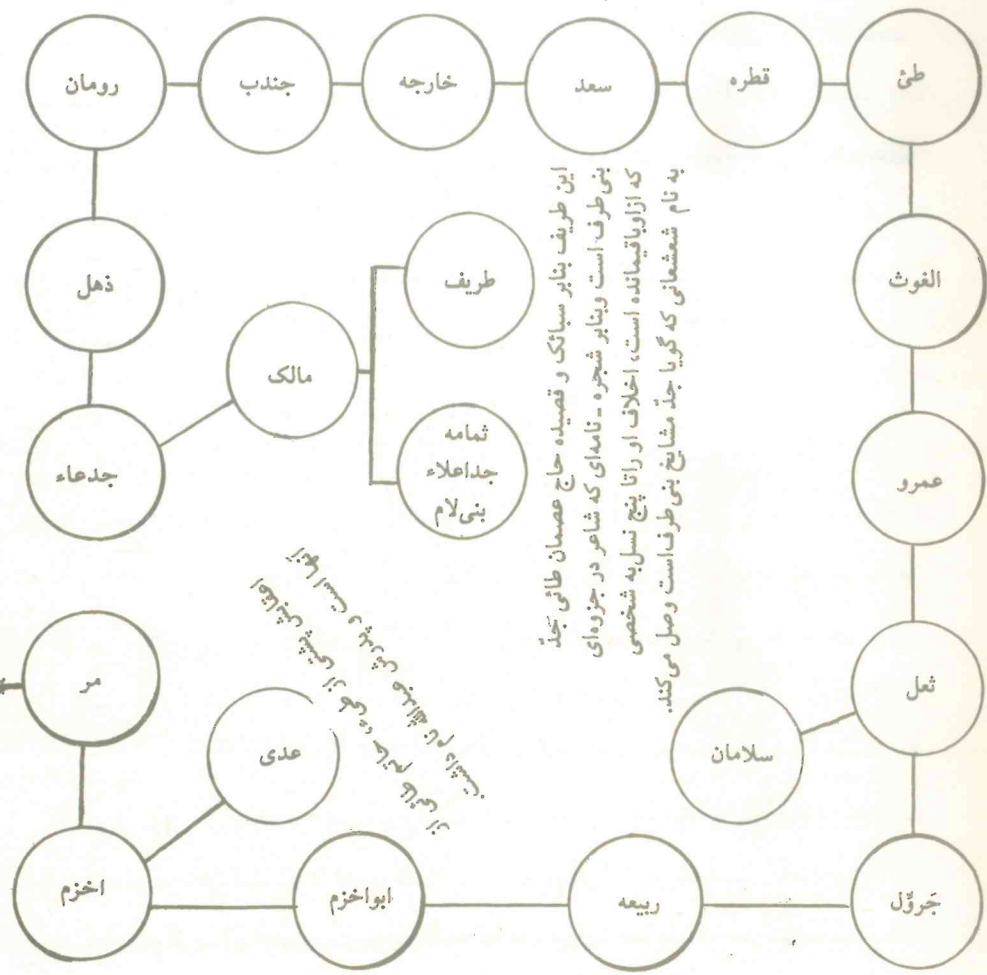
از طئی قطره، و از قطره، سعد و از سعد و زوجه اش، جدیله جندب به دنیا آمد و سلاله بعدی آنها از پشت "رومان"، بسیار خوب است. توضیح این که جندب و حور فرزندان خارجه از مادری به نام "جدیله"، دختر "سبیع بن حمیر" متولد شدند و به همین دلیل است که شاعر جندب رابه جدیله و خارجه نسبت می دهد، و فرزند جندب (رومان) را پشتی از آنها به حساب می آورد. غالباً از این به بعد نام جدیله ملازم نام طئی در معرفی نسب آنها شرکت می جوید. مثلاً درباره نوادگان رومان بن جندب می گویند: "بطنی از جدیله طئی". حاجی در ادامه شجره و تعقیب آن درباره اولاد "رومان" می سراید:

۱۰- ثُمَّ رُومَانِ الَّذِي خَلَّفَ ذَهْلًا وَمِنْ ذَهْلِ جَدْعَاءِ صَائِرِ هَاتِلِئْسِلِ

۱۱- وَمِنْ صَلْبِ جَدْعَاءِ مَالِكِ هَاتِلِئْقِيلِ مَالِكِ الْخَلْفِ طَرَفِ رِيسَانِهَا

بنابرابیات فوق، از رومان، ذهل و از او، جدعاء که این نسل از آن اوست، و از صلب جدعاء، مالک بخشنده که رؤسای بنی طرف از اعقاب اویند، متولد شد.

همه از همیشه میزبانها



این طریف بنابر سباتک و قصیده حاج عصمان طائی بجد
 بنی طرف است و بنابر شجره - نامه ای که شاعر در جزوه ای
 که از او بقیمانده است، اخلاف او را تا پنج نسل به شخصی
 به نام شعثمانی که گویا جد مشایخ بنی طرف است وصل می کند.

بسیار از این طریفان در کتب و دستاویزها
 در مورد سیرت و تاریخ آمده است.

طرف برادر طریف و طرفا
 نوادگان حاتم طائی

طرف
 از نسل
 حاتم طائی

باتوجه به اینکه بنی طرف از اعقاب عدی بن حاتم بن عبداللّه معروف هستند، نمی‌توانند فرزندان طریف بن مالک بن جدعاء بن... طی باشند. زیرا او از اعقاب "الغوث" فرزند دیگر طی بوده است. حاتم طائی و پسرش عدی از قبیله "سنبس" بطنی از "ثعل بن عمرو بن الغوث بن طی" می‌باشند. بقایای "بنو سنبس" در حال حاضر در عراق به سر می‌برند. به نقل از صاحب قبائل مصر آمده است: «...انّ هذه كانت قد تكاثرت في جنوب فلسطين و اقلقت بال الحكومة هناك فاضطرتها الى الجلاء فهبطت مصر سنة ۴۴۲ هجرية»^۱.

از اجداد حاتم، اخزم است که درباره او به مثل گفته می‌شود "شنشنة اعرفها من اخزم" عدی بن حاتم پس از حمله مولای متقیان به طی، جهت هدم (فلس) صنم آنها به شام رفت. ولی بعد از این که حضرت رسول (ص) خواهرش "سفانه" که اسیر شده بود آزاد کرد؛ به خدمت آن حضرت رفت و اسلام آورد. از آن تاریخ در تمام جنگهای اسلامی بویژه جنگهایی که علیه امیر مؤمنان (جمل و صفین و...) صورت می‌گرفت، در رکاب آن حضرت شمشیر می‌زد تا جایی که چشمش در این جنگها کور شد و به قولی فرزندان او همواره در این جنگها مشارکت داشته‌اند^۲.

همین "عدی" بود که بر "عمر" وارد شد. ولی چون از او آنچه مایه اعجاب باشد ندید؛ گفت مرا می‌شناسی؟ عمر گفت بلی! به خدا ترا می‌شناسم. خدا تو را به معرفت اکرام کرد. اسلام آوردی در زمانی که کفر ورزیدند. و شناختی در حینی که انکار نمودند، و وفا کردی به هنگامی که معذرت خواستند، و به هنگامی که ادبار کردند، اقبال نمودی^۳.

۱ - عشایر العراق، عباس عزای، جلد ۱، ص ۸۴.

۲ - همان منبع.

۳ - همان منبع، ۸۲.

در موضوع خوارج، زید بن عدی بن حاتم جزو اصحاب علی بود^۱.
 علی ائیه حال به نظر ما طریف بن مالک جد بنی طرف نیست و آنها همانطوریکه
 ادعا دارند از اعقاب حاتم هستند و یا این که او جد آنها می باشد. و در غیر این صورت
 دیگر از اعقاب حاتم نیستند. تعجب آور است اعقاب طریف بن مالک بن...قطره بن
 طی به نام بنی طریف موسوم هستند. ولی طرف رابه آنها نسبت می دهند. شاعر و
 کتب شجره مانند "سبائک" طریف را از طی ساکن در یمن دانسته، و برح بن مسهر و
 جبلة بن رافع رابه آنها نسبت داده اند. بنی طرف با توجه به محفوظات اجدادی، از
 اعقاب عدی بن حاتم بن عبدالله طائی هستند. و بدین جهت به "سبیس" پسر "معاویه
 بن جرول بن ثعل" نمی رسند، بلکه به نام جدشان "بنو عدی" نامیده می شوند^۲.

۲- محلّ اولیه و علت کوچ قبایل طی و طریف

- | | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| ۱۲ - اتفرعت من طی طریف و بارکت | و من ظهر و اصلاب آخری اتناسلت |
| ۱۳ - اسباط صارت ما تعد و اتکاثرت | و ترسوا احضون الفلا و وودیانها |
| ۱۴ - من عهد زرعہ الیمن ذل و کسل | من غزاه اریاط بجبوش و نزل |
| ۱۵ - من تحکم، من سباهم، من قتل | اتفرقت ذاک الوکت عربانها |
| ۱۶ - اترحلت طی و طریف اِمن الیمن | من غشاه اریاط بحروب و فتن |
| ۱۷ - واعتنت طی و طرف دارالوطن | بالقهر و السیف تبغی اوطانها |
| ۱۸ - بالقهر و السیف ثم بالعدد | واعنتت سلما و اجی الاجبال الاسد |
| ۱۹ - لیش تخشی اِمن القبایل کل أحد | و بالقهر صاروا بدل بامکانها |
- از طئی طرف متفرع شد و برکت داد و از پشتها و اصلاب دیگری ایجاد نسل کرد. و
 به نوادگان بی شماری (قبایل) مُبدل شد، و تکاثر یافت. و فلاتها و درّه ها را پر نمود. از

۱- اخبار الطوال ص ۲۰۵.

۲- سبائک الذهب فی معرفت انساب العرب، ص ۵۶.

عصر پادشاهی زرعه، یمن دُچار ضعف و ذلت گردید، از وقتی که "اریاط" به آن حمله کرد. و بر آن تسلط یافت و غارت و کشتار نمود، در آن هنگام عربها پراکنده شدند.

در هجوم "اریاط" به یمن، به ترجمه از "اخبار الطوال" می خوانیم:

"ودوس ذو تعلیان فرار کرد و پیش پادشاه روم رفت و از آنچه ذونواس با همکیشانانش از اعمالی مثل قتل اسقفها، آتش زدن انجیل و ویرانی بیع انجام داده بود، باخبر ساخت. پس او به نجاشی پادشاه حبشه نوشت. پس، "اریاط" با سپاهی عظیم از راه دریابه ساحل عدن پیاده شد و به سوی ذونواس حرکت نمود. با او جنگید و او را کشت، و وارد "صنعا" گردید و نام آن "دَمار" بود. و واژه "صنعا" حبشی، و به معنای "استوار و محکم" است و به همین دلیل به "صنعا" نامیده شد. بعدها در اثر شکایت مردم از کارهای "اریاط"، "ابرهه" با او جنگید و او را کشت. و نجاشی را به جایش بر یمن فرمانروا ساخت. همان نجاشی بود که کنیسه ای ساخت که مردم نظیر آن را ندیده بودند و دستور داد آن را به جای کعبه، حج کنند و مردم این کار او را زشت دانستند. لذا مردی از اهل تهامه شبانه بر آن (کنیسه) وارد شد و در آن حدیثی کرد. ابرهه از این کار عصبانی شد و تصمیم بر هدم کعبه گرفت و فیلی بسیار بزرگ مانند کوه به نجاشی داد. عاقبت کار او چنین شد که در سوره فیل آمده است^۱:

بنام خدای بخشنده مهربان

«آیا ندیده‌ای که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟ آیا مکرشان را باطل نساخت؟ و بر سر آنها پرندگانی فوج فوج فرستاد، تا آنها را با سِجِّیل سنگباران کردند. و آنان را چون گاو پس مانده در آخور ساخت.»^۲

طی و طریف هنگامی که "ریاط" با فتنه و جنگ بر یمن مستولی شد، از آن جا کوچ کردند. برای ایجاد وطنی جدید، به راه زور و شمشیر تمسک جستند. با زور و شمشیر،

۱ - الاخبار الطوال، تألیف ابوحنیفه احمد بن داوود الدینوری، تحقیق عبدالمنعم عامر، ص ۶۲.

۲ - ترجمه سوره فیل. قرآن مجید، ترجمه عبدالمحمد آیتی، سروش، واحد احیای هنرهای اسلامی، تهران، ۱۳۶۷.

آنگاه با عُدّه و عدد، متوجّه "سلما و اجّا" در کوههای اَسَد شدند. از همه قبایل ترس به خود راه نداده و با زور و غلبه به جای آنها استقرار یافتند.

«نجاشی لشکریانی جرّار، به نام "ابرهه" به یمن فرستاد و با چند زنجیر به آن جا رفتند و ذونواس را مغلوب، و دولت جمیری ظفار را در حدود سال ۵۳۱ میلادی منقرض کردند و یمن را از آن تاریخ ضمیمه حبشه نموده و جزو مستعمرات رومی شد. این تحولات و این غلبه‌ها و شکستها، در اجتماع دو صورت داشت: یکی ظواهر امر و دیگری حقیقت آن...»^۱

تاریخ در نظر مورخ بدوی، ظواهر امر را نشان می‌دهد و قضاوتها اکثراً روی مراحل ظاهری شئون اجتماعی است. ولی برای مورخ محقق مُحَرَّب، که به علل و عوامل سلب و ایجاب امور آشناست و از دیده حقیقت بین می‌نگرد، پشت پرده‌ها را ملاحظه می‌کند، و فتح و ظفر یا شکست و انهزام را ناخن می‌زند، تا به ریشه آن برسد و علت العلل را کشف کند. تاریخ روم و ایران قبل از اسلام، و تحولات اجتماعی بشر آن عصر، شباهت به احوال و اوضاع امروز ندارد که می‌توان به دیده یک سیاسی محقق، و یا یک مؤرخ دوربین مآل اندیش، از اعماق افکار نتیجه حوادث را به دست آورد. سطح زندگی مردم یک شهر با سیاست زور آزمایان روم و ایران، مرتب به حسیض و اوج می‌رفت. گاهی ممالک عربی دستخوش تمایلات روحی قرار می‌گرفت، و زمانی زیر نظر و حمایت دولت ساسانی می‌رفت. در افریقا و کشورهای خاور میانه و آسیای صغیر نیز، جزر و مد سیاست روم و ایران زیر و رو می‌شد. و یاللعجب که غلبه و فتح جنگهای اسلامی راهم به گمان خود مرهون همان سیاستها می‌پنداشت. و در حالی که فتوحات اسلامی بدون هیچ‌گونه تردیدی مرتبط به اراده حق و تاییدات آسمانی بود.^۲

در "کامل ابن اثیر" است که: "طی" در ساحل یمن قرار داشت. و آن سرزمین اکنون

۱ - تاریخ مفصل اسلام، نگارش عماد الدین حسین اصفهانی، ص ۱۷.

۲ - تاریخ مفصل اسلام، تألیف و نگارش عماد الدین حسین اصفهانی.

دردست مُراد و همدان است. بعد از نخلستانها، مزارع و مراتع فراوانی که در کوههای اِجّا و سلما بود، آگاه شد. و آنها در نزدیکی شهر فید بودند. لذا ساکنان آن جا را مغلوب، و در آن دو کوه اقامت گزیدند. از آن موقع دو کوه مزبور، "کوههای طی" نامیده شدند. و آن پس از جنگهایی است که بین طسم و جدیس در یمامه رُخ داد و به نام "حَوّا" نامگذاری گردید. سپس نام یمامه به سبب وجود زن مشهوری به این نام نامگذاری شد. "طی" برای مدّت طولانی در جبلین باقی ماند، و قسمتی از آنها به عراق متمایل شده و امارتی تأسیس کردند، که تا فتح اسلامی ادامه داشت. در عصر اسلامی بین اقالیم و نواحی انتشار یافتند، و تا کنون قسمت بزرگی از آنها در "جبلین طی" به سر می‌برند. و در عهد مغول سلطه آنها بر شام و عراق قویتر شد^۱.

«... از قبایل طی در الجزیره، دُرّیه حاتم طائی، کسی که در بخشندهگی و کرم از ماه آسمان مشهور تراست، می‌باشند. و کسی توان معارضه با او را در بخشش، از آنچه خدا از عرب و عجم آفریده، ندارد. و اخبار او مجهول نیست و سندهای منقول درباره او قابل تکذیب نمی‌باشد. و در باره آنها چه بگویم! زیرا برای گوینده گفته‌ای باقی نگذاشته‌اند. و گفته‌اند که آنها دُرّه قبایلند. ایاس بن ابی قبیصه، امیر عرب در عراق از بنی هناء، از سوی کسری ابرویز (خسرو پرویز)، بعد از قتل نعمان بن منذر ولایت یافت، و طی را در حیره نازل کرد. و ریاست فتح اسلامی از آن او و اعقابش ماند. در روزگار فاطمیان، ریاست از آن امیر آنان، مفرج بن دغفل بن جرّاح، و سپس پسرش "حسان" بود و در جنوب شام ساکن شد. از قبایل بزرگ و معروف طی:

- ۱- شمر، ۲- بنی لام، ۳- سنبس، ۴- بنی طریف، ۵- المعلی، ۶- بنو غراب،
- ۷- بنو عدی از بنی لام، ۸- بنو عصر، ۹- بحتر، ۱۰- بنی امان، ۱۱- بنی ربیعۀ طی،
- ۱۲- آل فضل، ۱۳- بنو جمیل، ۱۴- وائل، ۱۵- درما، ۱۶- زریق، ۱۷- زبید،

۱- عشائر عراق، عباس عزوای، جلد ۳، ص ۱۹۹، (ترجمه مضمونی شد).

۱۸ - بنی عدی (بنی حاتم طائی).^۱

بنابراین می توان از آنچه گذشت، دانست که ذریه حاتم هم در میان قبایل طی در جزیره عرب بوده اند. گفته می شود که آنها بر بعضی از قبایل طی از آن جمله، بنی طرف ریاست داشتند، و قبیله آنها طرف بود. ولی بیت ریاست آنها از اعقاب حاتم هستند. همین ترتیب را امروزه در سازمان بندی قبیله بنی طرف در خوزستان مشاهده می کنیم. عشایر، کلاً خود را بنی طرف، و رؤسای آنها خود را اولاد حاتم می دانند.

۳ - آمدن بنی طرف به خوزستان

- | | |
|---|--|
| ۲۰ - و مِنْ بَعْدِ هَذَا طَرِيفٌ اَتَنَقَلْتُ | بالحجاز و لابی مکه اتو طنت |
| ۲۱ - تَبَتَغَى دِيرَانَ أُخْرَى وَ شَمْرَةَ | عن سواعدها و سرت بظعونها |
| ۲۲ - حَيْثُ مَا جَدُّوا يَنْزِلُونَ بَارِضٍ | ما لقوا بالناس واحد يعترض |
| ۲۳ - صَارَ بِحُوَيْزَةَ الْوَطَنِ غَرَضٌ وَ فَرَضٌ | ولا اختشوا صدقانها و عدوانها |
| ۲۴ - سَبْعِينَ فَارَسَ نَزْلُوا الْبَهْدَى الْاَحْدُودَ | ولا اختشوا اكثر العشائر و الجنود |
| ۲۵ - اِحْجَى وَ الْمَحْجَى اِكْبَرَ كَلَّ شَهْوَدٌ | غير طرفا مِنْ يَثِبُ نيرانها |
| ۲۶ - غَيْرَ طَرَفِهِ مَنْ يَثِبُ نَارَ الْحَرْبِ | و صار جلی اسیوفهم ماضی الضرب |
| ۲۷ - غَضِبْنَ النَّاسَ اِلْتَجَتْ شَرْقٌ وَ غَرْبٌ | اتخاف مِنْ شَرِ الطَّعْنِ بِسَنَانِهَا |

بعد از این طریف از جایی به جایی منتقل شد و در حجاز و مکه متوطن نگردید. در فکرایجاد محل سکونت دیگری، آستینها را بالا زده، و با بار و بینه حرکت کرد. هر جا که کوشیدند پیاده شوند، معترضی نیافتند. لذا وطن آنها در حویزه لازم و واجب تشخیص داده شد. و از دوستان و دشمنان ترسی به خود راه ندادند.

هفتاد مرد دلاور (سوارکار) در این حدود (حویزه) پیاده شدند. و از کثرت عشایر و سربازان هراسی به دل راه ندادند. برای این مدعا بهترین شواهد و دلایل را، دارم.

۱ - مأخذ پیشین به نقل از معجم البلدان و بسام (الدر المفاخر).

بجز "طرفه"، یعنی بنی طرف، چه کسی آتش جنگ را برمی افزود. جز طرف کیست که آتش جنگ را روشن کند؟ روشنی برق شمشیرهای آنها در زدن به دشمنان مؤثر افتاد، و مردم بناچار به شرق و غرب پناه بردند. از شر طعنه‌های نیزه‌های آنها می ترسیدند. شاعر در طی ابیات فوق، از "طرف"، "طریف" و "طُرفه" نام برده است. بعضی معتقدند که طرف برادرانی به همین نام (طریف، طرفاء) داشته، و هرسه پسران عدی بن طرماع بن عدی حاتم هستند. برخی هم می گویند احتمالاً فرزندان عدی بن زید بن عدی بن حاتم بوده‌اند.^۱ اما چون طُرف برادر بزرگ آنها بود، بنابراین، مجموعاً بنی طرف خوانده شده‌اند. از گفته‌ها و حکایات پیرمردان قدیمی برمی آید که بنی طرف قبل از مشعشعین در حویزه ساکن بوده‌اند. ولی به خاطر طرفداری و تظاهر موالی به تشیع، با آنها مقابله نکردند. حتی عدّه‌ای همان طور که شاعر در عدم استیطان بنی طرف در حجاز و مکه اشاره نموده، می گویند که آنها احتمالاً پس از شکست یمن از حبشه، یعنی سال ۵۳۱ م. به عراق و شام رفته و عدّه‌ای از آنها که شاعر ۷۰ سوارکار نامیده از سرزمین خابور به حویزه آمده بودند. قبل از حویزه احتمالاً در محلی به نام "طرفاوی" که در سفرنامه ابن بطوطه، سه منزل با شهر مذکور فاصله داشت، اقامت داشتند. پس از تسلط سید محمد بانی، سلسله آل مشعشع مأمورانی نزد بنی طرف فرستاد تا از آنها مالیات بگیرند. ولی فردی از سوارکاران بنی طرف، یکی از مأموران مزبور را با شمشیر ضربه زد و کُشت. بقیّه بازگشتند، و خبر دادند. سید محمد دستور داد به این مردم هیچ چیزی نگویید!

گفته می شود که ابتدا همان هفتاد تن از بنی طرف به ریاست شیخ محمود به حویزه آمده بودند. ولی بعدها بسیاری بدانها ملحق شدند. عشاير فعلی بنی طرف و رؤسای آنها از اعقاب همان سوارکاران اولیه می باشند. گویا قبل از محمود، جدّ چهارم او به نام "شعشعانی"، به ایران آمده بود. پس محمود در این صورت نسل چهارم

۱ - گفته می شود که طرف، طریف و طرفاء فرزندان عدی بن حاتم طائی هستند.

شعشعانی می باشد. مرحوم حاج عصمان طرفی طائی، در یادنامه‌ای از اجداد خود در صفحه ۲۹، در جزوه‌ای که از خود به یادگار گذاشته، نوشته است: «شعشعانی، بنا بر قول اسلاف ما، نخستین کسی بود که به ایران آمد. از شعشعانی ذابل، و از ذابل، حسن و از او غانم، و سپس محمود از غانم به دنیا آمد. وی اولین کسی بود که آوازه اش در میان مردم اشاعه یافت.»

۴- صفات و اخلاق بنی طرف و علتِ اشتها آنها^۱

- | | |
|--|--|
| ۲۸ - من ظَهَرَ هَذَا فَعَلَهُمْ وَ الشَّرَفَ | کل أَحَدٍ قَرِيبًا فَضْلَهُمْ وَ اعْتَرَفَ |
| ۲۹ - بِالْكَرَمِ وَالْجُودِ وَ اهْلًا لِلْعَرَفِ | حَيْثُ كُلُّ مَعْرُوفٍ هُمَا اِنْسَانَهَا |
| ۳۰ - اَهْنَاكَ مِنْهُمْ مِنْ يَدِ هَذِي الْفَعَالِ | هم کرم، هم جود، هم راس القتال |
| ۳۱ - اتقربت ليهم و اجت خوف الرجال | تلتجی، و ترتجی اِمن احسانها |
| ۳۲ - من جد وجدبهم كفایه و هم منع | وليهم الاجی التجا و صاروا جمع |
| ۳۳ - اَنْ سَطُوا اَوْ مَا سَطُوا سَوَوْا بَدَعٌ | ابرای و افکار و نگل شیخانها |

از آن جایی که این عمل و شرفشان ظاهر شد، هر کس به فضیلت آنها اعتراف کرد: در کرم، بخشش و اهلیت در عرف اجتماعی. زیرا که صاحب هر امر به معروف انسانی بودند. نمایان شدن این اعمال آنها که هم بخشنده و کریم و هم شجاع بودند، موجب گردید تا مردم به آنها متمایل شده، و نزدشان بیایند، و در پناه و حمایتشان قرار گرفته، و درخواست احسان و نیکی کنند. از جدی به جد دیگری دارای کفایت و مناعت بوده، و پناهنده را در حفاظت خود می گرفتند. چه غالب شوند یا نشوند، امور تازه و عجیبی انجام می دهند، در آرا، افکار و سیاست رؤسای آنها.

- | | |
|-----------------------------------|---|
| ۳۴ - ايجوز من ائیدی و افاعیهم بعد | چَمَّ عَدُوٌّ، چَمَّ حید، عَنَّهُمْ مِنْ شَرِّد |
| ۳۵ - چم عشیره اخیار، چم ریس انفقد | اِمن الموالی و مین بعد سودانها |

باز هم از دستها، و افعی هایشان جایز است. چه تعداد دشمن، چندی از مردان کم نظیر، که از آنها متواری شدند. چند عشیره برگزیده، چند رئیس مفقود گشت؟ از موالی و سپس سودانشان.

- ۳۶ - ثُمَّ أَسَايِلَ مَنْ شَهِدَ وَقَعَاتِهِمْ مَنْ ثَبِتَ؟ يَا هُوَ الْحَمَلُ صَدُّ مَاتِهِمْ
 ۳۷ - مَا شَفَتْ بَعْضُ وَبَعْضُ رُمَاتِهِمْ تَقْلَعُ أَجْبَالَ! وَ تَهْزُ أَرْكَانَهَا
 ۳۸ - وَالْجِبَالُ الرَّاسِيَهُ مِنْهُمْ تَمِيدُ وَ تَضْطَرِبُ لَوْكَانَ أَسْفَلَهَا حَدِيدُ
 ۳۹ - وَبَعْدَ ابْنِ بَاسِهِمْ كُتِّشَ شَدِيدُ أَشْهَابُ صَايِبِ لَوْ رَجَمَ شَيْطَانَهَا
 ۴۰ - وَبَعْدَ أَبِي نَلِكٍ فَعَلَهُمْ وَالْهَيْمَمُ مِنْ تِهِمْ تَقْضَى عَلَيَّ كَلِمَنَ خَصِمِ
 ۴۱ - دُوْنَهُمْ مَحَدٌّ وَ كَفَّ الْأَ اِنْعَدَمُ مِنْ طَوَايِفِ هَذَا خَوْزِسْتَانَهَا
 ۴۲ - دَوْمَ طَرْفِهِ مِنْ تِهِمْ أَعْلَى الْخَصِيمِ تَدْعَى الْجَلْمُودَ ذَاتَا كَالرَّمِيمِ
 ۴۳ - تَشْبَهُ إِ مِنْ أَجْبَالِهَا الرِّيحَ الْعَقِيمِ الْكُومَ عَادَ وَ دَمَرْتَ خَلِجَانَهَا
 ۴۴ - تَشْبَهُ الطَّاعُونَ لَوْ حَلَّ وَالْوَبَا لَانْدَعُ أَحَدُ بَرِّئِ وَ مَذْنِبَا
 ۴۵ - أَفْعَالَهُمْ لِأَزَالِ هِيَّةٍ أَمْحِيرِيَا عَيْبُ يَنْكُرُ جَمِيعَ انْسَانَهَا

آنگاه از آن که وقایع آنها را دیده می پرسم: چه کسی ثابت ماند؟ چه کسی ضربات آنها را تحمل کرد؟ آیا بعضی و برخی دیگر از تیراندازان آنها را ندیدی؟ کوهها را از جا کنده و ارکانشان را به لرزه درمی آورند؟ کوههای استوار از قدرت آنها می لرزد و پریشان می شود، هر چند که زیر آنها از آهن بوده باشد. و باز هم می گویم که شجاعتشان شدید است، مثل شعله آتشی که شیطانی را هدف قرار دهد! سپس فعل و همتهای آنها را بیان می کنم. وقتی که تصمیم بر غلبه علیه دشمن بگیرند، در مقابلشان کسی به مخالفت نایستاد، مگر اعدام شد، از این طوایف خوزستانی! همیشه طرف، اگر دشمن را مورد توجه (مدنظر) قرار دهد، سنگ سخت را پوسیده می کند. از رو به رو به باد نازا شباهت دارد که قوم عاد را در خلیجها از بین می برد. طاعون و ویاست، اگر شایع شود. از گناهکار و بی گناه کسی را ابقا نمی کند.

اعمالشان تیز و مستقیم بوده، و از همه انسانها کسی منکرشان نمی شود.

۵- مُعرفی نسل محمود، یا رؤسای بنی طرف

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| ۷۱- من طریف و عاد صارت سلسله | هذا من ذاک و ذاک امعدله |
| ۷۲- تنتهی محمود و هذی مسألہ | بس بنیه الشیدوا بنیانها |
| ۷۳- شیدوا بنیانها بارض الکرخ | من کبیر، اصغارهم، حتی الفرخ |
| ۷۴- اتلبی الداعی و یجیبون الصرخ | یأمن الخایف اهو و یوعانها |
| ۷۵- من نسل محمود ابین هم بعد | کل ابوالاول و کل ثانی الولد |
| ۷۶- اسعیّد و هیچل، حرز ثم سعد | صیّاح، صالح من بعد خوانها |
| ۷۷- من صلب صیّاح صایرها لعدد | امسيلم الخلف لعد زایر بعد |
| ۷۸- و عبد العزیز الصار لزیاره ولد | اعذار ابن عزّه الحکم بنیانها |
| ۷۹- اعذار دگ السادس هوه ابعرفته | وکل سنین الماضیه ماهدمته |
| ۸۰- هم أبین من بعد فی خلفته | انسول آساد أبطن خیفانها |
| ۸۱- أعنی سندال الظهر منه العقب | خلف امهاوی البطل ذاک الصعب |
| ۸۲- صار صدمه للیضده و للیحب | یمرح و مرتاح بین اجنانها |
| ۸۳- مطلگ و عوفی الذی نعم الخلف | ضنوت امهاوی الذی حاز الشرف |
| ۸۴- بس أهّم لزال عز الكل طرف | وألعلی منهُم صیدگ ظهر بنیانها |
| ۸۵- من بعد سندال تثنی فی سعد | و من خلف عبدالسید ولد |
| ۸۶- و عبد السید نعم ما خلف بعد | امنیشد الشید طرف بنیانها |

از "طریف" به بعد، سلسله ای شد، این از آن، و آن "معدّل" است. به محمود منتهی می شود، و این یک مسئله است. تنها فرزندان او بودند که بنا را بالا بردند. بنای خویش را در سرزمین کرخه بر پا داشتند. از بزرگان و حتی کودکان لبیک گوی، طالبان یاری از مظلومان و گریه کنندگان می باشند. امان دهندگان خائف و گرسنه هستند.

از نسل بعدی محمود هم بیان می‌کنم. هر پدر اوّل، و هر پسر بعد از آن را. سعید، هیچل، حرز و سپس سعد، که از او صیّاح و صالح، دو برادر متولد شدند. از صُلب صیّاح این عدد بوجود آمد: مُسيلم، که زایر از او بوجود آمد. و عبدالعزیز از زیاره (زایر) متولد شد. عذار پسر عبدالعزیز بود که بنیاد قبیله بنی طرف را استحکام بخشید. اوبا معرفت خویش پی آن بنا را گذاشت و همه سالهای گذشته، آن را منهدم ساخت. سپس اعقاب او را یاد می‌کنیم: نسلهایی شیر مانند، که ترسی در دل می‌افکنند. منظورم سندال است که عقب از او ظاهر گردید. از او بود که مهاوی سخت و صعب به دنیا آمد و صدمه دشمنان و دوستان آنها (بنی طرف) بود. و اکنون در بهشت در خوشی و آرامش به سر می‌برد. از مهاوی، مطلبگ و عوفی که بهترین اخلاف هستند و امید او بودند، شرافت را کسب و به تنهایی تا به حال موجبات عزّت بنی طرف بوده، و مرتبه بلند، بدرستی بنیادش از آنها نمایان گشت. بعد از آن سندال در سعد تشبیه کرد، و از سعد نیز عبدالسید به دنیا آمد. از عبدالسید بهترین مولود، یعنی "منیشید" متولد شد که "طرف" را ساخت.

- | | |
|---------------------------------|-----------------------------|
| ۸۷ - ثم صار من ظهر منشد خلف | اکرم الماضین و أحسن من سلف |
| ۸۸ - طاب مولد هم جمیعاً و الشرف | بالکرم فاقوا جمیع اقرانها |
| ۸۹ - های هالعدّه اهل حسب و نسب | من مقدّم را سهم حتیّ العقب |
| ۹۰ - و من تعد افعالهم بظهر عجب | والعلیّ منهم ظهر بنیانها |
| ۹۱ - ثم نذکر شیخ صالح خلفته | مشعل العلیا و حیاتک ولدته |
| ۹۲ - محمّد المشعل حدث من صیرته | ذاک عبد اللّه الولد فرسانها |
| ۹۳ - خلف اولاد اثنین و عشر | کلهم آساد معتاد الکصر |
| ۹۴ - منهم العباس چم ولد الظهر | زایر و شرهانها و سبهانها |
| ۹۵ - هالثلاث اسباع یسوون المقال | ماگول اخیار واحسن کل رجال |
| ۹۶ - ماشوفن بالعرب الهم مثال | بس اظن کسریّ انوشروانها |

- ۹۷ - اخوت العلیالهم وگفتات چم
 ۹۸ - الحضرة فوق العرب منهم تهم
 ۹۹ - إِشْمَرْدُ أَعْدَ افعالهم طيبة كثير
 ۱۰۰ - يَهُو الماچان ابجلا والهم گصير
 ۱۰۱ - اسعید و صيَّاح نعمين و کفو
 ۱۰۲ - وَآرَد اگولن آه لوعدهم صفو
 منعوا حدو خذوا حق الزلم
 اتخاف منهم تختشى عدوانها
 واشمریدأحچی اخی ایتول المسیر
 إمن الانام احرارها و سودانها
 تطلق المأسور تحسن بالعفو
 ركبوا العلیا و خذوا بعنانها

سپس از پشت منشد اعقابی پیدا شدند که بخشنده ترین گذشتگان و بهترین پیشینیانند. پاک باشد مولد و شرف همه آنها که در کرم و بخشش از تمام همطرازان بالاتر بوده اند. این عده صاحب اصل و نسب بوده و از سر سلسله تا آخرین عقبشان چنین اند. اگر اعمال نیک آنها را بشماری عجایبی آشکار می شود و بلندی مرتبه از بنیانش ظاهر می گردد. از آن پس از اعقاب شیخ صالح گفتگو می کنیم: یکی مشعل است. به جان تو مقام و مرتبه بلندی متولدش ساخت. و از او محمد مشعل به دنیا آمد، که والد عبدالله، پدر جنگجویان است. از عبدالله دوازده پسر متولد گردید که همه چون شیرانی معتاد شکار هستند. از میان آنها از عباس چندین پسر ظهور کردند. از جمله زایر، شرهان و حاج سبهان که هر سه شیرانی هستند که ارزش گفتن دارند. نمی گویم که برگزیده و برتر از همه مردانند، ولی نظیر آنها در عرب نمی بینم. فقط گمان می کنم که کسری انوشیروان چنین بوده باشد. سعید و صیاح، نیک و بی مانندند. اسیر را آزاد، و از او گذشت و عفو می کنند. و می خواهم بگویم که آه اگر بین آنها صلح و صفا حاصل شود، بر قلّه رفعت سوار شده، و افسار آن را در دست می گرفتند. در صفحه بعد ادامه شجره بنی طرف با توسل به اشعار فوق، و نیز جزوه خطی، که فتوکپی آن در دست است، و از حاج عصمان طرفی طائی می باشد، ادامه می یابد. قبلاً متذکر می شود که در این جزوه نام چهار جد قبل از محمود ذکر گردیده، و نام نخستین فرد آنها شعشعانی می باشد. بعد از او به ترتیب ذابل، حسن و غانم پدر

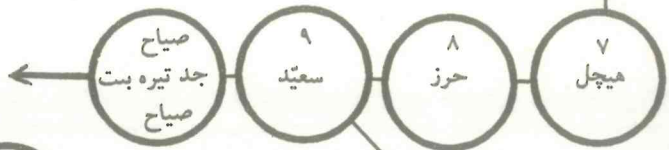
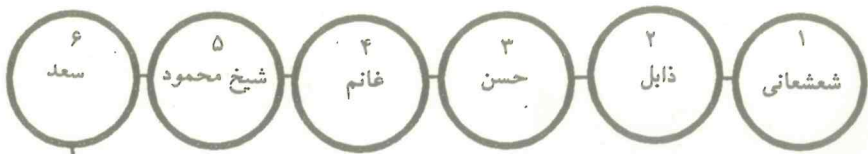
محمود است. بین شعشعانی تا عدی بن حاتم طائی نام چند جد فاصله مانده، که نام آنها به دست نیامد. ولی پس از یکسال پرس و جو عاقبت نزد فردی از افراد طایفه "البوعفری" یادداشتی یافتم که اجداد او تا حاتم نوشته شده بود. "البوعفری"، یکی از طوایف ششگانه "بسیسات" می باشند. که مدعی هستند از برادران رؤسای بنی طرف و مانند آنها به عدی بن خالد می رسند. نام این شخص یعقوب، فرزند حاج رمضان فرزند محمد بن عبدالله بن یدیع بن عبدالامام بن سعد بن عبدالسید بن عامر بن عفری بن علی بن محمد بن طرفه بن مسلم بن (هجرس) بن ابراهیم بن خلیل بن مشعل بن طارق بن طرماح بن الیاس بن طرف بن خالد بن عدی بن حاتم طائی است^۱.

قابل توجه است که بنابر سلسله نسب فوق، نام شعشعانی، ذابل، حسن وغانم، یعنی اجداد شیخ محمود مذکور نیست. لذا ما با ذکر موضوع فوق اجداد رؤسای بنی طرف را به همان ترتیبی که مرحوم حاج عصمان طرفی طائی آورده است در ذیل یادآوری می کنیم:

۱ - اجداد شخص مذکور باقی مانده است.



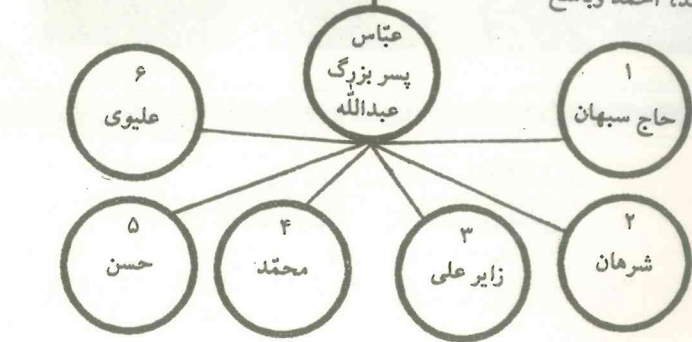
مرحوم حاج عصمان سراینده قصیده
با فرزندش استادعلی پورطائی

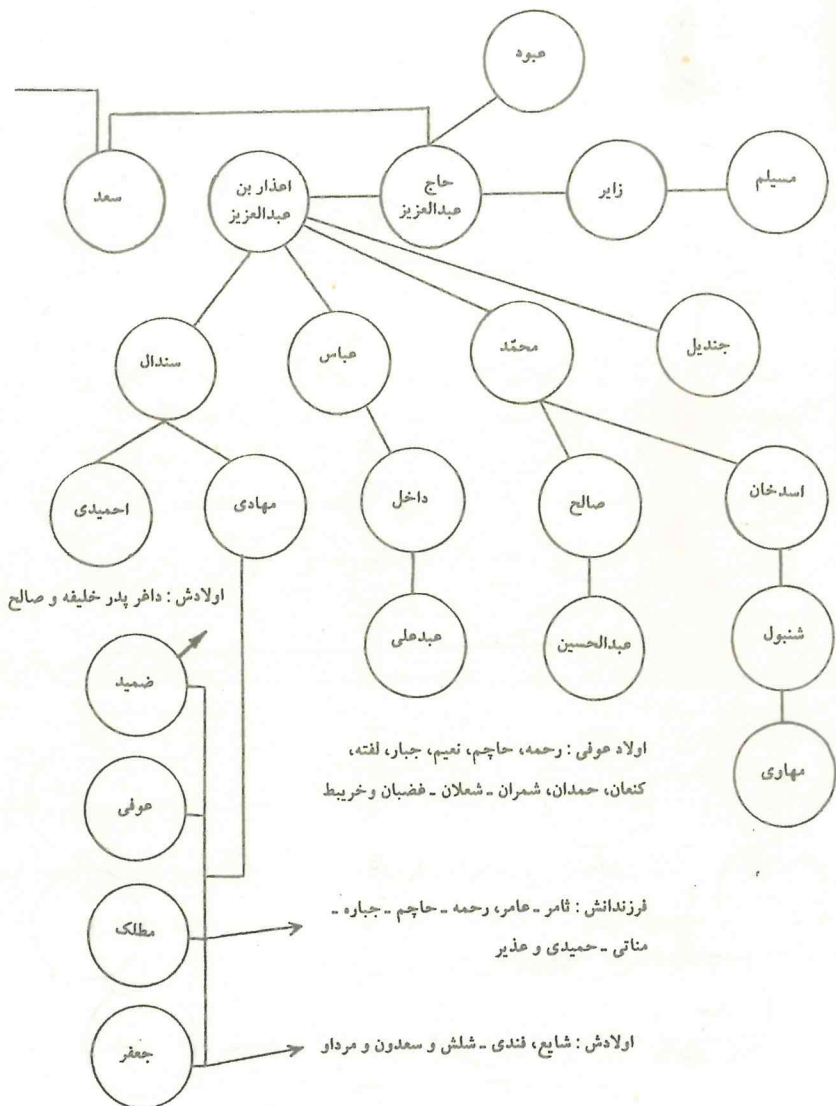


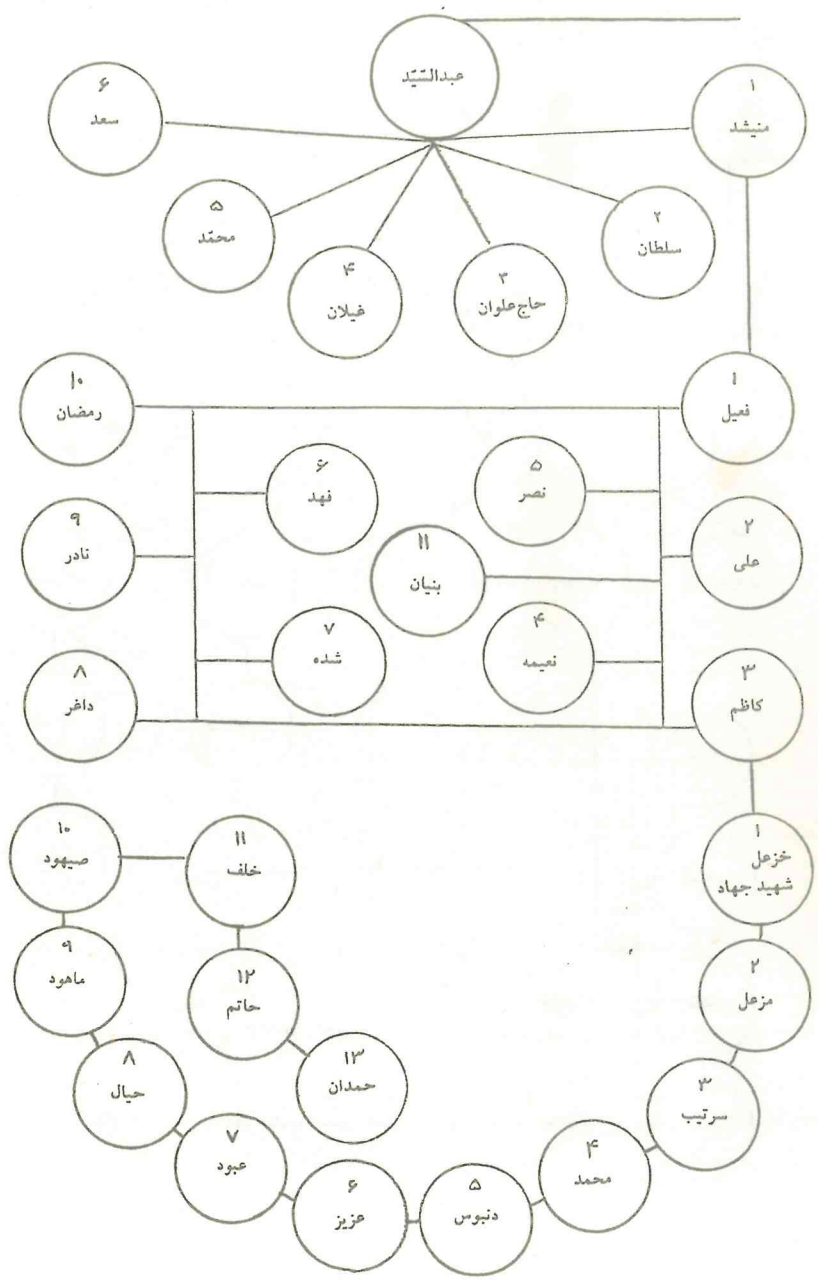
محمد جد
بیت حاج سلطان
و بیت خلف



اولادش : ۱ - فرج - دبو، منزل برادران مادری
عباس ۲ - عماره، صویدج و سعد از مادر
واحد بودند - راشد، احمد و باشخ







۶- اعتقاداتی دربارهٔ چگونگی آمدن بنی طرف به خوزستان

در این مورد عقاید و با برداشتهای فراوانی وجود دارد. ما از مجموع آنها دو مورد را در این جا نقل می‌کنیم:

۱- عده‌ای بر این باورند که بنا بر محفوظاتی که از اجداد خود دارند و سینه به سینه منتقل شده‌اند، این که اجداد بنی طرف از اوایل قرون اسلامی به خوزستان آمده و دورترین جدی را که از آنها به یاد مانده، "شعشعانی" می‌نامند. و شیخ محمود، یعنی کسی که از آنها اشتهاار یافت، نسل چهارم شعشعانی مذکور است. گفته‌اند که شیخ محمود در زمان حملهٔ سید محمد مشعشع به حویزه، می‌زیسته است^۱.

۲- دسته دوم که تقریباً اکثریت را شامل است، می‌گویند که: شیخ محمود نخستین، وارد خاک ایران بود. او با عده‌ای از سوارکاران که به قولی هفتاد و دو تن بودند، به نواحی حویزه آمدند. دربارهٔ این که آیا مستقیماً به حویزه آمده، و یا قبلاً در محل دیگری از خوزستان ساکن شده بودند؛ نظریه‌های متفاوتی وجود دارد که غالباً حول دو محور اساسی می‌گردند:

- ۱- این که بنی طرف ابتدا از خابور به بصره آمده، و پس از مدتی اقامت در آن محل، ترجیح دادند تا به ایران بیایند. علت این امر این است که نهضتهایی در ایران بوجود آمده بود که خواهان رسمیت شیعه بودند. لذا آنها که از ابتدا شیعه بوده و اجدادشان در دفاع از آرمان شیعه و ولایت مولای متقیان از جان و مال گذشته بودند، تصمیم گرفتند تا به خوزستان بیایند. پس از گذشت از شط العرب و کارون، رهسپار "دورق" شدند. ولی پس از مدتی اقامت، در اثر اختلاف با اقوام ساکن در آن محل به جای دیگری کوچ کردند. در این موقع بود که شیخ محمود ریاست آنها را به عهده داشت.
- ۲- عقیده دیگر مبتنی بر این است که: ابتدا در محلی که به نام آنها "طرفاوی" نامیده شده بود، اقامت کردند. ولی چون مواجه با خشک شدن نهری که از آن برای کشت

۱- جزوهٔ باقیماندهٔ مرخوم حاج عصمان طرف به این موضوع (شعشعانی) اشاره کرده است.

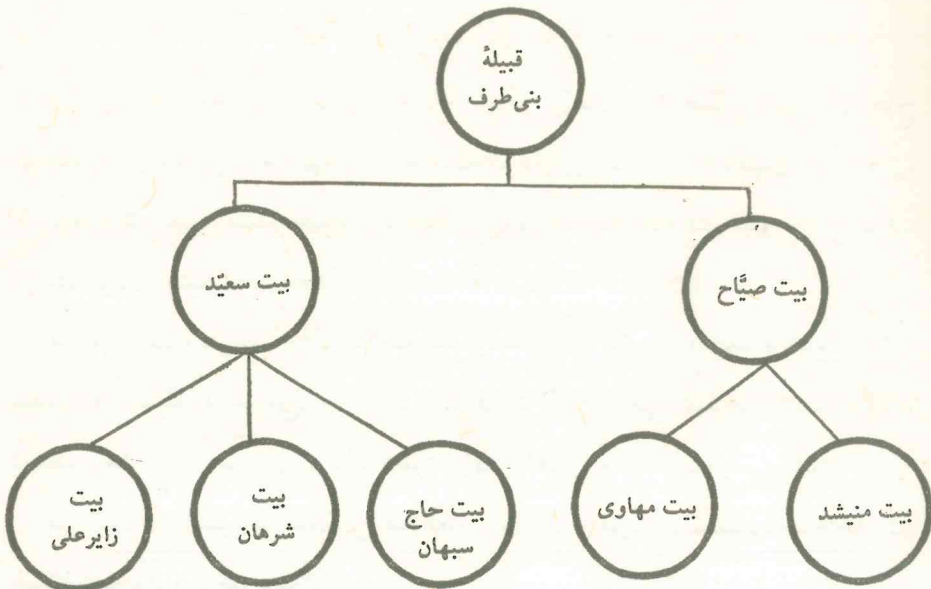
و زرع و غیره استفاده می‌کردند، شدند؛ به اطراف حویزه کوچ نمودند. به تدریج که جمعیت آنها افزایش می‌یافت، و اقوام جدیدی بدانها می‌پیوست، مقتدرتر می‌شدند. بدین جهت علاوه بر تثبیت موقعیت خویش، اراضی جدیدی را تصرف، و آباد ساختند. با تسلط مشعشعیان ناچار شدند تا اراضی مزبور را از آنها به اجاره بگیرند. بعدها که موالی ضعیف شدند و شیخ خزعل توسط دربار قاجار به قدرت رسید، بنی‌طرف پس از مخالفتها، جنگها و تحمل مشکلات و تحریکات فراوان او، مجبور شدند که این بار زمینها را از او ضمانت کنند. شیخ خزعل کوشید تا بین رؤسای بنی‌طرف اختلاف بیاندازد. و در این مورد تا حدودی توفیق یافت. از این راه توانست تا دشمن قوی و دیرینه خود را مجبور به تبعیت نماید^۱.

۷- تیره‌های بنی‌طرف

هراصلی دارای فرعی در طبیعت است، و هر فرعی نیز از اصلی سرچشمه می‌گیرد. جوامع بشری از این قاعده طبیعی مستثنی نیستند. و می‌توان آنها را به رودخانه‌ای تشبیه کرد. وقتی آبی از چشمه‌ای فوران کند، عاقبت از آن رودی پدید می‌آید. رودخانه در طول مسیر حرکت، به شعباتی تقسیم می‌گردد. هریک از این شعبات در حقیقت فرعی از آن رودخانه اصلی هستند. همین رودخانه کرخه رامثال می‌زنیم که مجرای فعلی آن در نزدیکی‌های سوسنگرد به دو شاخه تقسیم می‌شود، و هریک نام جدیدی پیدامی‌کنند. این دونیز سرانجام شاخه شاخه می‌شوند. گاهی اتفاق می‌افتد که پدید آمدن فرع جدیدی، موجبات کور شدن فرع قدیمی تری می‌گردد. همان‌طوری که مسیر کرخه قدیمی (کور)، بابه وجود آمدن "شطِ الْفَلِیْت" خشک شد، و حویزه را از آب محروم ساخت. جامعه انسانی هم در اثر ازدواج و زاد و ولد افزایش می‌یابد. بستر اصلی را پر کرده، و موجبات بوجود آمدن فروع و شعب جدیدی می‌گردد. در امثال

۱- بنی‌طرف علیه شیخ خزعل همواره به مخالفت برخاسته‌اند که به موقع از آن گفتگو خواهد شد.

عامیانه عرب خوزستان می‌گویند: "الرجال مثل الشطوط شی تعمه و شی اتگص". یعنی مردان مثل رودخانه‌ها هستند، بعضی وسعت می‌گیرند و بعضی دیگر کور می‌شوند. کسی را که پسری بعد از مرگ به جا نگذارد، به اُجاق کور تشبیه می‌کنند. بسیاری از جوامع بزرگ و کوچک قدیمی بودند که اکنون فقط نامی از آنها باقی مانده است. و چه بسا ملت‌هایی که در قدیم بوده‌اند که اکنون حتی نامی از آنها نیست. همان‌طور که قبلاً نیز بیان گردید از طی دو پسر به نام‌های «الغوث» و «قطره» بوجود آمدند. اعقاب آنها به نام بنی طی (طی) نامیده شدند. ولی بتدریج که افزایش می‌یافتند، از آنها تیره‌ها و شعباتی پدید آمد. با افزایش جمعیت آنها در طی تاریخ، به نام‌های دیگری خوانده شدند. بنی طُرف، همان‌طور که نقل شد، از نسل حاتم و از اعقاب عدی هستند. اکنون قبایل زیادی از نسل طی وجود دارد که قبیله بنی طرف یکی از شاخه‌های آن است. این قبیله با ازدیاد جمعیت ابتدا به دوتیره بنام بیت صیاح و بیت سعید منقسم شد. بعدها تیره اول به دوتیره و تیره دوم به سه تیره جدید تقسیم شد و به شکل زیر درآمد:



الف - تیره بیت صیّاح

صیّاح جدّاعلای شیوخ بیت "منیشد" و بیت "مهاوی" است. اوپسر و برادر صالح، جدّ شیوخ بیت "سعید" است. از صیّاح مُسیلم، و از او زایر، و از شخص اخیر، حاج عبدالعزیز بوجود آمده بود. عبدالعزیز پدر عذار و سعد، اجداد بیت مهاوی و بیت منیشد است. از این جا متوجّه می شویم که این دو از نوادگان حاج عبدالعزیز، و از اخلاف صیّاح می باشند. به همین دلیل هم آنها را بیت صیّاح نامیده اند. آخرین جدّاعلای مشترک این دو (بیت منیشد و بیت مهاوی)، همانا حاج عبدالعزیز است و بعد از او اعقابش بتدریج از لحاظ ذرّیه از همدیگر دورتر شده، و ریاست بر عشایر تیره مربوط را بین خود تقسیم کردند. البته تعریف کرده اند که طیّ تاریخ، گاهی رؤسای یکی از این دو کوشیدند تا به تنهایی ریاست کل بیت صیّاح را به دست گیرند. ولی منافع و مصالح تیره، صلح و صفای عشایر تابع را ایجاب می کرد. لذا محفوظ و مصون ماندن حقوق مادّی و معنوی هر یک لازم می نمود. باید گفت که رؤسای قبیله بنی طرف هیچ گاه به صورت مالک در نیامده بودند. و معمولاً اراضی مزروعی عشایر تابعه را بترتیب از موالی، شیخ خزعل، و سرانجام دولت ایران اجاره می کردند.

بنابراین متوجّه می شویم که بیت صیّاح، شامل رؤسای بیت صیّاح یعنی، آل حاج عبدالعزیز و عشایر تابعه آنهاست. عبدالعزیز دارای سه پسر به نامهای ۱ - اعدار، ۲ - سعد، ۳ - عبود است. عبود گویا تنها کسی بود که از توطئه قتل شیوخ بنی طرف توسط مولای مشعشی نجات یافت.

فرزندان عذار بترتیب ولادت، عبارتند از: سندال، جنذیل، محمّد و عباس. اولاد سعد، عبدالسید و عجیل، و از نسل عبود نیز اکنون یکی عبدالصاحب عبدی، لیسانس مدیریت آموزشی و دبیر دبیرستانهای اهواز، و برادران او می باشند.

فرزندان عبدالسید بن سعد بن عبدالعزیز عبارت از منیشد، سلطان، حاج علوان، غیلان، محمد و سعد بوده اند.

اولاد منیشد بن عبدالسید، یک فعیل است که در حیات پدر در سال ۱۳۱۸ ه. ق. وفات یافت و دو سال بعد هم پدرش دارفانی را وداع گفت. فرزندان فعیل، لفته، فاخر و رحمه‌اند.

از علی منیشد، لطیف، رحمه، خلیفه، سعدون، عوفی و حسین به جا ماندند. از اولاد دیگر منیشد:

کاظم پدر چهارده پسر به نامهای: خزعل شهید جهاد با انگلیس در ۱۹۱۵ م. مزعل، سرتیب، محمد، دنبوس از مادری از قبیله سواعد، و عزیز و عبود از مادری مالکی - الاصل، و نیز خیال، ماهود، صهیود و خلف از دختر سلطان بن عبدالسید، و حاتم از مادری از خانواده بیت مشعل و از دختر مهاوی، مویرد حمدان، متولد گردید.

از اولاد دیگر منیشد، نعیمه، نصر، فهد، شیده، داغر، نادر و رمضان هستند. تیره دیگر بیت حاج عبدالعزیز را بیت مهاوی می‌نامند. علت این تسمیه آن است که از سندال بن عذار، مهاوی متولد شد و او پدر عوفی مهاوی معروف است.

فرزندان مهاوی: مُشتت، بَئیه، ضَمَد، مطلق، عوفی، جعفر، عیسی و علاوی بوده‌اند.

بنابر تحقیق، کسانی که از بیت منیشد، به ریاست تیره خود رسیدند عبارتند بودند از: منیشد، علی منیشد، کاظم منیشد، که به بخشندگی و تدبیر شهره بوده و فرزندانش مزعل و خزعل، در رأس عشایر خود با قوای انگلیس، در جنگ جهاد، جنگیدند. از دیگر فرزندانش شیخ سرتیب به شهرت عام رسید. پس از وفاتش فرزندانش کریم و عیسی جانشین او شدند. از بیت منیشد در سوسنگرد، "خیال" و پسرش "علی" و در بستان عزیز و حمدان کاظم، سعدون مزعل و پسرش لقمان و غیره به اداره امور عشایر پرداختند. بنابر روایت "ماهود شیخ کاظم"، ترتیب زمانی ریاست بیت منیشد به قرار ذیل است.

«منیشد، فعیل، علی، خزعل، مزعل، سرتیب و پس از آنها خیال و حمدان کاظم و

شیخ کریم و اکنون شیخ عیسیٰ، فرزند شیخ سرتیب، و جابر حمدان در بستان مسئولیت اداره عشایر خودی رابه عهده دارند.»

رؤسای شاخه بیت مهاوی: مهاوی سندال، مطلق مهاوی، عوفی مهاوی، جعفر مهاوی، ثامر مطلق، حاج لفته ثامر و کریم حاج لفته که اکنون امور مربوط به عشایر را به عهده دارد، از معاریف بیت مهاوی در بستان عامر، شایع جعفر و عنایه بوده‌اند.

ما در این قسمت از عشایر بیت منیشد و بیت مهاوی به طور جداگانه صحبت نخواهیم کرد، بلکه از آنها به عنوان مجموعه‌ای از عشایر برادر، مُتَّحِد، متماسک و دارای منافع مشترک، به نام "بیت صیّاح" یاد خواهیم نمود. یکی از علل این امر این است که بعضی از عشایر، بین دو تیره مشترک هستند. بنابراین یکی از فواید این امر، اجتناب از اشتباه و ایرادگیری است. لذا می‌توان مهم‌ترین عشایر این تیره را بترتیب زیر نام برد:

- ۱- ابو مغینم.
- ۲- ابو عفری.
- ۳- ابو جلال.
- ۴- ابو حمادی.
- ۵- ابو چلده.
- ۶- اهل النگرا.
- ۷- بوالش.
- ۸- بیت جویدر.
- ۹- بیت مُخیمر^۱.
- ۱۰- بلول.
- ۱۱- بیت حاج سالم.

۱ - بیت مخیمر از قبیله نیس بوده و صرفاً از دوستان بیت منیشد هستند.

- ۱۲ - بیت خنیجر.
 ۱۳ - بیت شحیمه.
 ۱۴ - حیادر.
 ۱۵ - سادات مولابدر.
 ۱۶ - عراگ.
 ۱۷ - فریسات.
 ۱۸ - زابیه.
 ۱۹ - مرعی.
 ۲۰ - البوعلوان و غیره است، که هر یک رابه اختصار توضیح می‌هیم.

۱ - البومغینم *Albu mginem*، گفته می‌شود که جدّاعلای این طایفه "غانم" و به قولی "مغینم" بوده است. جدّ این طایفه از اصل بنی طرف، و همراه هفتاد نفر سوارکارانی بود که با شیخ محمود به خوزستان آمد. البومغینم در زمره شش طایفه معروف بسیسات بنی طرف می‌باشند. محلّ اقامت این طایفه که افراد آن غالباً به کارهای کشاورزی و دامداری مشغولند، در ساحل شعباتی از نهر مالکیه به نامهای نعمه، حجیه و مالکیه است. بعضی از مردم این طایفه در شهرهایی مثل سوسنگرد، اهواز، آبادان و غیره سکونت دارند. سرپرستی این طایفه با خانواده "حاج مطلق" است. این طایفه تماماً جزوتیره "بیت منیشد" می‌باشد. براساس تحقیق مُستفاد شد که این طایفه را می‌توان به دو تیره تقسیم کرد. هر تیره هم به چند بیت تقسیم می‌شود:

الف - بیت اسلیط شامل:

۱ - بیت اسلیط، ۲ - بیت اشوت، ۳ - بیت اکتیب، ۴ - بیت اصولی، ۵ - بیت اسماری.

بیت اسماری همان خانواده حاج مطلق، یا بیت ریاست کل طایفه است.

ب - بیت امطیر *Biet Emtier*، تیره دوّم البومغینم و شامل زیرتیره‌های زیراست:

۱ - بیت صلموک، ۲ - بیت خلیوی، ۳ - بیت عویسی. علاوه بر تیره‌های فوق بعضی از

متحدین در شمار این طایفه به حساب می آیند.

۲- البوچلده، از عشایر خاص بیت منیشد، و غالباً در میهن آباد سابله سکونت دارند. فروعی از آن نیز در استان و سوسنگرد اقامت دارند. تا قبل از جنگ تحمیلی بیشتر مردم این طایفه به کارهای کشاورزی، دامداری و کار در کشورهای خلیج فارس اشتغال داشته اند. متأسفانه جمعیت بیشتر آنها تاکنون به محل خود بازنگشته، و در اهواز و جاهای دیگر زندگی می کنند. این طایفه نیز به هفت بیت تقسیم می شود که عبارتند از: ۱- بیت سمحان، ۲- بیت هاشم، ۳- بیت قیّش، ۴- بیت شهیب، ۵- بیت حلفایه، ۶- بیت خزام، ۷- مگاصیر.

۳- حیادر، از عشایر بزرگ بیت صیّاح بوده و خودستایی آنها به نام "اخوت فِرَجَه" است. در روستاهای سابله، رَمَلَه، بَرْدِیَه، احیمر، سعیدیه، شط علی، و جَرّاحیه، که همگی از توابع شهرستان دشت آزادگان است، سکونت دارند. فروعی از آنها در جراحی و گویا در کرمانشاه، به نام "اکراد حیدری" و جاهای دیگر مثل روستاهای ایذه دیده می شوند.

"حیادر" به دو تیره بزرگ تقسیم می شوند که هر کدام دارای چند زیر تیره می باشند:

الف - البوحزی (البوحجی) Albu Hahgi شامل:

۱ - البوحجی، ۲ - البوسعید، ۳ - حردانه.

ب - شرمان شامل:

۱ - آل گزهور، ۲ - آل انویهی، ۳ - البوکریم.

ج - ملحقات حیا در در دشت آزادگان عبارتند از:

۱ - آل شریش، ۲ - آل مگطاف، ۳ - آل یرموک.

از مشاهیر این طایفه حمید "مزعل حیدری" و "صدّام عبدالله و جبار سلطان" نام دارند. که رؤسای بزرگ دو تیره هستند. البته هر یک از زیر تیره ها نیز ریش سفیدانی دارند که از ذکر آنها در این مختصر خودداری گردید. ناگفته نماند که این عشیره بین

دو تیره بیت صیّاح مشترک است.

۴- البوعفری، در روستاهای البوعفری شمالی و جنوبی، سوسنگرد، حمیدیه، اهواز و آبادان و جاهای دیگر سکونت دارند. از طوایف اصلی و قدیمی بنی طرف (بسیسات) هستند. تیره‌های این طایفه عبارتند از:

۱- بیت عبید، ۲- بیت خضیر، ۳- بیت حافظ، ۴- بیت ایدیع، ۵- بیت ارحیم، ۶- بیت گرش، ۷- بیت حمید، ۸- بیت حثیم، ۹- بیت علیوی. هریک از تیره‌های فوق از زیر تیره‌هایی تشکیل می‌شوند. مثلاً بیت حافظ شامل: ۱- بیت خلف، ۲- بیت غریبی، ۳- بیت عبود، ۴- بیت شمخی، ۵- بیت زیاره می‌شود. یابیت ایدیع متشکل از زیر تیره‌های: ۱- بیت کرکوش، ۲- بیت محمد، ۳- بیت حسن‌البدارضا. خانواده روحانی مجاهد "شیخ عیسی طرفی"، نخستین امام جمعه سوسنگرد، از این طایفه است. اکنون فرزندش شیخ علی طرفی امام جمعه سوسنگرد می‌باشد.

۵- البوجلال، در شمال و غرب سوسنگرد، حمیدیه، آبادان، اهواز و در روستاهای دشت آزادگان و حمیدیه اقامت دارند. از عشایر بزرگ بیت صیّاح، تیره بیت مهاوی، به شمار می‌آیند. تیره‌های این طایفه بزرگ عبارتند از:

۱- النوادر، ۲- بیت درویش، ۳- بیت نعیم، ۴- بیت هماله، ۵- بیت بارح، ۶- بیت خقیف، ۷- حلاف، ۸- سبعین، ۹- ابو حمید (حاج نهی)!

هریک از تیره‌های فوق به زیر تیره‌هایی تقسیم می‌شوند. مثلاً بیت درویش شامل:

۱- بیت خلیفه، ۲- بیت عوفی، ۳- بیت جباره، ۴- بیت ملا شایع، ۵- بیت سلمان.

یا بیت نعیم شامل:

۱- آل گاطع، ۲- آل ناهی، ۳- آل خلیفه، ۴- آل محیس، ۵- آل مدیلی، ۶- آل شحیت،

۷- آل حویس.

۱- گفته‌اند که تیره حمید یا بیت حاج نهی زیر تیره‌ای از سبعین است و حاج کریم جلالی در رأس آن قرار دارد.

همچنین بیت خفیف متشکل می شود از:

۱- آل بدیر، ۲- بیت حاج عید، ۳- بیت حسین زامل، و هکذا.

ریاست این طایفه با خانواده "حاج سعد" بوده، و هر یک از زیر تیره‌ها برای خود ریش سفیدی دارد.

۶- اهل النگره، غالباً درسوسنگرد سکونت دارند. مهم‌ترین تیره‌های این طایفه شامل:

الف - بیت ایاره، که از چهار زیر تیره به قرار ذیل متشکل است:

۱- بیت یوهر (جوهر)، ۲- بیت عنبر، ۳- بیت محمد، ۴- بیت عماره.

ب - بیت اکریم، Biet Akrim. شامل:

۱- آل بردان، ۲- آل باروت.

ج - آل اردینی شامل:

۱- بیت فاخر، ۲- بیت حسون.

د - بیت صالح الحسن مشتمل بر زیر تیره‌های زیر است:

۱- آل حسب، ۲- آل زیاره، ۳- بیت کریم، ۴- آل شیب.

از مشهورترین خانواده‌های این طایفه، خانواده "حاج صالح حاجم" و "خانواده حاج نعمه شبیبی" هستند. اداره این طایفه به قولی توسط این دو خانواده است.

۷- بوالش، در روستاهای مویلحه، زرگان، منصوره، شلمچه، آبادان و سوسنگرد

سکونت دارند. از تیره‌های این طایفه که جزو بنی طرف هستند، عبارتند از:

الف - بیت عوید، شامل:

۱- بیت عید علوی، ۲- بیت معیلو، ۳- بیت ایوید، ۴- بیت غریدل، ۵- بیت اسلومی،

۶- بیت خلف حسن.

ب - بیت موزان، متشکل از:

۱- بیت عیدخیال، ۲- بیت موزان، ۳- بیت سویهی.

۸- بیت جویدر، از عشایر بیت منیشد بوده، و در سوسنگرد و اهواز سکونت دارند. این طایفه از پنج تیره به قرار زیر تشکیل شده است:

۱- بیت رسن، بیت ریاست طایفه.

۲- بیت خریبه، ۳- بیت زایر، ۴- بیت اشلیش، ۵- بیت اطواله.

۹- بیت مخیمر، غالباً در بخش بستان سکونت دارند و تیره‌های آن عبارتند از:

۱- بیت جبر، ۲- بیت محمد عباس، ۳- بیت برهان حمّد. بعضی از فروع این طایفه در سوسنگرد و چم عبید (cem) سکونت دارند و در آن جا با طایفه نیس به سر می‌برند.

۱۰- البوحامادی (Albuhmadi)، غالباً در قریه البو حمادی سکونت دارند، و به دو

تیره بزرگ منقسم است:

الف- بیت عباس ثامر، شامل:

۱- بیت اگر نفل، ۲- بیت فهد، ۳- بیت فندی، ۴- بیت مَرّهَم.

ب- بیت یسر و ملحقات، شامل:

۱- بیت یسر Yesar، ۲- بیت قبّان، ۳- بیت عذیر و جاسم شناوه.

۱۱- بیت حاج سالم، این طایفه از نوادگان شیخ زایر، جد مشترک رؤسای بیت صیاح

بوده، و با بیت حاج عبدالعزیز و بیت شحیمه دارای جدّ اعلای واحدی هستند.

مهمترین تیره‌های آنها شامل:

۱- بیت نعیمه، ۲- بیت سوادى، ۳- بیت حثیت، ۴- بیت حَسَب، ۵- بیت زبیدی.

متحدّین بیت حاج سالم عبارتند از:

۱- بیت محیسن، ۲- بیت مطیلب، ۳- بیت تومان، ۴- بیت زغیر تابه.

۱۲- بیت جندیل، (بیت خنیجر) Xanejer

جندیل برادر سندال و عموی مهاوی، جدّ مشترک مشایخ بیت مهاوی است.

بنابراین متوجّه می‌شویم که پدر این دو (جندیل، مهاوی)، "عذار"، فرزند عبدالعزیز

همچنین بیت خفیف متشکل می شود از:

۱- آل بدیر، ۲- بیت حاج عید، ۳- بیت حسین زامل، و هکذا.

ریاست این طایفه با خانواده "حاج سعد" بوده، و هر یک از زیر تیره‌ها برای خود ریش سفیدی دارد.

۶- اهل النگره، غالباً درسوسنگرد سکونت دارند. مهمترین تیره‌های این طایفه شامل:

الف - بیت ایاره، که از چهار زیر تیره به قرار ذیل متشکل است:

۱- بیت یوهر (جوهر)، ۲- بیت عنبر، ۳- بیت محمد، ۴- بیت عماره.

ب - بیت اکریم، Biet Akrim. شامل:

۱- آل بردان، ۲- آل باروت.

ج - آل اردینی شامل:

۱- بیت فاخر، ۲- بیت حسون.

د - بیت صالح الحسن مشتمل بر زیر تیره‌های زیر است:

۱- آل حبیب، ۲- آل زیاده، ۳- بیت کریم، ۴- آل شیب.

از مشهورترین خانواده‌های این طایفه، خانواده "حاج صالح حاجم" و "خانواده حاج نعمه شبیبی" هستند. اداره این طایفه به قولی توسط این دو خانواده است.

۷- بوالش، در روستاهای مویلحه، زرگان، منصوره، شلمچه، آبادان و سوسنگرد

سکونت دارند. از تیره‌های این طایفه که جزو بنی طرف هستند، عبارتند از:

الف - بیت عوید، شامل:

۱- بیت عید علوی، ۲- بیت معلو، ۳- بیت ابوید، ۴- بیت غریدل، ۵- بیت اسلومی،

۶- بیت خلف حسن.

ب - بیت موزان، متشکل از:

۱- بیت عیدخیال، ۲- بیت موزان، ۳- بیت سویهی.

۸- بیت جویدر، از عشایر بیت منیشد بوده، و در سوسنگرد و اهواز سکونت دارند.

این طایفه از پنج تیره به قرّار زیر تشکیل شده است:

۱- بیت رسن، بیت ریاست طایفه.

۲- بیت خریبه، ۳- بیت زایر، ۴- بیت اشلیش، ۵- بیت اطواله.

۹- بیت مخیمر، غالباً در بخش بستان سکونت دارند و تیره‌های آن عبارتند از:

۱- بیت جبر، ۲- بیت محمّد عبّاس، ۳- بیت برهان حمّد. بعضی از فروع این طایفه در

سوسنگرد و چِم عبید (cem) سکونت دارند و در آن جا با طایفه نیس به سر می‌برند.

۱۰- البوحامدی (Albuhmadi)، غالباً در قریه البوحامدی سکونت دارند، و به دو

تیره بزرگ منقسم است:

الف- بیت عبّاس ثامر، شامل:

۱- بیت اگر نفل، ۲- بیت فهد، ۳- بیت فندی، ۴- بیت مرهم.

ب- بیت یسر و ملحقات، شامل:

۱- بیت یسر Yesar، ۲- بیت قبّان، ۳- بیت غذیر و جاسم شناوه.

۱۱- بیت حاج سالم، این طایفه از نوادگان شیخ زایر، جد مشترک رؤسای بیت صیّاح

بوده، و با بیت حاج عبدالعزیز و بیت شحیمه دارای جدّ اعلای واحدی هستند.

مهمترین تیره‌های آنها شامل:

۱- بیت نعیمه، ۲- بیت سوادى، ۳- بیت حتیت، ۴- بیت حسّب، ۵- بیت زبیدی.

متحدّین بیت حاج سالم عبارتند از:

۱- بیت محیسن، ۲- بیت مطیلب، ۳- بیت تومان، ۴- بیت زغیر تایه.

۱۲- بیت جندیل، (بیت خنیجر) Xanejer

جندیل برادر سندال و عموی مهاوی، جدّ مشترک مشایخ بیت مهاوی است.

بنابراین متوجّه می‌شویم که پدر این دو (جندیل، مهاوی)، "عذار"، فرزند عبدالعزیز

بن زایر بن مُسَیلم بن صِیّاح است. به همین دلیل است که مجموعاً به آنها بیت "عذار" هم می‌گویند. لذا بیت خنیر برادران شیوخ بیت مهاوی هستند که دارای احترام خاصی در میان عشایر بنی طرف می‌باشند.

۱۳ - بیت شحیمه Wahima، این بیت از نام جدّ اعلای آن گرفته شده است. "شحیمه" فرزند عبدالحسین بن زایر بن مسیلم بن صِیّاح، سر دودمان تیره بیت صِیّاح است. شیخ زایر جدّ بیت شحیمه، پدر حاج عبدالعزیز می‌باشد. و از این جا معلوم می‌گردد که عبدالحسین فرزند زایر، و برادر عبدالعزیز بوده است. تیره‌های این بیت عبارتند از:

۱ - بیت طویهر، ۲ - بیت کشیمر، ۳ - بیت یصق، ۴ - بیت لفته.

۱۴ - عراق (Arag)، این طایفه از طوایف معروف "بسیسات" است. خودستایی این طایفه "اخوت طرفه" است، و با البومغنیم والبوعفری در اصل از یک جدّ اعلای بوده‌اند. این طایفه به دوتیره بزرگ تقسیم می‌شود:

الف - بیت علیوی (Alivi) مشتمل بر:

۱ - بیت اعلای، ۲ - بیت جبر ۳ - بیت عبدالحسین، ۴ - بیت حاج قاطع.

ب - بیت بایه Bayeh شامل:

۱ - بیت بایه، ۲ - ابو حمد، ۳ - بیت فعیل، ۴ - بیت موسی، ۵ - بلابله. محلّ سکونت این طایفه در سابله و دقّار، در دشت آزادگان و اهواز و آبادان است.

۱۵ - فریسات، در روستاهای فنیخی، سابله، بستان و نیز در جلالیه و سوسنگرد اقامت دارند.

این طایفه به سه تیره اصلی تقسیم می‌شود:

الف - آل ابو خونه Alabuxunah شامل:

۱ - آل ابو خونه، ۲ - بیت حاج هلیل، ۳ - بیت مشیری، ۴ - بیت ارضیو.

ب - بیت علاوی السعد.

ج - بیت انفاهوه.

این طایفه از نظر تقسیمات به هر دو تیره بیت صیاح تعلق دارد.

۱۶ - زاییه Zabiah، محل سکونت اصلی و نسق زراعی طایفه در روستای خرصحین Xarsahin از توابع بستان است. به چهار تیره اصلی منقسم است.

۱ - بیت جعفر، ۲ - بیت ملا حسن (علیوی)، ۳ - بیت احمدی، ۴ - بیت ایباره.

۱۷ - مرعی (Marai)، در روستای مرعی سکونت دارند و به تیره‌های زیر منقسم است:

الف - بیت ایربو (Eriw) شامل:

۱ - بیت یاسین، ۲ - بیت داغر، ۳ - بیت داخل، ۴ - بیت محمد.

ب - بیت شبوط Wabot متشکل از:

۱ - بیت تامول، ۲ - بیت عبود، ۳ - بیت سامی، ۴ - بیت اسبیه.

ج - بیت حماد Hamad شامل تیره‌های زیر:

۱ - بیت لاید، ۲ - بیت جباره، ۳ - بیت حاج خزعل، ۴ - بیت حاج مالک. برخی از مردم این

طایفه در اهواز و (اعیمی) در غرب ویس و شکاره در قلعه چنعان Canan سکونت دارند و از عشایر بیت منبشد بشمارند.

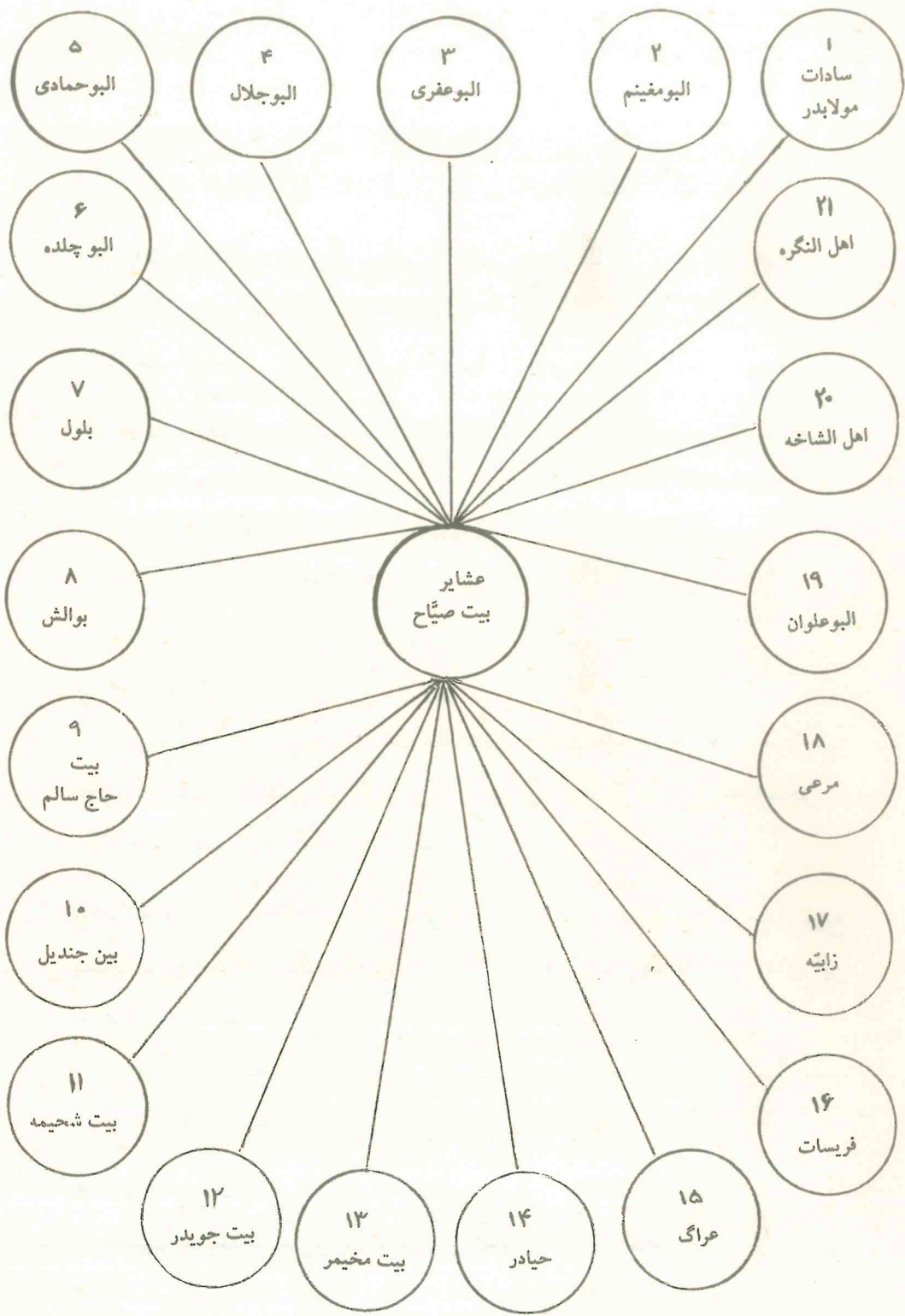
۱۸ - البو علوان Albuvalvan، محل سکونت قبلی این طایفه در رمیم و عگبات از توابع بستان است و در اثر جنگ تحمیلی به میان آب و شاور کوچیده‌اند. تیره‌های این طایفه عبارتند از:

۱ - بیت لفته (ناصرح)، ۲ - بیت اشتیت، ۳ - بیت هزیه، ۴ - بیت انجیو، ۵ - بیت اچلیب

از ساکنان اهواز هستند. که از تیره بیت مهاوی می‌باشند.

۱۹ - بلول، این طایفه به دو تیره تقسیم می‌شود:

۱ - بیت حریجه حنیحن و بیت اشطیب و ملحقات. ۲ - بیت اصحین.





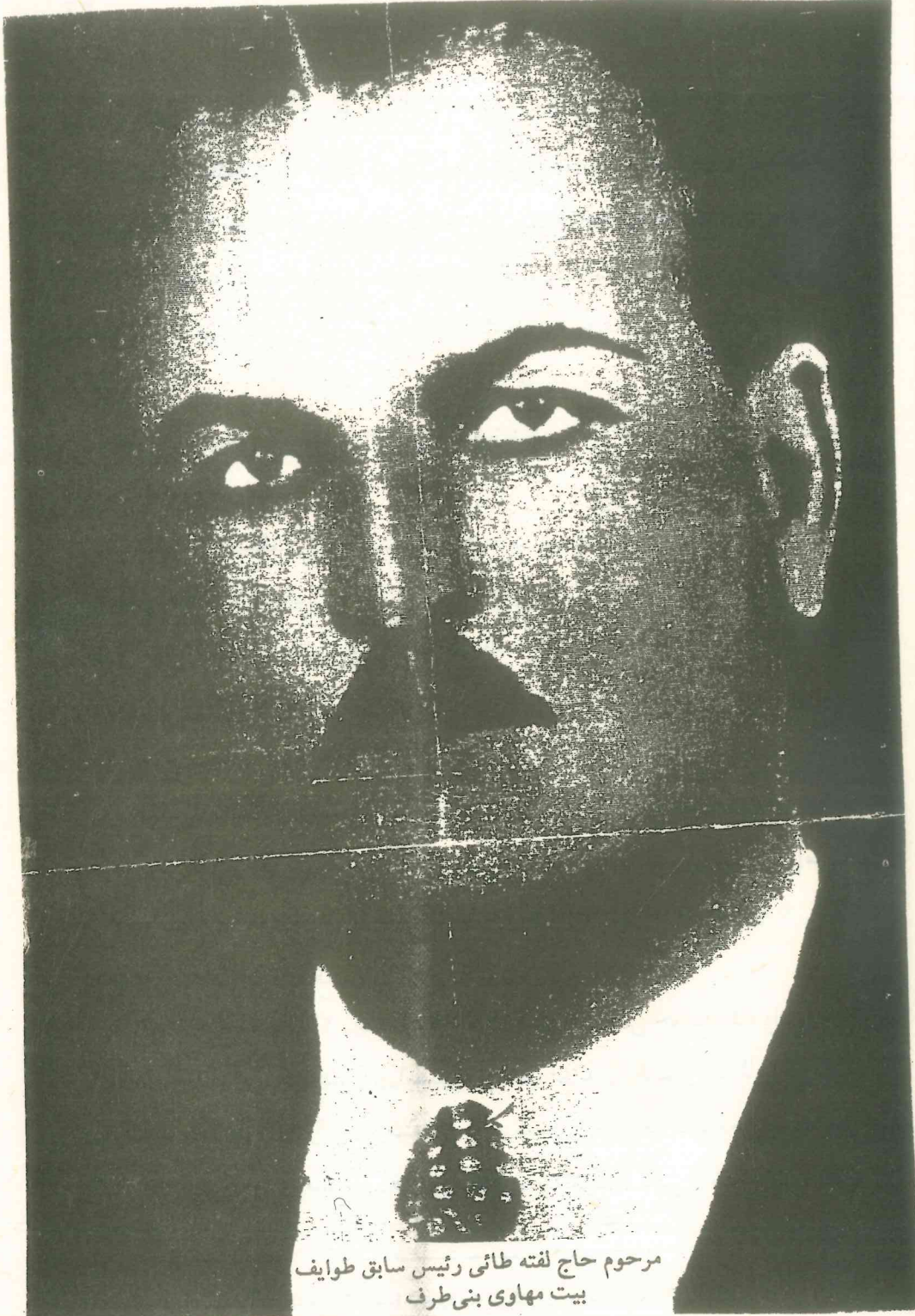
مرحوم شیخ سرتیپ حاج کاظم المنیشد
ریاست بیت منیشد



مرحوم کریم سیاحی بیت منشد
از رؤسای بنی طرف



شیخ عیسی منشداوی



مرحوم حاج لفته طائی رئیس سابق طوایف
بیت مهاوی بنی طرف

ب - تیرهٔ بیت سعید

بیت سعید یابه عبارت دیگر شیوخ بیت سعید، از اعقاب مُحَمَّد بن مشعل بن صالح بن سعید هستند. جدّاعلای آنها یعنی صالح برادر صیّاح، جدّبیت صیّاح است، که هر دو اولاد سعید بوده‌اند. اعقاب صالح به نام جدّشان بیت سعید خوانده می‌شوند. از مشعل مُحَمَّد بوجود آمد و صاحب سه پسر به نامهای: ۱- عبدالله، ۲- دهاس، ۳- حاتم گردید.

نخستین آنها یعنی عبدالله دارای چهارده فرزند پسر شد. اسامی سیزده نفر از آنها که به دست آمد، چنین است:

۱- عَبّاس، ۲- سَعَد، ۳- صویدج، ۴- عماره، ۵- راشد، ۶- خنجر، ۷- صیوان، ۸- سَلْهَوَ Salhave، ۹- دَبُو، ۱۰- مُنِيزِل، ۱۱- راهی، ۱۲- زایر، ۱۳- فرج. ریاست این بیت و عشایر تابعه از حاتم، به برادرش عبدالله منتقل شده بود. اما پس از عبدالله به صورت موروثی به پسر بزرگش عَبّاس رسید. عَبّاس صاحب شش پسر به نامهای: ۱- حاج سبهان، ۲- شرهان، ۳- زایر علی، ۴- مُحَمَّد، ۵- حسن، ۶- علیوی شد. پس از عَبّاس ریاست و متعلقاتش بین سه پسر از اولادش تقسیم شد، و به قولی سه پسر دیگرش با زایر علی در $\frac{1}{3}$ متعلقات او شریک شدند. آنچه مسلم است این امر به هر صورت که بوده، ریاست بر عشایر تابعه به سه شاخه (تیره) منقسم گردید. از آن تاریخ بیت سعید به نامهای:

۱- بیت حاج سبهان، ۲- بیت شرهان، ۳- بیت زایر علی خوانده شده‌اند.^۱ در ضمن تذکر این نکته ضروری است که اعقاب فرزندان حاتم و عبدالله اکنون به صورت بیوت (بطون) بزرگی در آمده‌اند، که هر کدام در حدّ یک طایفه می‌باشند. هر یک از آنها با توجه به موضوع "الاقرب فی الاقرب" اکنون به یکی از شیوخ تیره‌های

۱- نمودار این قسمت قبلاً در صفحه ۳۱ کشیده شده بود، که از تکرار آن در این جا خودداری می‌کنیم.

سه گانه نزدیکی دارند. این طوایف را "بنی اعمام شیوخ" می گویند. آنها در بین عشایر عرب از شخصیت و احترام خاصی برخوردار هستند. پس از این درباره مؤسسن سه تیره جدید بیت سعید گفتگو خواهیم کرد. بعداً نیز از عشایر تابعه آنها بحث می نمایم.

۱ - حاج سبحان

حاج سبحان، پسر عباس و بزرگتر از برادران خود بود. او مردی بسیار دقیق، متفکر و دوراندیش بود. به طوری که هیچ کاری را بدون اندیشه و طرح و برنامه ریزی، انجام نمی داد. در امور مهم جانب حزم و احتیاط را رعایت می کرد. تمام اندیشه او در جهت حفظ وحدت، استقلال نسبت به طوایف، و عدم دوری از حکومت مرکزی و التزام به شرع مقدس بود. نقل شده است که برای تدوین قوانین عرفی از علمای آن زمان یاری جسته بود. برای حل مسایل و مشکلات طوایف از این طریق استفاده می کرد. بنابراین تحقیق، او دوازده پسر داشت، که در این جابه ذکر نام و اولادشان کفایت می کنیم:

- ۱ - صالح، اولادش: عباس، محمد و ظاهر.
- ۲ - صالح، اولادش: خزعل، مزعل، فالح، عزیز و قاطع.
- ۳ - عبدالله، اولادش: حاج مُسَلَّم، عذار، غضبان، عبدالکریم و فنجان.
- ۴ - مطلب، اولادش: مُفتن، حاج لفته، حاج شیب، حاج ابراهیم، اسماعیل و مُحیی.
- ۵ - حاتم، اولادش: اسدخان، حاج عباس.
- ۶ - مُحیی، اولادش: حاج زعلان، سلطان، حسین و حسن.
- ۷ - عبود، اولادش: کشکول.
- ۸ - جبّار، اولادش: بستان، صالح، لفته، رحیم، چاسب، نسیم، عبدالواحد، عبدالقادر و حسین.

۹- خلیفه، اولادش: حاج نعمه، عنایه، خَیون، حاج یاسین، رحیم، حاج سریاز، یوسف، حمادی، حاج عبدالقادر، اسماعیل و عبدالکریم.

۱۰- عبدالکریم، اولادش: فرحان، علاوی، صَبّاح، لفته، و قاسم.

۱۱- علی، اولادش: حسین، عبدالکریم، و رحیم.

۱۲- عاقول، قبل از ازدواج وفات یافته بود.

چه کسانی از نسل حاج سبهان به ریاست رسیده‌اند؟

بنابرتحقیق، اشخاص زیر از حاج سبهان تاکنون به مقام ریاست تیره حاج سبهان رسیده‌اند. اگر دراین مورد اشتباه و خطایی در تقدّم و تأخر مشاهده می‌شود؛ امید بخشش و تذکر رادارم:

۱- حاج سبهان، مؤسس تیره و جدّ اعلای آل حاج سبهان.

۲- صالح، فرزند حاج سبهان که به قولی در حیات پدرش مسئولیت را تقبل کرده بوده، ولی قبل از پدر فوت کرد. ۳- عبدالله حاج سبهان، ۴- مطلب حاج سبهان،

۵- خزعل صالح، ۶- حاج لفته مطلب، ۷- حاج شیبیب مطلب، که اکنون زمام امور عشایر با اوست و او از بهترین قضات محلی قبایل است. در امور داخلی می‌توان بیت حاج سبهان را به چهار دسته تقسیم نمود:

۱- بیت مطلب.

۲- بیت عبدالله.

۳- بیت صالح.

۴- بیت حاج سبهان، مرکب از: بیت خلیفه، حاتم، محیی، عبدالکریم، علی، عبودی و جبار.

مرحوم شایع سبحانی فرزند مزعل که در شهر سوسنگرد متولد شد و دوران کودکی را دراین شهر گذرانیید و درسال ۱۳۰۳ هجری شمسی در عصر حکومت رضاخان با خانواده خود به شمال ایران تبعید شد و پس از پایان تحصیلات

متوسطه در دانشکده کشاورزی کرج دوره‌هایی را گذرانید و پس از ۱۷ سال تبعید در شهریور ۱۳۲۰ به خوزستان مراجعت نمودند و در شهر دشت آزادگان مسئولیت اداره کشاورزی و خالصه را به عهده گرفت و بعد از درگذشت عمویش خزعل فرزند صالح سبهانی در سال ۱۳۳۵ به مسئولیت خاندان بیت حاج سبهان رسید و اولین تلمبه آبیاری زمینهای مزروعی را تأسیس نمود. اما به علت مشاغل زیاد مسئولیت عشیره بیت حاج سبهان را کنار گذاشت و این مقام را به حاج لفته مطلب محول گردید و عاقبت در سال ۱۳۴۴ درگذشت.

۲- زایر علی

پسر دیگر عباس عبدالله که توانست قسمتی از عشایر تابع پدر را به دور خود جمع کند و به نام "بیت زایر علی" تیره‌هایی ترتیب دهد، زایر علی است. نسل او در شعر و فرهنگ به نام ستاره‌های درخشان دربین بنی طرف شهرت دارند. هرگاه نام زایر علی برده شود، بلافاصله برای شنونده محلی اشعار و قصاید او و اعقابش تداعی می‌شوند. علاوه بر این، صدام زایر علی در سیاست، کیاست و دفاع از حریم بنی طرف در قبال رؤسای طوایف بیگانه، بسیار کوشید. پس از او رحمه زایر علی و سدخان نمونه سیاست و شجاعت بوده‌اند. زایر علی به قولی دارای ۲۴ پسر بود که نام ۲۱ نفر آنها از راه تحقیق به دست آمد:

- ۱- شیخ صدام، ۲- عبدالکریم، ۳- عبدالعزیز، ۴- عبدالحمید، ۵- طعمه، ۶- چاسب، ۷- حاج محمد، ۸- حاج رحمه، ۹- حاج عصمان شاعر قصیده سرا، ۱۰- ماید، ۱۱- وادی، ۱۲- مجید، ۱۳- هادی، ۱۴- نصر، ۱۵- کاظم، ۱۶- شعلان، ۱۷- بنیان، ۱۸- ضیدان، ۱۹- مولا، ۲۰- منکر، ۲۱- ماضی.

کسانی که از زایر علی تاکنون به ریاست و یا شهرت رسیدند، و توانستیم از راه تحقیق به اسامی آنها دست یابیم، عبارتند از: ۱- زایر علی مؤسس تیره، ۲- صدام

متوسطه در دانشکده کشاورزی کرج دوره‌هایی را گذرانید و پس از ۱۷ سال تبعید در شهریور ۱۳۲۰ به خوزستان مراجعت نمودند و در شهر دشت آزادگان مسئولیت اداره کشاورزی و خالصه را به عهده گرفت و بعد از درگذشت عمویش خزعل فرزند صالح سبهانی در سال ۱۳۳۵ به مسئولیت خاندان بیت حاج سبهان رسید و اولین تلمبه آبیاری زمینهای مزروعی را تأسیس نمود. اما به علت مشاغل زیاد مسئولیت عشیره بیت حاج سبهان را کنار گذاشت و این مقام را به حاج لفته مطلب محول گردید و عاقبت در سال ۱۳۴۴ درگذشت.

۲- زایر علی

پسر دیگر عباس عبدالله که توانست قسمتی از عشایر تابع پدر را به دور خود جمع کند و به نام "بیت زایر علی" تیره‌هایی ترتیب دهد، زایر علی است. نسل او در شعر و فرهنگ به نام ستاره‌های درخشان در بین بنی طرف شهرت دارند. هرگاه نام زایر علی برده شود، بلافاصله برای شنونده محلی اشعار و قصاید او و اعقابش تداعی می‌شوند. علاوه بر این، صدام زایر علی در سیاست، کیاست و دفاع از حریم بنی طرف در قبال رؤسای طوایف بیگانه، بسیار کوشید. پس از او رحمه زایر علی و سدخان نمونه سیاست و شجاعت بوده‌اند. زایر علی به قولی دارای ۲۴ پسر بود که نام ۲۱ نفر آنها از راه تحقیق به دست آمد:

- ۱- شیخ صدام، ۲- عبدالکریم، ۳- عبدالعزیز، ۴- عبدالحمید، ۵- طعمه،
- ۶- چاسب، ۷- حاج محمد، ۸- حاج رحمه، ۹- حاج عصمان شاعر قصیده سرا،
- ۱۰- ماید، ۱۱- وادی، ۱۲- مجید، ۱۳- هادی، ۱۴- نصر، ۱۵- کاظم، ۱۶- شعلان،
- ۱۷- بنیان، ۱۸- ضیدان، ۱۹- مولا، ۲۰- منکر، ۲۱- ماضی.

کسانی که از زایر علی تاکنون به ریاست و یا شهرت رسیدند، و توانستیم از راه تحقیق به اسامی آنها دست یابیم، عبارتند از: ۱- زایر علی مؤسس تیره، ۲- صدام

زایر علی، ۳- حاج رحمة در ایام تبعید صدام، ۴- سد خان، ۵- فیصل، ۶- علی و عباس طرفی. علاوه بر اینها، اکنون زایر راضی پور عباسی و ساجن پور صدامی در انجام بعضی از امور طوایف می‌کوشند. برادر حمید طرفی نویسنده و محقق مرکز فرهنگی استانداری خوزستان از این خاندان است.

۳- شهران

شهران برادر حاج سبهان و زایر علی است و نام تیرهٔ سوّم بیت سعید از نام او گرفته شده است. شهران و اولاد او قدرت تحمّل و صبر بر ظلم نداشتند و سمواره اگر از طریق مدارا به اهداف حقّه خود نمی‌رسیدند، از قدرت زور و اسلحه استفاده می‌کردند. در زمان شیخ خزعل و آل مشعشع به همین طریق عمل کرده بودند. "عاصی شهران" رمز مقاومت علیه دشمنان بود. یکی از شعرای گمنام بنی طرف در تعریف این حالت یک دوبیتی ساخته بود. با توجه به این که این دوبیتی توسط فردی سالمند و بی‌سواد خوانده شد؛ احتمال این که کم و کاستیهایی داشته باشد، وجود دارد. ولی مناسب به نظر می‌رسد تا در این جا آن را ذکر کنیم:

أدیت حق الأربعة و عبدالکریم ابغیر صعصع هم تظن یمطراغیم؟
ابهذّن آلات الحرب یونس حکیم إلّلم شَمیل طرف واحیا ابلاده!

ظاهراً شاعری دربارهٔ رؤسای پنج تیرهٔ بنی طرف که در زمان شاعر، خزعل حاج سبهان، شیخ سرتیپ، حاج لفته‌ثامر، و عبدالکریم بوده‌اند، اشعاری مدحی سروده، در حالی که دربارهٔ "یونس عاصی شهران" که آن زمان عبدالکریم رئیس آنها بود، سکوت اختیار کرده است. اما شاعر دیگری در باب اعتراض می‌گوید که: حق پنج تاز رؤسای بنی طرف را به جا آوردی، ولی حقّ یونس چه؟ مگر بارانی بدون رعد و برق بوجود می‌آید؟ در این ابزار و وسایل جنگ، یونس عاصی حکیم است. او بود که

۱- به خاطرات آرچی بالذ روزولت، افسر اطلاعاتی امریکا، ترجمهٔ صهبا سعیدی، در روزنامهٔ اطلاعات مورخ دوشنبه

بنی طرف را جمع و بلادش را زنده ساخت. شهران دارای هفت پسر شده بود که نام آنها به قرار ذیل است:

۱- عبدالکریم، ۲- علی، ۳- عاصی، ۴- خلّاف، ۵- یاسین، ۶- عبدالله، ۷- بستان.
هر یک از آنها دارای تعدادی اولاد شده بودند. از آن جمله عاصی شهران صاحب دوازده پسر شده بود به قرار زیر:

۱- خلیفه، ۲- حاج مزعل، ۳- یونس، ۴- محمد، ۵- حمود، ۶- مولا، ۷- رحمه،
۸- عزیز، ۹- لفته، ۱۰- حمید، ۱۱- غضبان، ۱۲- چاسب.
فرزندان حاج مزعل عبارتند از: ۱- مرحوم یوسف، ۲- یعقوب، ۳- حاج قاسم،
۴- جاسم، ۵- ناجی، ۶- عادل (مرحوم)، ۷- عدنان، ۸- وجدان، ۹- ارکان،
۱۰- ماجین، ۱۱- منجد، ۱۲-؟.

بعد از شهران، عاصی به ریاست تیره رسید. ولی چون مدّتی در اثر مقتدر شدن شیخ خزعل به عراق جلائی وطن نمود، به قولی "درک" فرزند سعد عبدالله، به جای او امور عشایر را تمشیه می‌کرد. سپس عاصی به ایران بازگشت و چون توسط خزعل زندانی شد؛ عشایریت شهران در قلعه علیوی حمیدیه متحصن و خواستار آزادی و شدند. خزعل از ترس آنها عاصی را آزاد ساخت در این قلعه بسیاری از افراد عشایر کشته شده بودند. و شاعری در مدح طایفه مرمض و بیت "اوشاح" در مطلع قصیده گفته است:

امشونه القلعت اعلیوی نعزبها بیت اوشاح وامررض حرواببها

بعد از عاصی علی شهران، عبدالکریم شهران و حاج مزعل عاصی به ریاست تیره رسیده‌اند. در ایام ریاست حاج مزعل در سوسنگرد، پسران شهران در بستان امور عشایریت شهران را اداره می‌کردند. اکنون یعقوب مزعل جانشین پدر است. ولی به علّت بیماری از برادرانش حاج قاسم و جاسم کمک و یاری می‌گیرد.

برادران شیوخ بیت سعید

برادران شیوخ بیت سعید، از اعقاب حاتم و عبدالله فرزندان محمد مشعل تشکیل می‌شوند. اخلاف حاتم را بیت حاتم یا آل حاتم (Al Hatam) می‌خوانند و عبارتند از:

- ۱- بیت حاج سلطان و بیت خلیفه، ۲- بیت اِدْهاس Biet Edhas یا بیت حاجی نور،
- ۳- بیت برکات (بیت مُسْتت) (Mowatat).

بر اساس تقسیمات فیما بین بیت حاتم جزو تیره زایر علی، و بیت برکات و بیت حاج نور جزو بیت حاج سبحان به حساب می‌آیند. آل حاتم از فرزندش محمد شامل: ۱- بیت صَحَن محمد، ۲- بیت حاج سلطان، ۳- بیت خلف است. ریاست بیت با صَحَن محمد، و سپس خزعل و اکنون پسرش راضی خزعل است. دیگر برادران شیوخ بیت سعید به قرار زیر هستند:

- ۱- بیت راشد، ۲- صوالح، ۳- بیت مریان، ۴- بیت بلبش، ۵- اَلْعَصْم،
- ۶- حُمَیْد، ۷- آل صنهیر.

دیگر برادران شیوخ که در عداد تیره شرها ن به حساب می‌آیند، عبارتند:

- ۱- بیت صویدج، ۲- بیت سعد عبدالله.

عشایر بیت سعید

۱- عبیات Abiat

این طایفه بزرگ در تقسیمات تیره بیت سعید از عشایر بیت حاج سبهان شمرده می‌شوند. خودستایی مردان آن «اخوت دَلَه» است. ریاست کل طایفه بابیت عوَاد یا آل یونس می‌باشد، و از بیت غالب و بیت چاسب تشکیل می‌یابند. محل سکونت تیره‌های این عشیره در روستاهای خرابه و سابله، از توابع بخش بستان و دهلاویه محل شهادت سردار اسلام، شهید دکتر مصطفی چمران، از روستاهای بخش

مرکزی «سوسنگرد» است.

تیره‌های این طایفه با زیر تیره‌های هرکدام به ترتیب ذیل است:

- ۱- بیت عواد (Avvad)، بیت ریاست کل طایفه است و از دو زیر تیره به نامهای بیت غالب و بیت چاسب متشکل است.
- ۲- بیت فرج، شامل: ۱- آل طلال (Altalal)، ۲- آل حاج حسین.
- ۳- آل خنفوس (Alnanfus)، شامل: ۱- بیت فندی، ۲- بیت اشوبهن. بیت اخیر از دو بیت داوود و خلف شنشل ترکیب یافته است.
- ۴- بیت اوشاح (Ovwah)، وزیر تیره‌هایش: ۱- بیت مَلَّاجَّار، ۲- بیت حاج فرج‌الله.
- ۵- بیت عبداللَّه (Abdalah)، شامل: ۱- بیت شایع فرج، ۲- بیت کَرَم.
- ۶- بیت نصیر، زیر تیره‌هایش عبارتند: ۱- آل مهلهل، ۲- آل حشیف، ۳- آل فارس.
- ۷- بیت کریدی، متشکل از: ۱- بیت عبداللَّه لفته، ۲- بیت سعد عبداللَّه.
- ۸- بیت کلیب، ۱- آل مخفّف، ۲- آل امکیصر.
- ۹- بیت حاتم و بیت مَلَّا سَعْد.

۲- مَرْمَض Morammaz

دومین طایفه بزرگ مربوط به حاج سبهان است. بزرگ منشی آن «اخوت هیله» و در مالکیه و ساریه و بعضی جاهای دیگر از جمله سوسنگرد اقامت دارند. از تیره‌های آن بنا بر آنچه به دست آمد، عبارتند از:

- ۱- بیت حیدر، ۲- بیت شابث، ۳- بیت شتوی، ۴- بیت نصّار، ۵- بیت نجم (انجیم)، ۶- بیت فلیح. هریک از این تیره‌ها که خود اکنون در حکم یک طایفه کوچکتر هستند، از زیر تیره‌هایی ترکیب می‌یابند. مثلاً بیت حیدر شامل:
- ۱- بیت ابریسَم (Biet Abrisam)، ۲- بیت غفّله، ۳- بیت غلیظه، ۴- بیت حاج محمد، ۵- بیت سعد است. همچنین بیت "شابث" از زیر تیره‌های زیر تشکیل شده است:

۱- بیت زغینو (Zaqino)، ۲- بیت حاج جبار، ۳- بیت مُحسن عوید.

۳- بیت جادر

بیت جادر نیز در عداد طوایف بیت حاج سبهان به شمار می آید. مهمتترین تیره‌های آن شامل: ۱- بیت محمد لفته، ۲- بیت سباهی، ۳- بیت خيطان، ۴- بیت نعیمه، ۵- بیت خلف، ۶- بیت شلش است. ریش سفیدان بیوت مذکور بترتیب عبارتند از: ۱- حاج حمزه، ساکن قریه جابر حمودی، ۲- کاظم حاج علی، ساکن ابوجلال شمالی، ۳- حاج عزیزمحمد، ساکن مشروطه سوسنگرد، ۴- حاج سعد شویل، ساکن کوی ۱۵ خرداد، ۵- شامل بیت نعیمه جاسم، قاسم وگشاش، ۶- حاج کریم عوده، ساکن خشایار اهواز. این طایفه در امور مهم از تصمیمات یک شورا مرکب از ریش سفیدان فوق پیروی می‌کند. پرچم طایفه به رنگ سفید بوده، و غالباً هرتیره‌ای صاحب یک بیرق است که نام طایفه بیت جادر و اسم تیره را بر آن نوشته‌اند. فروعی از این طایفه در بریچیه، مرعی از توابع سوسنگرد، اهواز و آبادان سکونت دارند. یکی از فروع این طایفه "بیت حشف" نام دارند که غالب افراد آنها دارای قریحه و ذوق شاعری و ادب دوست می‌باشند. از شهدای این طایفه در "جنگ جهاد مقدس عشایر" علیه انگلیس:

۱- حَرَش (Haraw)، ۲- شریان، ۳- عباس، ۴- شاطی فرزندان نعمه، ۵- موسی

فرزند دایر بوده‌اند. یکی از افراد این طایفه آن را چنین تقسیم کرد:

۱- آل نعمه، شامل: ۱- بیت حاج سعد شویل، ۲- بیت فاخر، ۳- بیت شریان و...

۲- بیت حَشَف (Hawaf)، شامل: بیوت فارس، نبهان، عذار، مُعلی و جاسم.

۳- بیت حُمَید، شامل: بیت حاج علی، حمزه، دشر، راضی، گاطع و غیره می‌شوند.

بیت جادر، دراصل اولاد نعمه، فرزند جادر بوده‌اند.

۴ - منایبه Manabih

منايه از طوايفی است که با هر سه تیره بيت سعيد ارتباط دارند. اين طایفه از شش تیره ترکیب یافته است که هر دو تیره آن به یکی از بیوت سه گانه نزدیکند.

۱ و ۲ - بيت تامول و بيت جولان، جزو عشایر بيت زایر علی.

۳ و ۴ - بيت عباس و بيت هندول، از عشایر تشکيلات حاج سبهان هستند.

۵ و ۶ - بيت حمود و بيت هرموش، در زمره عشایر بيت شرهان می باشند.

در وجه تسميه طایفه نقل شده است که جداعلای طایفه، مُنَبِّی مسجده بوده است. محل سکونت طایفه در قرای ابوچلاج (Abucalac) و سعیدیّه از توابع بستان و شهرهای حمیدیه و اهواز است. بیرق طایفه به رنگ قرمز بوده و نام طایفه و بيت یا تیره مربوطه را بر آن نوشته اند. هر یک از بیوت ششگانه حامل بیرقی هستند. منایبه با تویرات و کروشات نزدیکی و دوستی دارند. از تعداد اجداد هر بيت مشخص می شود که اين طایفه بسیار قدیمی نمی باشد. زیرا تعداد اجداد هر بيت از هشت تا ده نفر تجاوز نمی کند.

یکی از جوانان تیره بيت حمود خود را چنین معرفی کرد: "من تاجی بن قاسم بن عبادی بن هرموش بن دهیّش بن خلیف بن ظاهر بن خنجر بن کریم بن حمود هستم".

۵ - آل ازهیو Azhive - AL

آل ازهیو پستی از عشیره (گریه Gerih) از قبیله بنی ساله بوده و از قدیم در سوسنگرد زندگی می کرده اند. قسمتی از آنها باتوجه به محل سکونت و دوستی فیما بین آنها و بيت الحیی (بيت حاج سبهان)، خود را در زمره متحدین آنها در آورده اند. از این بيت پسران حاج ماهین (حسن و عباس) از طایفه گریه از حق ریشه فامیلی خلع

۱ - بعضی منایبه راهمان منابه (بنی وهیب) یا آل نهران، از اولاد علی که به ضنی مُسَلَم از قبیله عنزه منسوب به اسد بن ربیع است می دانند. به کتاب انساب العرب نوشته سمیر عبدالرزاق قطب، چاپ بیروت، مراجعه فرماید.

شده، و فعلاً جزئی از بیت حاج سبهان محسوب می‌شوند. البته بقیه برادران آنها در وضعیت قبلی خود که تعلق به طایفه گزیه بنی ساله است، باقی مانده‌اند.

۶- کروشات Karowat^۱

یکی دیگر از عشایر بیت حاج سبهان، طایفه "کروشات" نام دارد. خودستایی یا نحوه عشایری آن «اخوت الکوشه»، و «اولاد العروس» است. تیره‌های طایفه عبارتند از:

- ۱- بیت سداوی، که بدانها بیت مُشَتَّت Mowatat می‌گویند. این بیت رابیت ریاست کل طایفه می‌نامند. بیت محسن از این بیت می‌باشند.
- ۲- ابو حسان، بیت حاج عبد و بیت گاطع از همین بیت هستند.
- ۳- بیت فالح، ۴- بیت حاج عبدالواحد، ۵- بیت خلف، ۶- الْمُعْتِق، ۷- بیت اِدْهیرب، ۸- بیت علی که از نظر جمعیت و تعداد افرادش پس از ابو حسان قرار دارد، و بنی عمم بیت شتیت می‌باشند. زیر تیره‌های آن شامل:
- ۱- بیت گَزَر، ۲- بیت ضَمَد، ۳- بیت علی می‌باشد.

۷- بیت حَرْدان Biet Hardan

"بیت حردان" از عشایر اصلی بنی طرف محسوب می‌شوند. بنا به گفته حاج خلّاف، فرزند زهرا و حمادی، از اعقاب مشعل فرزند زایر، فرزند شیخ صالح جد رؤسای بیت سعید هستند. بیت حردان عضو عشایر ششگانه موسوم به "بسیسات" Basisat می‌باشند. عشایر مزبور عبارت از: ابو عفری، ابو مغینم، عراق، بیت السّوده، ابو حرز و بیت حردان هستند. سه طایفه اوّل عضو تیره بیت صیّاح، و سه عشیره دیگر جزو تشکیلات بیت سعید به شمار می‌روند. بانگاهی به عمود شجره

۱ - بنا به عقیده‌ای، کروشات به محمّد بن الدعکی کروش می‌نسب می‌رسانند.

اجداد شیوخ بیت سعید متوجه می شویم که منظور آقای حردانی این بوده است که اعقاب مشعل و برادران بیت محمد مشعل، مشایخ تیره سعید هستند. محل سکونت این طایفه در چولانه، نعمه و قریه عاگوله (شیخ فیصل طرفی) می باشد، و از عشایر بیت زایر علی به شمار می آیند.

بیت شیخ غافل و بیت سنسپل برادران بیت حردان هستند، و تا چند دهه پیش در کنار آنها به صورت طایفه واحدی به شمار می آمدند. ولی اکنون به صورت مستقل، و دارای سازمان بندی یک طایفه مجزا می باشند. تیره های طایفه بیت حردان و متحدین آنها عبارتند از:

۱ - بیت زهرا و حمادی، بیت ریاست کل طایفه بوده و حاج خلّاف و سدخان فرزندان حمادی اکنون از مشاهیر این بیت، و اداره کنندگان امور عشایری طایفه اند. بیت محمد حمد از این بیت می باشند.

۲ - بیت علیوی حمد، ۳ - البوغنیمه، از اعقاب اولاد غانم فرزند محمودبن حردانند. جعفر فرزند صحن از این بیت است، ۴ - بیت عبدالحسن که در نعمه، سوسنگرد، حمیدیه، اهواز و آبادان پراکنده اند، ۵ - بیت محمد صبح در چولانه، سوسنگرد، حمیدیه، اهواز و آبادان سکونت دارند، ۶ - بیت شعیب که همه در اهواز ساکن هستند، ۷ - بیت طویهر، ۸ - حمودی قسمت بیت دهیش و ملحقات. که در روستاهای احمد آباد (حمودی) اقامت دارند، از متحدین بیت حردان هستند.

۸ - بیت شیخ غافل و بیت سنسپل

به طوری که قبلاً هم اشاره شد، آنها از برادران بیت حردان هستند و لذا از مجموعه عشایر بیت زایر علی می باشند. بعضی از آنها در قریه میهن آباد ساکن و برخی دیگر در اهواز اقامت دارند. مهمّترین تیره های آنها عبارتند از:

الف - بیت شیخ غافل شامل:

۱ - بیت عباس، ۲ - بیت عمارة. کریم صمصام و جبار قسملی (قاسمعلی) ریش سفیدان

این بیت هستند.

ب - بیت سنسِل (Snisel)، زیر تیره هایش:

۱ - بیت ابوریشه (عباس سنسِل)، ۲ - بیت وادی، ۳ - بیت داغر.

۹ - بیت صَخَر (Biet Saxar)^۱

بنابه گفته عده‌ای، بیت صخر بطنی از طوالم‌اند. و تفرعات این قبیله در شهرهای زیر، سماوه و ناصریه و نیز در نواحی ریاض، پایتخت عربستان، و نیز در اردن زندگی می‌کنند. بیت صَخَر بطنی از آن قبیله می‌باشند که بعد از دوره مختار بن ابی عبیده ثقفی، به علت طرفداری از نهضت او در گرفتن قصاص از قاتلان سیدالشهدا، ناچار به مهاجرت به خوزستان شده‌اند. بیت صخر فعلی از اعقاب همان مهاجرین مذکور می‌باشند. بعدها در اثر تکاثر و افزایش جمعیت به تیره‌ها و زیر تیره‌هایی تقسیم گردید. مهم‌ترین این فروع عبارتند از:

۱ - بیت کرم‌الله، ابتدا در حویزه در قسمت معروف به اهل الجرف سکونت داشتند. ولی با کور شدن کرخه قدیمی، ناگزیر به کوت عبدالله، اهواز، آبادان، اروند - کنار کوچ کردند. از مشاهیر این تیره یکی "حسین صخرآوی" مقیم اهواز است.

۲ - بیت موسی البَطی (Biet, Musalboti)، تا قبل از جنگ تحمیلی در قرای ابوچلاج، خرابه، رمیم و عگبات (Agbat)، از توابع بستان و مرکز آن شهر، و نیز در شوش، هفت تپه، شلمچه و خرمشهر سکونت داشتند. مهاجرین بستان اکنون در اهواز اقامت دارند. بیت بَطی، بیت ریاست قدیمی کل طایفه و سلول اصلی آن بوده است. کسانی که از این بیت به شیخی رسیده‌اند عبارتند از:

۱ - بَطی، ۲ - موسی فرزند بَطی، ۳ - حاج مهدی، ۴ - ملا رزج برادر حاج مهدی.

۱ - بنا بر کتاب انساب العرب، نوشته عبدالرزاق القطب، بنو صخر از اعقاب مژه برادر طی و مدحج است.

شجرهٔ اجداد آنها چنین است :

۱ - عیسیٰ، ۲ - موسیٰ، ۳ - بُطی، ۴ - عبدالمحمد، ۵ - مُصْبِح، ۶ - صافی،
۷ - اسیود، ۸ - عذیر!

۳ - بیت عَطَّار، از ساکنان شماریهٔ بستان، سوسنگرد، بامدز و اهواز هستند. و
بیت راضی فرزند ثامر از این تیره‌اند.

۴ - بیت حُمیدَه (Biet, Homidah)، از اهالی عگبات و ابوچلاج بوده، و بیت سلمان
و بیت شاهین از این بیت می‌باشند.

۵ - بیت عبدربه (Biet, Abed, rabah) که در کوت سیدنعیم، حمیدیه و بامدز
اقامت دارند.

۶ - بیت صخرسواعِد (عَرَّامه)، اکثراً در خرابه و بستان سکونت داشتند.

۷ - بیت چَریم (Biet, Carim)، یا آل‌کثیر، در قریهٔ خلف حیدر در شمال هفت‌تپه و
شوش سکونت دارند.

۸ - الشَّرِیعَه (Awariah)، در الحائی و شوش مقیم هستند.

طایفهٔ بیت صخر در تقسیمات قبیلهٔ بنی‌طرف، جزو بیت سعید، فرع زایرعلی
شمرده می‌شوند.

۱۰ - بیت اوشاح (Uwah)

این طایفه نیز جزو شاخهٔ بیت زایرعلی بوده، و خودستائی مردان آن «اخوت
الگریعه» است. روی هم رفته این طایفه به دو تیره تقسیم می‌گردد:

الف - بیت شاهین شامل :

۱ - بیت شاهین، ۲ - بیت علی مُنِشِد، که در آبادان و اهواز سکونت دارند، ۳ - بیت چَرَبِغ

۴ - Biet, Caruq، ۵ - بیت سیلاوی، ۶ - بیت رویهی، ۷ - بیت شتیوی، و محل

سکونت آنها در آبادان است.

ب - بیت حریجه Horigah، زیر تیره‌های آن عبارتند از:

۱ - بیت مریان، بیت ریاست این تیره است و فعلاً رحیم شاهی در رأس آن است.

۲ - بیت ثویمر (ثامر)، ریش سفید این بیت زایر جمهور، فرزند زایر کاظم است.

۳ - بیت درویش، خلف صهیو در رأس آن است.

۱۱ - البوعبید Albu - obied

این طایفه بر اساس روابط و تقسیمات تیره‌های بیت سعید در هر دو تیره بیت زایر علی و بیت شهران مشترک و مرتبط است. این طایفه به دو تیره منقسم است:

الف - مشاعیر (Mawair)، مرکب از:

۱ - بیت چافر Biet Cafer، ۲ - بیت منصور. بزرگان این تیره اکنون عبدالحسین ورطه و

حاج یهودی می‌باشند.

ب - بیت وُرطه بن محمد، بزرگ این تیره اکنون "چاسب عبیداوی" فرزند حاج غیبان است. او از فرهنگیان با سابقه دشت آزادگان می‌باشد.

بیشتر مردم این طایفه در روستای دبیّه از توابع بستان و ساریه از توابع سوسنگرد اقامت دارند. بعضی هم در قرای صاهندی Sahandi، سعیدیّه و مُحَیّره سکونت داشتند. ولی به علت جنگ تحمیلی، اکنون در نقاط دیگر متفرقند.

۱۲ - البوحرز (Albu - Herez) و حریزات

بنابه گفته بعضی از متعلقین این طایفه، آنها از اعقاب حرز که با شیخ محمود، جدّ بنی طرف به خوزستان آمده است، می‌باشند. به همین دلیل هم البوحرز در ردیف عشایر ششگانه معروف به بسیسات Basisat می‌باشد. این طایفه جزو تیره بیت زایر علی است و به نام «آخوت علیه» و «اولاد محمود» خودستایی می‌کنند. این طایفه به دو تیره بزرگ تقسیم شده است که عبارتند از:

۱- ابوحرز، ۲- حرزات، که از جمع مصغر حرز تشکیل یافته است. بعضی احتمال می دهند که حرزات به معنی کمتر بودن یا کوچکتر بودن آنها نسبت به ابوحرز است. نقاط محل سکونت این طایفه در ابوچلاچ، فنیخی و سابله، از روستاهای بخش بستان و طگتاگه Tagtagah، عاگوله از روستاهای بخش مرکزی سوسنگرد، و نیز در اهواز و میان آب است.

الف - یکی از پیرمردان این طایفه به نام خزعل، فرزند نصر، نام اجداد خود را تا حرز چنین بیان کرد:

۱- سلطان، ۲- سلمان، ۳- ناصر، ۴- طعمه، ۵- بشاره، ۶- شیخ احمد، ۷- حرز. زیر تیره های ابوحرز به شرح ذیل است:

۱- بیت شیخ حسن، بزرگ این بیت "سرتیپ"، فرزند مزعل، ساکن قریه شیخ فیصل طرفی است.

۲- بیت مطرود، حاج صباح فرزند رحمه، ریش سفید این تیره می باشد.

۳- بیت معلی، ریش سفید این تیره عبدالعلی معلی، ساکن کوت عبدالله می باشد.

۴- بیت کرم، حسب فرزند کرم ریش سفید این بیت است. عبدالزهره حرزاوی فرزند حسب، بخشدار فعلی آبادان از همین تیره است.

۵- بیت یوسف راضی، ریش سفید آن قاسم یوسف، اکنون با تعدادی از فامیل در قریه سید اسماعیل "میان آب" به سر می برد.

۶- بیت مسلم Mosallam، که خلف سعداوی ریش سفید آن است.

ب - زیر تیره های حرزات:

۱- بیت ناصر، متشکل از اعقاب سلمان و زمیض است. بیت سلمان عبارت از

سدخان، روکان و سلطان می باشند. داوود روکان از ساکنین بستان، ریش سفید بیت روکان است. بیت رمیض از اولاد زیدان تشکیل می یابد.

۲- بیت عوده، خوشبختانه بعضی از افراد این طایفه دارای درجات عالی و علمی

تحصیلی بوده و حتی در دانشگاهها هم تدریس می‌کنند. از آن جمله: ۱ - حاج مجید فرزند خلف، فوق لیسانس مدیریت. ۲ - دکتر ابراهیم فارس، معاون ترابری مناطق نفت خیز، ۳ - خلیل حاج فارس از اساتید دانشگاه شهید چمران، ۴ - علی و عباس حریرزوی، که هر دو دبیر دبیرستانهای سوسنگرد می‌باشند و....

۱۳ - بیت محمد صالح

بیت محمد صالح در عداد طوایف تیره زایر علی به شمار می‌روند. که از تیره‌های زیر تشکیل می‌یابد:

۱ - بیت سعد، ۲ - بیت حمد، ۳ - بیت بغیل، ۴ - بیت صالح، ۵ - بیت مالح. هر یک از بیوت فوق به زیر بیت‌هایی قابل تقسیم است. مثلاً بیت سعد شامل:

۱ - بیت حسن، ۲ - بیت رسن.

تیره (بیت جباره) فرزند شیخ لفته، که اکنون یکی از تیره‌های طایفه «اهل النگره» می‌باشند؛ در اصل با بیت محمد صالح یا شیخ احمد از نیای واحدی بوده‌اند. ولی به علت نامعلومی، از هم جدا شده بودند. می‌گویند شیخ لفته فرزند جباره، برادر شیخ احمد است. هر دو نفر روحانی بوده‌اند و بدین جهت به "شیخ" معروفند.

۱۴ - غوابش

از طوایف تیره بیت شرهان هستند. به نام «اخوت شروه» خودستائی می‌کنند.^۱ یکی از غوابش شاغل در سازمان آب سوسنگرد، به نام عبدالواحد غوابش، نام اجداد خود را چنین بر خواند: «من عبدالواحد فرزند درچال فرزند غلیم فرزند عباس فرزند معامیس Maqames فرزند حاج محمد فرزند فضل فرزند عبدالله هستم.» وی افزود که جدّ اعلاّی آنها خالد بن ولید است. غوابش به سه تیره اصلی

۱ - به نام «اخوت شاها» نیز بزرگ منشی می‌کنند.

تقسیم می‌شوند. هر یک از آنها به چند زیر تیره بخش می‌گردند:

الف - آل حاج محمد شامل:

۱ - بیت مغامس، ۲ - بیت وَّس Vanas، ۳ - بیت خِوَن Xaion، بیت صنهیر Sanhir. ریش سفید این بیت "عوده مغامس" است.

ب - آل عبدالسید، مرکب از:

۱ - بیت حمید. بیت ریاست کل طایفه غوابش است و اکنون قاسم عبود در رأس آنها قرار دارد.

۲ - بیت رحیل، ۳ - بیت عید.

ج - آل دیوان، مشتمل بر:

۱ - بیت کرچم Karichem، ۲ - بیت فلیفل Falifel، ۳ - بیت زهراو.

۱۵ - بیت داغر Biet - Dager

این طایفه از اعقاب داغر، فرزند سعید و برادر صیاح و شیخ صالح و از اجداد مشایخ بنی طرف است. بنابر آنچه برادر ناصر طرفی سرپرست این طایفه توجیه کرد، این طایفه از سه تیره: ۱ - بیت داغر، بیت شیب، ۳ - بیت حرب ترکیب می‌یابد. ریاست آن اکنون با ناصر، فرزند بدر از فرهنگیان سوسنگرد است. او نام اجداد خود را چنین خواند: «بدر بن عبدالواحد بن کنثیر بن عطیوی بن مذخور بن منحوش، که از آباء واجداد ریاست طایفه در این بیت بوده است.

این طایفه در تقسیمات بیت سعید جزو بیت شرهان به حساب می‌آیند. پرچم این عشیره مانند بیرق قبیله بنی طرف (بیوض) که در جنگ جهاد مقدس علیه متجاوزین انگلیس به کار رفت، سفید است. خودستائی آنها نیز «اخوت علیه» و «اولاد محمود» می‌باشد. نام تیره‌ها با سرپرستان فعلی آنها چنین است:

۱ - آل شیب AL Wabiab، بیت ریاست عامه، و سرپرست آن ناصر طرفی، رئیس

طایفه است.

- ۲- آل داغر، سرپرست آن جبّار، فرزند راضی فرزند جاسم شویع است.
 ۳- آل حَرَب، حاج عبدالزهر بن قاسم بن مطیلج بن حرب، ریش سفید آن است. این طایفه در شاکریه، کوت سیّد نعیم، حمیدیه، اهواز و بعضی جاهای دیگر پراکنده شده‌اند.

۱۶- بیت السّوده (Biet Asudah)

در گروه عشایر بسیسات منسوب می‌شوند، و از عشایر هسته اولیّه بنی طرف می‌باشند. در گروه بندی تیره‌های بنی طرف، در گروه طوایف بیت شرهان به شمار می‌آید و شامل چهار تیره است:

۱- بیت راشد، بیت ریاست کل طایفه است و فعلاً حاج عبّاس فرزند راشد، ساکن ساریه، مسئولیت بزرگ طایفه را به عهده دارد. بعضی از فروع این تیره در اهواز و سرپندر سکونت دارند^۱.

۲- بیت اَعگیلی، ریش سفیدان آن، عبود طویرش و لفته زوید می‌باشند.

۳- بیت علوان السّوده، در کوی نهضت آباد اهواز اقامت دارند.

۴- بیت حاج حاتم.

۱۷- تویرات

گفته‌اند که این طایفه از نظر اصل و نسب با طایفه کروشات یکی هستند. و اکنون در مسایل مختلف باهم نزدیکی، همفکری و ائتلاف دارند. مرکز اصلی سکونت این طایفه در استان و اراضی زراعی آنها به نام "نویدره"، شهرت دارد. به نام «اخوت الکوشه» خودستائی می‌کنند. از این جا رابطه فامیلی آنها با کروشات محقق می‌شود. ناگفته

۱- شخص مزبور اخیراً وفات یافته است.

نماند که در مسایل مورداعتنای همه بنی طرف، به نام «اخوت علیه» نیز بزرگ منشی می نمایند. بیرق این طایفه سُرخ است و با آیه «نَصْرُ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ»، تزیین یافته است. در اثر جنگ تحمیلی و اشغال بستان توسط دشمن، به شهرهایی مثل حمیدیه، اهواز و غیره کوچ کرده اند. پس از بازگشت مردم سوسنگرد، بعضی از آنها به این شهر آمده و در آن جا ساکن شده اند. اکنون با بازسازی بستان بعضی از آنها به آن شهر بازگشته اند. به طور کلی می توان تویرات رابه دوتیره بخش کرد:

۱ - بیت عبدالحی یا بیت مُنیشد، ۲ - اَصْبُوْحی. در تقسیمات قبیله ای گویا تیره اوّل جزو بیت شهران، و دوّمی در گروه طوایف حاج سبهان هستند. در حال حاضر لفته حاج شایع در رأس تیره نخست، و حاج عبد فرزند خضیر، در رأس تیره دوّم قرار دارند. اینک فروع هریک از دو تیره را یادآوری می کنیم:

الف - بیت مُنیشد، شامل:

۱ - آل عبدالحی، که جَد اعلای آنهاست. بعد از عبدالحی بترتیب: رحمه، خلف، سباهی، جَبْر و منیشد یکی پس از دیگر به سرپرستی تیره رسیده اند. زیر تیره های آن عبارتند از:

۱ - بیت حاج شایع، ۲ - بیت خلیفه، ۳ - بیت سالم، ۴ - بیت بستان.

ب - بیت لفته، متشکل از:

۱ - بیت صحن، ۲ - بیت جوده (بوده)، ۳ - بیت غضبان، ۴ - بیت زبون.

ج - بیت کرم الله، شامل:

۱ - بیت موسی، ۲ - بیت سیلاوی، ۳ - بیت حاجم Hacem از اولاد حَمَد، فرزند عبّاس فرزند محسن که جَد مشترک آنها و بیت کرم الله یکی می باشد. زیر تیره های آن به ترتیب ذیل است:

۱ - بیت عبدعلی، ۲ - بیت عبدالعالی، ۳ - بیت فرج، ۴ - بیت حمید.

تیره دوّم تویرات به نام جَد اعلای آنها، «بیت اَصْبُوْحی» نامیده می شوند. در

رأس این تیره حاج عبد، فرزند خضیر قرار دارد. از ریش سفیدان این بیت حاج صباح است. وزیر تیره‌های آن بیت حرا به و بیوت عوده و شحیت و غیره هستند.

۱۸ - آل عبدالموله و عطاشنه

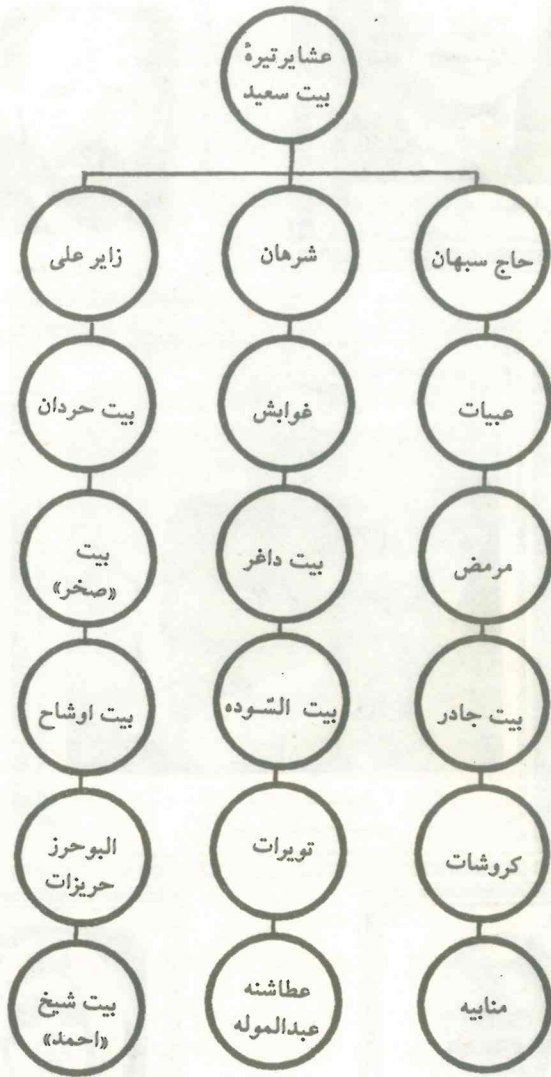
جزو گروه تیره بیت شرهان هستند. اغلب آنها در حمیدیه و بعضی در سوسنگرد و بستان اقامت دارند. گفته می‌شود که جد اعلای واحدی داشته‌اند. اما از نام طایفه مشخص است که به دو تیره تقسیم شده‌اند.

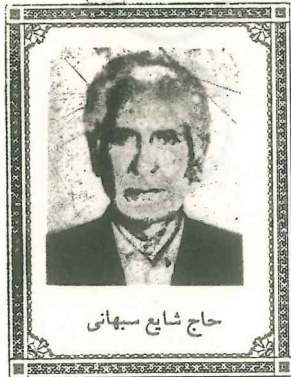
الف - عطاشنه، شامل:

۱ - بیت أسعودی، ۲ - بیت اگویطع، ۳ - بیت شیخ محمد، ۴ - بیت عوفی، ۵ - بیت علاوی.

ب - آل عبدالموله، متشکل از:

۱ - بیت أغلیطه، ۲ - بیت أسوادی، ۳ - بیت منشد.







مرحوم حاج مزعل عاصی
شهرهانی



شیخ یعقوب فرزند حاج مزعل شهرهانی



مرحوم شيخ فيصل طرفى رئيس اسبق
تيرة بيت زاير على بنى طرف

فصل دوم

تاریخچه قوم بنی طرف

در مصاحبه‌هایی که با سالمندان این طایفه به عمل آمد، بعضی بنابر محفوظات سینه به سینه می‌گفتند که نام نخستین کسی که از اجداد اعلای بنی طرف در خوزستان سکونت داشته، «شعشعانی» بوده است. جزوه حاج عصمان طرفی، «شعشعانی» را اولین شخصی معرفی کرده که وارد خاک خوزستان شده بود. اما او مثل نتیجه‌اش، شیخ محمود، شهرت و معروفیتی نداشت. با توجه به این مضامین در این صورت بنی طرف چهار نسل قبل از محمود در خوزستان ساکن بوده‌اند. در زمان او به سال ۸۴۰ ه. ق.، از جایی که هنوز مشخص نیست، به محلی موسوم به «ابو ادبون» در حوالی حویزه آمده بودند. این تاریخ، قبل از اشغال حویزه توسط سید محمد آل مشعشع بود. پس می‌توان با احتساب پنجاه سال برای هر نسل، تاریخ ورود این قوم به خوزستان را ۲۵۰ سال پیش از این، تخمین زد. اکنون می‌توان نتیجه گرفت، که نسل بیستم و یا بالاتر این طایفه در خوزستان زندگی می‌کنند. به هر حال با این ملاحظات می‌توان احتمال داد که بنی طرف در قرن ششم هجری در خوزستان سکونت داشته‌اند.

"ابن بطوطه" در "سفرنامه" می‌نویسد: از حویزابه قصد کوفه حرکت کردیم. این راه از بیابانی است که فقط یک جای آن آب وجود دارد. این نقطه "طرفاوی" خوانده می‌شود.

و ما روز سوم به آن رسیدیم. و پس از دو روز دیگر به کوفه وارد شدیم^۱.

این نقطه در هر سوی حویزه باشد، موضوع وجود قوم طرفاوی یا بنی طرف را اثبات می‌کند، و تا حدودی محفوظات را تأیید می‌نماید.

محمود، نخستین فرد از بنی طرف بود که به علت لیاقت، شجاعت و معروفیتش موالی او را می شناختند. پس از آن که شهرتش ظاهر، و اسمش شایع شد؛ پیروانی به دور خود گرد آورد و در میان مردم معروف گردید. بتدریج پایه و بنیان خود را استوار و محکم گردانید. تا اینکه اعقابش به بالاترین مدارج اعتباری، در میان عشایر خود رسیدند. آمدن بنی طرف به حویزه سه سال بعد از آغاز پادشاهی شاهرخ، چهارمین پسر تیمور بوده است. شاهرخ ۴۳ سال (۸۰۷-۸۵۰ هـ) پادشاهی کرد. ولی شهرت و معروفیت بنی طرف همزمان با پیشوایی خواجه علی، و بعد از درگذشت صدرالدین فرزند شیخ صفی بوده است. مسلماً خواجه علی نخستین کس از دودمان صفویه است که به اصول عقاید امامیان آشکارا توجه کرده است. از طرف دیگر می دانیم که در دوره خواجه علی دامنه قدرت "سیاه گوسفندان" که پیرو آرای امامیان بودند، گسترش یافته و هواخواهان صفوی رو به ازدیاد نهادند. بی گفتگو یکی از علل فزونی پیروان صفویه آن بوده است که به هنگام لشکرکشی تیمور در آسیای صغیر، عده زیادی به اسارت درآمده بودند که به شفاعت خواجه علی آزاد گردیدند. اقدام خواجه علی مسلماً شالوده کوچ نشینی شیعه مذهب از نواحی اناتولی و دیگر امکنه را فراهم نمود!

عشایر شیعه مذهب عرب و از آن جمله بنی طرف، که در این زمان در جستجوی حامی و ناجی برای خود بودند، به ایران وارد شدند. بنی طرف کسانی بودند که به قولی اجدادشان "طرفات" (طرف، طریف و طرفا) جان خود را برای تداوم، استمرار و اعتلای حکومت علی (ع)، در جنگ با مخالفان از دست داده بودند. در این هنگام به حویزه که مرکزی برای نهضت شیعه شده بود، منتقل شدند. آنها بتدریج در عهد صفویه قدرت یافتند، زیرا تعداد بیشتری از عشایر عرب بدانها پیوستند. با تشکیل حکومت شیعه و رسمیت این مذهب، در تمام ادوار تاریخ مدافع حکومت مرکزی

بودند و هیچ‌گاه حرکتی از آنها صادر نشد تا خلاف این معنی تصور شود. با توجه به این خطّ مشی بود که همواره متحمل صدمات و زبانه‌های فراوانی از جانب دشمنان خود می‌شدند.

آنها در مقابل هر قدرتی که به فکر جدایی خوزستان از حکومت مرکزی (تنها حکومت شیعه جهان تشیع می‌افتاد) می‌ایستادند. مخالفت‌های آنها با مشعشعیان، شیخ خزعل، ابو محمد، عثمانی و غیره تاکنون زبانزد معمرین طایفه است. سرلوحه سیاست این قبیله در طی تاریخ خود در خوزستان، دفاع از آرمان تشیع، حفظ استقلال مملکت، و امر به معروف بوده است. ما در طی این فصل به بعضی از حوادث و جنگ‌های این قبیله اشاراتی خواهیم نمود. البته در این جا سعی می‌شود تا جانب احتیاط رعایت شود، و چیزی نوشته نشود تا باعث ناراحتی و سوء تفاهم گردد.

جنگ دو طایفه برادر بنی طرف و سودان به تدبیر حاکم حویزه

پس از آن که آب کرخه قدیمی (کرخه کور) در اثر شکسته شدن سدّ حمیدیه و سرزیری آب به سوی سوسنگرد و بستان فعلی، خشک گردید. نهر "ابو دبون" که زراعت بنی طرف از آن سیراب و آبیاری می‌شد، بکلی بی‌آب و خشک گردید. وضع این طایفه بشدتّ پریشان شد. مولای حویزه نهر "گبان" و اراضی اطرافش را به آنها داد. لذا به آن جا کوچ کردند، و مشغول کشت و زرع و آبادانی اراضی بایر شدند. با آمدن شیخ عیسیٰ پسر احمد، رئیس طایفه سودان، از عراق و ملاقات او با مولای محمد سوم، مولای به علت حقد نسبت به بنی طرف و ترس از قدرت آنها، تصمیم گرفت تا با استفاده از "سودان" نسبت به تضعیف و تذلیل آنها اقدام نماید. مولا به علت گرد آمدن طوایف به دور بنی طرف، و نیز به خاطر لیاقت و سیاست و ابتکار عملی که به کار می‌بردند، از آنها بر مملکت خود در اندیشه بود. علی‌آئی حال اندیشید تا برای آنها رقیب و مخالفی بسازد، نصف اراضی "گبان" را از آنها گرفته و به "سودان" واگذار کرد. (سال ۱۲۴۲ ه. ق.) به همین دلیل ضعف و ناتوانی مادّی بنی طرف رفته رفته رو به فزونی گذارد و معیشت و زندگی بشدتّ بر آنان سخت گردید. این موضوع ضدیت و

دشمنی بین دو طایفه مزبور وجود آورد، و این حالت تا چندین سال دوام یافت. در طریقی این مُدّت مرتباً بین آنها منازعات، مشاجرات و دعواهایی صورت می‌گرفت. سرانجام در سال ۱۲۴۶ ه. ق. جنگ سختی بین دو طایفه رُخ داد و در آن به قولی عدّه زیادی از دو طرف کشته شدند. بعضی کشته‌های بنی طرف را بیش از ۶۰ تن، و کشته‌های سودان را حدود دو بیست نفر می‌دانند. و آنها به مطلع قصیده‌ای که زن مداح (قوّاله)، در سوگ مردگان جنگ خوانده بود، استناد می‌کنند. این بیت چنین است:

هذا والعذر عندک یگبانی علیٰ چفتک طرح میتین سودانی^۱

پس از کوچ "سودان" و بازگشت آنها به عراق، بعضی از طوایف مانند البوحمادی، گوازی و غیره با بنی طرف باقی ماندند. بنی طرف در کمال رأفت و محبّت با آنها رفتار کردند.^۲

آورده اند که در همین سال وقوع جنگ بود که بیماری همه گیر طاعون (ابواریّه) شایع شد، و می‌رفت تا همه مردم را در کام مرگ خویش بگسند. در اثر این بیماری بود که عبدالله فرزند عیسی و فات یافت، و از خود فرزندان به نامهای گاطع، سعد، جنزیل و عیسی برجای گذاشت. پس از آن سودانیها به منطقه‌ای به نام «جریّت» از اراضی مُسَرِّح Mowarrah، در استان عماره عراق مهاجرت کردند. در همین هنگام جنگی بین ابو - محمد و بنی اسد واقع شد و سودانیها به حمایت از بنی اسد برخاستند. عاقبت ابو محمد شکست خوردند. این امر موجب اتحاد و دوستی بین بنی اسد و سودان گردید و سودانیها توانستند جای پای خود را در آن جا تثبیت و مستحکمتر نمایند.

جنگ بنی طرف با مولا فرج الله

مولا فرج الله از حُکّام مشعشع، پس از سرکوب محمد تقی خان بختیاری و شیخ ثامر کعبی توسط معتمد الدوله، به دولت خواهی پرداخت. و نزد منوچهر خان معتمد الدوله

۱ - بعضی از راویان به جای واژه طَرَح کلمه جَبَل (مقتول) به کار برده‌اند.

۲ - با استفاده از نوشته حاج عصمان طرفی.

رفت.

خان بختیاری حکمرانی سراسرخوزستان را به او سپرد. سپس در سال ۱۲۶۳ مولا به تهران رفت و از حاجی میرزا آقاسی نوازش فراوان یافت. و بار دیگر به نام حاکم سراسر خوزستان فرستاده شد. ولی گویا این بار او را چندان توانایی نبود، و جز بر حویزه و آن پیرامونها فرمان نمی راند!

قبیله بنی طرف در سال مذکور فرصت را مناسب دید تا بدکاربهای او رانسبت به خود تلافی نماید. این زمان حدود هفت سال از جنگ این قبیله با "سودان" گذشته بود. در این هنگام مولای مذکور ضعیفتر از پیش شده بود. قبیله بنی طرف با تشکیل شورایی در عاشورای آن سال به نتیجه رسید، تا مانند سرور شهیدان علیه حکومت ظلم و جور او قیام نمایند. لذا ماه محرم را به عنوان دلیلی برای آغاز جنگ قرارداد و این فرصت را مغتنم شمرد. بدین جهت به عقرخانه مولا (حویزه) تاختند و موفق شدند او را به قتل برسانند. درباره او بعضی از مورخین نوشته اند: مولا فرج الله ... در محرم سال ۱۲۶۳ ه. ق. کشته شد!.

جنگ بنی طرف با سواری و مزرعه

موالی که همواره از بنی طرف و قدرت آنها ترسان بود و نسبت به آنها دشمنی عمیقی داشتند، مرتباً در صد دضربه زدن به آنها نقشه می کشیدند. با توجه به این که بند نهر هاشم مجدداً شبی در اثر سیل شکسته شد، و همه آب به نهر هاشم (شَطِّ الْفَلْتِ) برگشت، در حویزه و توابع آن چنان خشکی بوجود آمد که مردم ناچار شدند برای آب مشروب، چاه بکنند. بنی طرف نیز که در "گبان" می زیستند، دچار این سردرگمی ناشی از بی آبی شده بودند. در این هنگام موالی ابتدا بنی طرف را به بستان منتقل کردند، پس از این که بنی طرف خانه هایی ساختند و بکشت و زرع شلتوک پرداختند؛ تازه زراعت آنها سبز

۱ - تاریخ پانصد ساله خوزستان، سید احمد کسروی، ص ۱۲۴.

۲ - جزوه مرحوم حاج عصمان طرفی طائی.

شده بود. موالی از عمل خودپشیمان شدند. زیرا فهمیدند که بنی طرف اگر محصول خوبی به دست آورند، قویتر شده، و در این حال در مقابل آنها می ایستند. لذا برای تضعیف آنها به حيله و نیرنگ دست زدند. سرانجام تصمیم گرفتند تا سواری را نیز به بستان کوچ دهند و نیمه اراضی زراعی بستان را که در اختیار بنی طرف بود، به آنها بدهند. موالی تا این حد هم از دشمنی با بنی طرف قانع نبودند. و با این که هنوز بنی طرف محصول خود را برداشت نکرده بودند، آنها را طرد، و اراضی بستان را تمام و کمال به سواری دادند. در این صورت آنچه سهم بنی طرف شد، چیزی جز افلاس، فقر و نداری نبود. بدین طریق بود که موالی موفق شدند با یک تیر دو هدف بزنند. اول این که، سبب ضعف و ناتوانی بنی طرف دشمن دیرینه خود شدند. و دوم این بود که، توانستند دشمنی و عداوت بین دو طایفه را شدید و عمیقتر نمایند. راستی که موالی چه خوب به سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، وارد بودند! این همان سیاستی بوده که کشورهای استعماری غرب برای تسلط و استیلا بر کشورهای آسیایی و آفریقایی در پیش گرفته بودند.

پس از آن بنی طرف با یأس و نومیدی ناگزیر به سوسنگرد که گویا محل سکونت خفاجه بود کوچ کردند، و در آن جا متوطن شدند. بتدریج با عمران و آبادانی اراضی شرق سوسنگرد، قدرت و توان مادی یافتند. به همین جهت خفاجه و بنی مالک که در ساحل مالکیه اقامت داشتند، نتوانستند آنها را تحمل کنند. لذا با قهر و نارضایی محل سکونت خود را ترک گفتند. پس از آن که بنی طرف در سوسنگرد مستقر شدند و اوضاع و شرایط آنها به سوی رفاه، پیشرفت، قدرت و استقلال از موالی پیش رفت؛ این بار موالی بیش از پیش از آنها ترس و واهمه پیدا کردند. بدین جهت در صدد تحریک "سواری" علیه بنی طرف برآمدند. در همان هنگامی که "سواری" و "مزرعه حامد" برای حمله به سوسنگرد آماده می شدند؛ بنی طرف پس از آگاهی از قصد آنها، برای مقابله و جنگ با سواری (بیت نصر) در بستان، از طریق نهر ابو - خشب (هوفل فعلی) توسط چند فروند قایق هجوم آورده، و در آن جا نیرو پیاده

کردند. سواری نیز برای مقابله و رو در رویی خارج شدند. بین آنها هیچ حایل و مانعی باقی نمانده بود. در این جنگ مرزعه بیت حامد به سواری کمک می‌کردند. جنگ بسیار سختی بین طرفین به وقوع پیوست. از هر دو طرف افراد بسیاری جان خود را از دست دادند. اما سرانجام بنی طرف توانستند بر منطقه بستان مسلط شده و سواری را به عقب برانند. پس از آن بنی طرف توانستند علاوه بر بستان، برسوسنگرد، مالکیه، ابوحمیظه، جلالیه و... سیطره یابند. این تسلط هنوز هم در اغلب جاها مشاهده می‌شود. «و خدا دانایتر است».

جنگ با ابو محمد طوایف عراق

شیخ فیصل رئیس طوایف آل‌بو محمد ALBumohamad پس از تسلط و استیلا بر عشایر استان عماره عراق، ارتش مجهز و انبوهی را برای حمله و تصرف شهرهای مرزی خوزستان بسیج نمود. او قسم خورده بود که: «به روح پدرم خلیفه، یک پایم را بر عماره و پای دیگرم را بر کورپی گذاشته، حویزه را در زیر سلطه خود قرار خواهم داد».

فیصل بادوازه توپ محمول، و توسط قایق از طریق هور وارد نهر هوفل شده، قوای خود را در نواحی بستان و چند نقطه دیگر پیاده نمود. مولای حویزه برای حفظ مناطق تحت امر خود ناچار گردید با قوایی که جمع کرده بود به جنگ فیصل برود. بین این دو جنگی رخ داد، ولی مولادریافت که قدرت ایستادگی در مقابل حریف را، بخصوص این که دولت عثمانی حتی توپخانه هم در اختیارش گذاشته بود، ندارد. لذا عشایر پیرو مولا، پس از آن که ضعف و ناتوانی خود را احساس کردند، و قدرت فیصل را نیز از نزدیک مشاهده نمودند، بر اساس مشورت و صلاح دید از او خواستند تا با بنی طرف که در این جنگ بی طرف مانده بودند، صلح نماید. در آن تاریخ بنی طرف درسوسنگرد سکونت داشتند. در آن وقت "مهاوی" سندال به علت کشته شدن یکی از موالی در اراضی شیب عراق، در حالت جلای وطن به سر می‌برد. مولا با توجه بصلاح دید به دنبال "عباس عبدالله" رئیس تیره بیت سعید فرستاد، و به او گفت: «من دوست دارم تا با ما در این جنگ شرکت کنید. زیرا اگر ما شکست بخوریم، عار و ننگ گریبانگیر همه

ما خواهد شد!» عبّاس پاسخ داد: «مشارکت بنی طرف در این جنگ مشروط بر این است که از مهاوی راضی شوی، زیرا او ریاست قسمت مُهمّی از طوایف تیره بیت صیّاح را به عهده دارد و تنها با آمدن اوست که بنی طرف دارای ید واحده خواهند شد». بنابراین صلح بنی طرف مشروط به بازگشت مهاوی به میان طوایف بیت صیّاح در سوسنگرد گردید. پس از توافق در این مورد، بنی طرف به اتفاق عبّاس رابه قیادت و فرماندهی انتخاب کردند. امّا مهاوی هنوز در شیب عراق باقی بود. پس از آن قبایل بنی طرف و بنی ساله که در پیشاپیش آنها مردی به نام «ید همای. Yadhamay» بود، برای مقابله با فیصل حرکت کردند. از یزله‌های بنی ساله در آن روز این بود: «مِنْ دِهِمَای الخیل اَتْحَتَّم» یعنی: اسبها از دهیمان تب می‌گیرند.

عبّاس پرچم (بیرق) قبیله بنی طرف که آن را بیوض Baeuz می‌نامید به دست یکی از طوایف داد و دستورات؛ ارشادات و به کارگیری فنون لازم رابه عشایر گوشزد کرد. سرانجام جنگ، بین طرفین در گرفت. در اثر شلیک توپخانه‌های فیصل آتش سوزیهای زیادی بوجود آمد. تکیه فیصل به همین توپخانه بود. در هنگام شلیک توپخانه، عبّاس به عشایر خود کلمه رمزی را که قبلاً به آنها تعلیم شده بود، داد. و آن عبارت از: «مَلْحَه گَاح - Malhagaa» بود. معنی آن این بود که: به نحوی استتار بگیرد تا به شکل زمین درآید. این موضوع را در اصطلاح امروزی می‌توان مترادف "سنگرگیری" معنی نمود. پس از این دستور رمز، عشایر بنی طرف علاوه بر سنگرگیری، دیگر اقدام به شلیک و تیراندازی نکردند، و اصلاً خود را در منطقه نمایان نساختند. دشمن چون چنین دید، پنداشت که بنی طرف شکست خورده و متواری شده‌اند. لذا فرمان پیشروی به قوای خود داد. امّا ناگهان خود را در میان صیّادان کمین گرفته بنی طرف یافت. پس از آن دیگر نتوانست آرایش از دست رفته خود را باز یابد. لذا اولاد محمود براو هجوم برده و کشتار بزرگی از افراد آن نمودند. سپس بنی ساله با سواره و پیاده خود حمله کردند، آن جنگ را مقابله بسیار شدیدی توصیف کرده‌اند. در آن جنگ شمار زیادی از طرفین کشته شدند. سرانجام قوای فیصل شکست سختی را

متحمل شد. و در حالی عقب نشینی کرد که عار و ننگ تا عماره به دنبال آنها رفت. در هنگام فرار حتی شیخ فیصل زخمی شد، به طوری که پس از سه روز در اثر شدت جراحت وارده، جان داد. (این معرکه در ۲۵ رجب سال ۱۲۶۰ هجری گزارش شده است.) حاج عصمان زابری علی، در قصیده خود که قسمت‌هایی از آن قبلاً بیان گردید، درباره این جنگ در ابیات زیر سروده بود:

ذاک فیصل من تعنی و من ظهر یاخذ الدیره من اهلها بالقهر
 غیر طرفه بالحرب یا هو صبر؟ اِمن القبایل کل جمیع انسانها
 اِمن انطبق بیرق طرف و ی الحُمُر اعلام فیصل و اختلط وقت الظهر
 من وصلهن عاد، چایا هو الظفر اِمن الطبر و محجله سیجانها

یعنی آن فیصل وقتی به قصد اشغال خوزستان و خارج ساختن آن از دست سکنه اصلی آن برآمد، غیر از بنی طرف چه کسی در مقابل او ایستاد و پایداری نمود؟ از همه قبایل مختلف دیگر. وقتی بیرق بنی طرف با بیرقهای سرخ انطباق (اختلاط) یافت، یعنی با پرچمهای فیصل در وقت ظهر اختلاط یافت، عاقبت چه کسی غالب شد؟ از ضربات بنی طرف ساق پاهای آنها پی زده شد.

روابط دو تیره بنی طرف با همدیگر

بنی طرف بتدریج قدرت، نفوذ محلی و شهرت یافتند و جمعیت آنها افزایش چشمگیری یافت. این امر سبب گردید تا اداره قبیله و سازمانبندی آن دگرگون شود، و به دو تیره، بادو فرماندهی تقسیم شوند. دو دستگی، حوادث و اختلافات فیما بین آنها، موجب بوجود آمدن مقررات، آداب و عرفه‌هایی از جمله در زمینه تقسیم اراضی مزروعی و احترامات و روابط اجتماعی شد. لذا بعضی از آنچه بین این دو به رسمیت شناخته شد، عبارت بود از:

- ۱- اراضی زراعی بین رؤسای دو تیره به طور مساوی تقسیم شود.
- ۲- عشایر تابعه بالمناصفه بین دو تیره بخش گردد.
- ۳- حق تقدم در سلام، احترام و نظایر آن به بیت صیاح داده شود.

پس از گذشت مدت زمانی هریک از دوتیره در امور سیاست و ادارهٔ عشایر و اراضی اختلاف نظر پیدا کردند. بدین جهت تیرهٔ بیت سعید املاک خود را که نیمهٔ تمام اراضی بنی طرف بود، بین سه نفر از اولاد "عبّاس عبدالله" یعنی: حاج سبهان، زایر علی و شرهان تقسیم کرد. دربارهٔ عشایر تابعهٔ این تیره نیز همین روش به کار گرفته شد. در مقابل، تیرهٔ بیت صیّاح نیز به دو تیره به نامهای: "بیت منیشد" و "بیت مهاوی" تقسیم شد. اما املاک سهم خود را به طور مساوی بین خود تقسیم نکردند. زیرا $\frac{1}{3}$ نیمهٔ خود را به بیت مهاوی تفویض نمودند و در اختیار مطلق (مطلق) فرزند مهاوی قرار گرفت.

۴- بین بیت سعید و بیت صیّاح تعهدات و میثاقهایی گذاشته شد که از جمله آن که: هیچ گاه و به هیچ عنوان رؤسای یکی از دوتیره حق ریاست بر تیرهٔ دیگر را تا ابدالدهر نخواهد داشت. (حتی اگر فقط یک مرد یا یک غلام از طرف مقابل باقی مانده باشد).
۵- همچنین مقرر گردید تا $\frac{1}{3}$ سهم بیت مهاوی، جزو نیمهٔ بیت سعید (سبهان و شرهان)، و $\frac{1}{3}$ سهم زایر علی جزو نیمهٔ بیت منیشد محاسبه و جدا گردد. بنابراین مادهٔ سهام هریک از تیره‌های پنجگانه چنین توزیع گردید:

الف- بیت حاج سبهان، بیت شرهان و بیت مهاوی هر کدام $\frac{1}{6}$ کل اراضی مزروعی را در اختیار گرفتند. یعنی $\frac{1}{3}$ کل. زیرا:

$$3 \times \frac{1}{6} = \frac{3}{6} = \frac{1}{2}$$

ب- بیت منیشد $\frac{2}{3}$ از نیمهٔ دوّم و بیت زایر علی $\frac{1}{6}$ از کل املاک بنی طرف را صاحب شدند. بنابراین $\frac{2}{3} = \frac{1}{6}$ می شود. پس:

$$1 - \frac{1}{6} = \frac{5}{6} = \frac{2}{3}$$

به همین دلیل شرکای هر نیمه با هم شبه اتحادی در همهٔ مسائل خاص به خود، پیدا کردند. نکتهٔ قابل ذکر این است که گویا این تقسیم بندی دربارهٔ امور متعلقهٔ آن زمان جاری و ساری بود. بعدها وقتی دولت مرکزی امور اجاره دادن زمین را توسط نماینده‌ای که در ذرفول استقرار یافته بود، به عهده گرفت، تغییراتی در تقسیم بندی فوق بوجود آمد.

روابط بنی طرف با آل مشعشع و آل محیسن

همان طور که قبلاً اشاره شد، بنی طرف مدتها قبل از "موالی" در خوزستان می زیستند. محل سکونت آنها تا نیمهٔ اوّل قرن نهم هجری، دورتر از حویزه بود. "ابن بطوطه" در

سفرنامه خود، جلد اول، ص ۲۳۷، می‌نویسد: «از حویزه به قصد کوفه حرکت کردیم. این راه از بیابانی است که فقط در یک جای آن آب وجود دارد. این نقطه "طرفاوی" خوانده می‌شود، و ماروز سوّم به آن رسیدیم. و پس از دو روز دیگر به کوفه وارد شدیم.» قبل از آن در ص. ۲۳۶ همین منبع، فاصله حویزه را تا بصره چهار روز و تا کوفه پنج روز نوشته است. پس فاصله بین طرفاوی تا بصره یک روز و تا حویزه به اندازه سه روز مسافت بوده است. بنی‌طرف در سال ۸۴۰ هجری، یعنی چهار سال قبل از سید محمد به حویزه آمده بودند. این که می‌گویند این قوم در قرن نهم ه. به خوزستان آمده‌اند، به احتمال قوی باید صحیح نباشد. و ناگفته نماند که ابن بطوطه در سال ۷۲۵ هجری بعد از ادای حج از یمن، عراق و ایران دیدن کرده، و به بین‌النهرین و هندوستان رفته است. علاوه بر این نظریاتی وجود دارد که بنی‌طرف ابتداء در "دورق" ساکن شدند، و بعدها در اثر تضاد منافع و اختلاف با ساکنین آن جا به محل "طرفاوی" بازگشته بودند.

پس از استیلای موالی بر حویزه بنی‌طرف نیز در حیطة اقتدار آنها قرار گرفتند، و سرانجام مجبور شدند تا بدانها مالیات بپردازند. اما از آنجایی که موالی طرفدار ظلم و اغتشاش بودند، با آنها اختلاف نظر پیدا کردند. گفته می‌شود که این نکته موجبات اخذ مالیات از آنها گردید. زیرا قبل از آن فقط بهره مالکانه پرداخت می‌کردند. در اثر همین استقلال رأی، عدم اطاعت کورکورانه بنی‌طرف بود که موالی ابتدا مسأله جنگ "گبان" و بعداً موضوع معركة بستان و کشتن مشایخ بنی‌طرف در ضیافت بنی‌ساله و غیره را به آنها تحمیل کردند. موالی پس از عدم موفقیت در شکست بنی‌طرف از راههای فوق، تصمیم گرفتند تا بانیرنگ و دسیسه موجبات اختلاف داخلی بین آنها را فراهم نمایند. براستی هم تا حدودی در این راه به توفیقاتی نایل آمدند. از جمله این سیاستها تحریک آنها علیه یکدیگر بود که یکی از نتایج آن قتل حاج عبدالعزیز، بزرگ بیت صیّاح توسط بیت سعید (بیت بلبش) بود. گفته می‌شود که بنی‌طرف بعد از این واقعه به دو تیره تقسیم شدند. اما با به کار گرفتن دانش خود و تسلط بر هوای نفس، توانستند با

ایجاد مقرراتی خاص، وحدت و برادری خود را حفظ نمایند. در تلافی این اعمال است که بنی طرف به قتل مولانصرالله دست زده بودند، و نسبت به موالی اعلام استقلال نمودند. این وضع تا سلطه خزعل ادامه یافت. اما با گرفتاری خزعل و خاتمه غائله او، بنی طرف اراضی مزروعی خود را مستقیماً از حاکم دولتی در دزفول اجاره کردند.

بنی کعب (آل قبان) پنجاه سال پس از کوچ بنی طرف به حویزه، تازه به خوزستان آمده بودند. آنان در نزد دولت ایران از احترام و قدرتی ویژه برخوردار بودند. بنی کعب اراضی مزروعی خود را مستقیماً از دولت ایران اجاره می گرفتند. بعدها خانواده آل جابر بر آنها تسلط یافت. به قولی این خانواده، هیچ گونه نسبت خویشاوندی با آنها نداشته اند. بعضی می گویند که آل جابراز قبیله محیسن از بنی تمیم بوده اند. محیسن با اهداف سیاسی، خود را کعبی قلمداد کرده اند تا بدین طریق جای رؤسای آنها را پُر نمایند. آل محیسن از طریق دوستی با دربار، بر بنی کعب غالب شدند. و "حاج جابر مرداو" با ایجاد ترس و وحشت بر آنها استیلا یافت. او در زمان ناصرالدین شاه قاجار به تهران رفت و با شاه ملاقات نمود، و شکایتی تسلیم او کرد. به همین دلیل شاه قشونی آماده ساخت و خود فرماندهی آن رابه عهده گرفت. با رسیدن ناصرالدین شاه به کارون، تمامی عشایر عرب خوزستان اعلام اطاعت از حکومت مرکزی کردند.

جابر و پسرش مزعل با این که توانستند بر قبیله محیسن، کعب و باویه استیلا یابند، اما نتوانستند موالی و بنی طرف را به زیر سلطه خود در آورند. پس از مرگ جابر، پسرش مزعل مدت پانزده سال جانشین او شد. تا این که برادرش خزعل او را کشته و برمسند قدرت نشست. خزعل پس از استقرار و استحکام امور، به درجه "سردار ارفع" و سپس سردار اقدس از سوی دولت ایران رسید. همچنین پسرش عبدالحمید به درجه سرداری نایل آمد. در طی این مدت خزعل ابتدا از سیاست ماکیاولی خُدعه و نیرنگ نسبت به دولت ایران و عشایر عرب استفاده نمود. ولی چون بنی طرف از مقاصد او آگاه بودند، فریب سخنانش را نخوردند. و حتی سیاستهای دولت نسبت به او که متکی بر تحمیل او به قبایل عرب بود، نتوانست در این قبیله کارگر افتد. بعدها او از سیاست عطا و

تشویق، به همراه تفرقه افکنی، بهره جست و سعی نمود تا از این راه صفوف فشرده اخوت و برادری افراد این قبیله را پراکنده نموده و بر آنها استیلا یابد. اما بنی‌طرف که از اهداف و نیات شوم سلطه‌گری و تجزیه‌خواهی خزع‌ل آگاه بودند، از اطاعت او سرباز زدند. ولی خزع‌ل همچنان به طرق مختلف، مانند دادن رشوه و پیشکش به بعضی از رؤسای عشایر در انتظار ایجاد تفرقه و اختلاف در صفوف بنی‌طرف و ایجاد شکاف در برادری آنها بود. مشایخ هر دو تیره بنی‌طرف در سوسنگرد اقامت داشتند، و بستان را به مزارعه طوایفی مثل البوعبید، سواعد، حیادر، سواری عواجه و بعضی از تیره‌های بیت نصر داده بودند. اما سرانجام بین شیوخ بنی‌طرف بر سر تقسیم املاک اختلاف افتاد. پس از جلساتی اختلاف حل شد، و مقرر داشتند تا اراضی سوسنگرد را یک حصه و بستان را حصه دیگر به حساب آورند. زایر علی و علی منیشد که مجموعاً بر اساس توافقات و مقررات پیشین، صاحب نصف از کل شده بودند؛ برای رفع اختلاف و بریدن دست خزع‌ل از دخالت در بنی‌طرف، پذیرفتند تا اراضی آباد شده سوسنگرد را برای برادران خود گذاشته، و بستان را قبول کنند. هر دو طرف بر این راه حل توافق نمودند. پس از این پیمان علی منیشد و زایر علی در سال ۱۳۲۳ هجری قمری به بستان رفته، و به ساخت و ترتیب منازل و عقد قراردادهای مزارعه و آبادانی اراضی بایر پرداختند. اما پس از چند ماه وقتی کار آنها رونق گرفت، برادران آنها در سوسنگرد و سوسه شدند و گفتند که زایر علی و علی منیشد در این تقسیم‌بندی سودبرده‌اند. به همین دلیل از قول و قرارهای قبلی صرف نظر کرده، و با تجهیز عشایر تابعه و به یاری بنی‌ساله به سوی بستان حرکت کردند. محل استقرار سپاه خود را در شطّ نیسان قرار دادند. قصد آنها این بود که زایر علی و علی منیشد را ناچار به جلای وطن (به عراق) نمایند. در رأس قوای مهاجم، صالح حاج سبهان، عاصی شرهان و عوقی مهاوی بودند. از سوی دیگر بیت منیشد و بیت زایر علی پس از اطلاع از تهاجم، نیرویی گرد آورده، و در نهر "یمعانی" در جنوب بستان، موضع گرفتند. جنگ به مدت یک روز با شدت و خدت بین دو طرف ادامه یافت و به شکست قوای مدافع بستانی و پراکندگی

آنها انجامید. در این رویارویی عده زیادی از طرفین کشته شدند. اما عاقبت رؤسای بنی طرف از جریان توطئه و نفاق عمال جیره خوار خزعل، در بوجود آمدن این جنگ، اطلاع یافته و از این که چنین جنگی رُخ داده بود، بسیار متأثر شدند. تا آن تاریخ بین بنی طرف نظیر چنین حادثه‌ای واقع نشده بود، به همین دلیل به مثابه فاجعه‌ای بزرگ تلقی گردید. لذا قوای سوسنگرد بازگشتند. ولی در این حادثه دست روباه مکار، شیخ خزعل، به منظور دخالت در امور قبیله بیشتر از هر زمان دیگری روشد. آگاهان به مسئله، معتقدند که این حادثه نقطه عطف تسلط آل جابر بر بنی طرف بوده است.

اثرات جنگ داخلی بنی طرف و منافع خزعل

پس از این جنگ، رؤسای بنی طرف بستان (زایر علی و علی منیشد) نزد غضبان بنیان (بئیّه) رئیس عشایر "بنی لام" عراق، رفته و از او خواستند تا واسطه رفتن و ملاقات آنها با شیخ خزعل شود. با وارد شدن آنها بر خزعل، وی آنها را مورد ترحیب و احترام قرار داد، و از ملاقات با آنان اظهار مسرت و شادی نمود. سپس به آنها گفت: «شما برادران ما هستید و ما همیشه انتظار ملاقات شما را آرزو می‌کردیم». آنها گفتند: «بعد از این که از ملاقات با شما اکراه داشتیم، اکنون بدون هیچ بهائی پیش تو آمده ایم». شیخ خزعل قشونی همراه آنها گسیل داشت، و در اراضی حمیدیه پیاده شدند. در مقابل، بنی طرف سوسنگرد با عشایر تابعه تا جرگه سید علی طالقانی جهت مقابله پیش رفتند. بین طرفین جنگ مهمی به جز حوادثی کوچک، صورت نگرفت. پس از آن رؤسای بنی طرف سوسنگرد ناچار به جلای وطن شده، و به عراق رفتند. در این حال زایر علی به ریاست کل تیره بیت سعید و علی منیشد، رئیس تیره دوم، یعنی بیت صیاح شد. این واقعه در سال ۱۳۲۳ ه. ق. که سال جنگ بستان بود، اتفاق افتاد. لذا زایر علی و علی منیشد به میان عشایر بنی طرف بازگشته و محصول آن سال و سال بعد از آن را برداشت نمودند و سهمی به شیخ خزعل ندادند. به همین دلیل خزعل آنان را وادار به جلای مجدد نمود، و مخالفین آنها را از عراق فرا خواند. اما این وضع هم دوام نیافت و برای حصول نتایج مطلوب، بار دیگر مخالفین زایر علی و علی منیشد را

تبعید، و آنها را از عراق به ایران آورد. اما این بار هم وضع دوام نیافت و برای بار سوم خزعل فرمانی مبنی بر تبعید این دو، صادر کرد. علت تبعید اخیر در اثر عدم اطاعت علی منیشد و زایر علی در حمله به بنی‌ساله بود. گناه آنها این بود که نخواستند که هدف وسیله‌ای در اختیار خزعل باشند، و یادوستان خود بچنگند. آنها می‌دانستند که هدف خزعل تضعیف دو قبیله به وسیله جنگ آنها علیه یکدیگر بود.

صلح رؤسای قبیله بنی‌طرف

زایر علی و علی منیشد پس از آن‌که مغضوب شیخ خزعل واقع شدند، با یکدیگر به مشورت و کنکاش پرداختند. و اعمال خزعل را به دقت زیر ذره‌بین عقل و تدبیر قرار دادند. این دو تن در نهایت تعصب را کنار زده و به واقعیتها روی آوردند. آنها دقیقاً می‌دانستند که علل ضعف، ناتوانی و یازیچه شدن بنی‌طرف و شیوخ آن، در نتیجه تفرقه و اختلاف بین آنهاست. لذا تصمیم گرفتند تا اشخاصی را به دنبال بیت حاج سبهان، بیت شهران و بیت مطلق ماهوی، که در عراق تبعید بودند، بفرستند. و تحت شرایطی که باید بین رؤسای بیت سعید تعهد و اجرا شود، با بازگشت آنها به وطن موافقت نمایند. شرایط مزبور مورد موافقت شیوخ تبعیدی قرار گرفت و در سال ۱۳۲۶ هجری قمری به دیار خویش بازگشتند. شرایط مذکور به قرار ذیل بود:

۱- بیت سعید نصف سهم خود را به دو قسمت مساوی تقسیم کنند. یک قسمت از آن سهم حاج سبهان و شهران و قسمت دوم آن، سهم زایر علی و سه برادرش محمد، حسن و علیوی باشد.

۲- محمد و حسن و علیوی مجموعاً $\frac{1}{4}$ از سهم زایر علی را صاحب شوند. بنابراین توافق، نیمه‌بیت سعید به صورت "ارباع"، یعنی به چهار قسمت تقسیم می‌شد. بترتیب زیر:

۱- حاج سبهان $\frac{1}{4}$ ، ۲- شهران $\frac{1}{4}$ ، ۳- زایر علی $\frac{1}{4}$

۳- برادران دیگر آنها یعنی محمد، علیوی و حسن مجموعاً $\frac{1}{4}$ باقی مانده را با سهام متساوی صاحب می‌شدند. دلیل آن این بود که شهران در سال ۱۳۲۶ قمری وفات

کرده بود. حاج سبهان و عاصی فرزند شرهان، شرایط مذکور را طعی سندی که به امضای آنها رسیده بود، پذیرفتند. نسخه‌ای از سند مذکور به ضریح مولای متقیان، حضرت علی (ع) به عنوان ضامن تنفیذ و شاهد تعهد طرفین، فرستاده شد. بعد از آن مشایخ تبعیدی به وطن بازگشتند. از آن پس حاج سبهان و زایر علی مضیف مشترک و واحدی ساخته و مهمانان را به نوبت اطعام و اکرام می‌کردند. اما پس از گذشت زمانی مفاد سند مزبور، توسط عده‌ای از طرفین نقض گردید.

اثرات صلح رؤسای بنی طرف در شیخ خزعل

خزعل از توافق، تراضی و صلح بنی طرف، بیش از حد متأثر و ناراحت شد. زیرا او این اتحاد مجدد را مایه تهدید امارت خود می‌دید. بدین جهت از آن می‌ترسید. لذا قشونی برای جنگ با بنی طرف بسیج نمود که عده آن پانزده هزار نفر بود. سپاه مزبور را در حمیدیه پیاده کرد و فرماندهی آن را به عهده شیخ حنظل، پسر برادر خود، واگذار کرد. درباره این لشکرکشی کتابی بانام «الریاض المزهرة بین الکویت والمحمرة» تألیف یافته است که شعرا اقدام به سرودن قصاید و مدایحی در تعریف و توصیف آن نموده‌اند. از آن جمله:

تطاف لماک لانطف الخموری ومت جسم المّیتیم بالفتوری

غزا ارض الحویزه حین راموا علی العصیان والبغی الامیری

از سوی دیگر قوای بنی طرف در روستای سید علی طالقانی پیاده شده و مدتی بدون جنگ و مقابله جدی باقی ماندند. شیخ خزعل دستوری مبنی بر عدم درگیری و مخاصمه صادر کرد، و از فرمانده خود خواست که حتی در صورت تعرض و تجاوز بنی طرف، اقدام به جنگ ننمایند. سپس خزعل با سیاست مکر و تفرقه و خدعه، از شیوخ بنی طرف خواست تا معتمدی برای بحث و گفتگو بفرستند. و گفت: «هرگاه خواسته‌های آنها در این گفتگوها برآورده شد، بپذیرند. ولی اگر با خواسته‌ها و امیالشان مخالف بود، خود دانند». و افزود که: «من برای جنگ با شما آمده‌ام، اگر هدفهای شما تأمین شد، چه بهتر و من نیز بدین طریق از خواسته‌های شما آگاه می‌شوم... بعید نیست

تا بر مقاصد شما موافقت کنم.»

بنی‌طرف عوفی مهاوی را به نمایندگی انتخاب نموده، و برای گفتگو و وقوف بر اهداف خزعل فرستادند. ما حصل گفتگو، تهدید و وعید بود. و سرانجام خزعل به قبر پدرش، حاج جابر قسم یاد کرد که: اگر بنی‌طرف به خواسته‌هایش پاسخ مثبت ندهند، مطلب حاج سبهان، ثامر و عامر اولاد مطلبگ را که نزد او گروگان بودند، گذاشتن غل و زنجیر در گردنشان در شط‌العرب خواهد انداخت. یکی از شرایط او، اخراج زایر علی و علی منیشد از ایران، و عدم توجه به گفته‌ها و قراردادهای آنها بود. خزعل استدلال می‌کرد که از این دو، به خاطر عدم اطاعت از او امرش در جنگ با بنی‌ساله ناراحت و عصبانی است. به همین دلیل باید برای مدتی از ایران خارج شوند، تا قهر و غضب او از بین برود، سپس دوباره بازگردند. پس از آن که پیشنهادات خزعل از زبان عوفی شنیده شد، زایر علی و علی منیشد با خروج از ایران موافقت کردند. ولی گفتند نباید در مقابل خزعل ممنون و ذلیل باشید. و باور داشته باشید که هر چه از او بخواهید، به‌ناگزیر خواهد پذیرفت. و اجاره اراضی را ارزانتر خواهد گرفت.

در همین سال صالح حاج سبهان در عراق وفات کرد و زایر علی و علی منیشد برای چندمین بار به عراق تبعید شدند. (سال ۱۳۲۷ ه. ق.). مرحوم زایر علی در بیست و پنجم محرم ۱۳۳۱ ق وفات یافت. و روابط بین خزعل با عاصی و عوفی به هم خورد، و لذا آنها را عزل و دنبال علی منیشد و صدّام زایر علی فرستاد. با بازگشت این دو خزعل تمام سهم بیت صیّاح به جز سهم جعفر مهاوی، رابه علی منیشد، و نصف کامل بیت سعید را به صدّام زایر علی سپرد. این ترتیب تا دو سال ادامه یافت زیرا در اوّل سال ۱۳۳۳ ق. خزعل، علی منیشد را عزل و پسر برادر او را به جای او تعیین کرد. و مطلب و صدّام در وضعیت سابق باقی ماندند.

جنگ انگلیس با عثمانی و جهاد عشایر عرب خوزستان

در سال ۱۳۳۳ ه. ق. جنگ استعماری انگلستان علیه عثمانی صورت گرفت. بدین جهت علمای شیعه فتوای جهاد مقدّس و دفاع از ارزشهای والای اسلامی را صادر

کردند. ابتدا جنگ در ناحیه بصره رُخ داد. اما بعد از آن قوای انگلیس جبههٔ دوّمی در خاک ایران، در ناحیهٔ اهواز، باز کردند. در این موقع عاصی و عوفی رؤسای تیره‌های بیت شهران و بیت مهاوی در عراق در تبعید به سر می‌بردند. بعد از این که فتوای علمای شیعه صادر شد، به میان عشایر خویش در ایران آمدند. این بازگشت همزمان و همراه عشایر عراق و قوای عثمانی بود. در رأس عشایر عراق شیخ غصبان رئیس بنی لام، و فرماندهٔ قوای عثمانی "محمد پاشای چیچانی"، و "قمندار توفیق بیک" قرار داشتند. علمای اعلام قدوه و الگوی عشایر برای جهاد با کفار مُتعدّی به بلاد مسلمین شده بودند!

هنگامی که قوای عثمانی و عشایر ایران و عراق در غدیر دعی (Daai) و غدیر زیت (Zet) استقرار یافتند، موضوع جنگ و رویارویی شدت گرفت، و موجب هجوم قوای کفر انگلیس و آغاز درگیری گردید. از آن جایی که قوای انگلیس در بالای کوه موسوم به "منجور" در پانزده کیلومتری غرب اهواز استقرار یافتند، عشایر عرب دشت آزادگان این معرکه را به نام "المنیور" (Al_Manyur) نام نهادند. در این رویارویی قوای انگلیس با وجود تیراندازی زیاد و کشتن تعداد بی شماری از عشایر، سرانجام شکست خوردند. و عشایر عرب دشت آزادگان، توپخانه آنها را با چوب و چماق به غنیمت خود درآوردند. این رویارویی از مهم‌ترین و شدیدترین جنگ‌های عشایر عرب علیه قوای متجاوز انگلیسی بود و در آن بسیاری از مجاهدین عشایر، بویژه بنی طرف، بنی ساله، سواری و... به شهادت نایل آمدند. تنها از قبیلهٔ بنی طرف در این حمله، بیش از پانصد نفر شهید شد. در رأس شهدای بنی طرف، شیخ خزل کاظم، رئیس عشایر بیت منبشید آن زمان بود. علاوه بر او از خانوادهٔ شیوخ بنی طرف، راضی فرزند زایر علی، و خلّاف پسر شهران، و دیگران نیز شهید شدند. از یزله‌های

۱ - علمای مزبور سید کاظم یزدی، مرجع عالیقدر آن زمان و فرزندش سید محمد و شیخ فتح‌الله اصفهانی، سید مصطفی

کاشانی، میرزا مهدی خراسانی، سید علی تبریزی و شیخ محمد حسین مهدی بودند.

معروف آن جنگ، که هنوز در میان بعضی از عشایر زمزمه می شود. از آن جمله:
 الطُّوبُ أَحْسَنُ لَوْ مُّگَواری؟، عند أهل المنجور اعلومی! رد مالک ملعب و یانه و
 غیره بوده اند. نقل کرده اند که در میان یکی از عشایر بنی طرف، که گویا سخنان زنش
 در اثر بیماری بینی، به هنگام تکلم بدرستی فهمیده نمی شد، با توجه به ایمان به این
 که شهید به بهشت می رود و به وصال حوُر عین نایل می شود، این چنین یزله کرده
 بود: «بَدَّلْتُ الْخَنَّةَ ابِحورِیّه».

انگلستان چون چنین دید و خود را در این جبهه ضعیف احساس می کرد، می دید
 که با شکست قطعی روبرو شده است. ناچار برای این که عشایر عراق را غافلگیر کند و
 آنها را وادار به مراجعه به عراق نماید، قوای خود را در جبهه بصره تقویت کرد و قوای
 عثمانی را در آن جا شکست داد. با این پیروزی انگلیس توانست بصره را به اشغال خود
 درآورد. و استان عماره را مورد تهدید قرار دهد. انتشار این خبر سبب گردید تا دولت
 عثمانی قوا و عشایر خود را به عراق فرا خواند و عشایر عرب را به تنهایی در قبال
 انگلیس رها کند. پس از این عقب نشینی، انگلستان لشکری به تعداد پانزده هزار سرباز
 از بصره وارد خوزستان کرد.

قوای مزبور از حمیدیه گذشته و با عبور از کرخه به سوی مرتفعات شمال شاکریه و
 سوسنگرد پیش رفتند. ابتدا بر بالای ارتفاعات معروف "الاقیر" Alager تمرکز یافتند.
 در این هنگام عشایر بنی طرف بدون توجه به صلاحدید شیوخ خود، آن قوا را مورد
 تعرض و حمله قرار دادند. دلیل عشایر بنی طرف در اقدام به این حمله جلوگیری از
 استقرار قوای کفر در سرزمین مقدّس دشت آزادگان و ممانعت از یاری آنها به قوای
 انگلیس در عراق بود. به طوری که اشارت رفت، شیوخ بنی طرف راضی به این تعرض
 و هجوم عشایر خود نبودند. و می دانستند که با این کار فقط حره ای به دست
 انگلیس، شیخ خزعل و دشمنان محلی خواهند داد. اما چه می شد کرد، وقتی مردان
 عشایر در طلب شهادت و رسیدن به بهشت و ملاقات خُدا اقدام به این عمل شهادت -
 طلبانه کردند، در مقابل هم دشمن خبیث و ناپاک توانست انتقام شکست خود را در

منجور، بسختی و با تمام قساوت و بیرحمی از بنی طرف بگیرد. قوای دشمن هر چه در قدرت داشت، به کاربرد. در کشتار، اسیر کردن و حتی آتش زدن منازل طوایف، که در آن زمان از نی و حصیر ترکیب می یافت، کوتاهی نکردند. توپخانه‌ها، زنان و اطفال را مورد هدف قرار می داد. اصابت گلوله به داخل منازل موجب آتش سوزی می گردید، به طوری که آتش به تمام عشیره سرایت می کرد. لذا زنان و اطفال بناچار از روستایی به روستای دیگر فرار می کردند. در حالی که قوای انگلیس دیگر جایی را برای فراری باقی نگذاشته بودند. این کار قوای انگلیس باعث تضعیف روحیه مجاهدین گردید. و آنها را ناچار به چشیدن طعم تلخ شکست نمود. اما از کسانی که در آن زمان شاهد وقایع بودند، مستفاد می شود که انگلیسیها برای سوزاندن منازل عشایر بنی طرف، که از حصیرونی بود، از بلورَه Balurah، یعنی شیشه ذره بینی استفاده می کردند. شیشه مزبور را روبروی آفتاب می گرفتند و انعکاس آن را به سوی منازل می گرفتند، و بدین طریق آنها را می سوزاندند. برخلاف بعضی ها که آتش توپخانه را موجب آتش سوزی می دانستند. البته بعضی هم به حملات هلیکوپترها اشاره کرده اند. ولی از طرف دیگران تایید نگردید!

غار شدن اسباب و وسایل سالم مانده بنی طرف

علاوه بر قساوت و بیرحمی استعمارگران انگلیس، عشایری که دشمنی دیرینه‌ای با بنی طرف داشتند، فرصت را غنیمت شمرده، و به جای کمک به اطفال و زنان آواره، گرسنه و بدون مأوی، با استفاده از بلم و یه صورت مسلح به سلب و غارت آنچه از وسایل و آذوقه آنان سالم مانده بود، پرداختند. از مجاهدین بنی طرف که غالباً مُقَلِّد مرحوم "حضرت آیت الله یزدی" بودند، عده زیادی شهید شدند. بعضی از مردم سوسنگرد و روستاهای آن به بستان، و عده‌ای هم به "سواری" بیت "عواجه"

۱ - حملات اخیر به فرماندهی ژنرال روبسون علیه بنی طرف صورت گرفت و او توانست به طرز وحشیانه‌ای

تلافی قتل افسران انگلیسی را از آنها بگیرد.

که در جهاد نیز مشارکت کرده بودند، متواری شدند. در این هنگام شیوخ بنی طرف از جمله، شیخ صدّام زایرعلی، از سواعد عراق یاری خواستند تا "دوانیج Davanig" یعنی بلمهای بزرگ خود را برای نقل و انتقال زنان و کودکان بنی طرف به اراضی مُشَرَّح عراق بفرستند. یاری سواعد به بنی طرف هنوز هم ورد زبان پیران و سالمندان است. آنها با تعریف این وقایع برای فرزندان و نسل بعد از خود، در قلوب مشتاق آنها تحولاتی بس نیکو بوجود آورده‌اند. به نظر می‌رسد این عمل سواعد در طی قرون و اعصار فراموش نخواهد شد. به همین دلیل است که سواعد اکنون دارای مُحبّتی عظیم در قلوب مردم قبیله بنی طرف هستند. برخلاف سواعد، تیره دلان و ماده گرایانی که چون خُفّاشان از سیاهی شب بهره جسته و به نهب و سلب و وسایل به جا مانده پرداختند، هنوز هم مورد نفرت خدا، پیامبر، ائمه و پیروان واقعی آنها هستند. اینان جز عار و ننگ همیشگی در دنیا و عذاب اخروی، بهره دیگری عایدشان نشد، و نخواهد شد. اما مجاهدین دارای فضل و تقرب در بارگاه خداوند هستند. به طوری که قرآن کریم در توصیف آنها می‌فرماید: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا».

روابط بنی طرف با شیخ خزعل پس از جهاد مُقَدَّس

با تارومار شدن بنی طرف، خزعل احساس قدرت و خشنودی می‌کرد. زیرا می‌دید که از شر دشمنی قوی و مخالف، آسوده شده است، لذا با خروج قوای انگلیس که حامی و مُتّحد او بودند توانست جای آنها را بگیرد. و اهداف و مقاصد شوم خود را بدون هیچ مانع و دغدغه‌ی خاطری به اجرا درآورد. او با خروج شیخ صدّام از ایران به عراق، امان‌نامه‌ای برای شیوخ تبعیدی یعنی «مطلب، ثامر و صدّام» فرستاد. ولی قلباً از شیخ مطلب راضی نبود. پس از رسیدن نامه توسط قاصد (حامل) مطلب و ثامر با رضایت خاطر نزد شیخ خزعل به ایران بازگشتند ولی صدّام زایرعلی در عراق باقی ماند، و پس از هشت روز او نیز نزد خزعل آمد. شیخ خزعل که از آمدن صدّام مأیوس شده بود، مطلب را خلعت بخشید و حکمی مبنی بر اجارهٔ اراضی

بنی طرف، که سهم کلی بیت سعید بود، به او داد. و همچنین $\frac{2}{3}$ نیمه دیگر، یعنی حُصّه بیت صیّاح را به علی منیشد، و $\frac{1}{3}$ باقی مانده را هم به جعفر مهاوی تفویض نمود. علت تقسیم سهم بیت صیّاح بدین گونه، به سبب شهادت خزعل، فرزند کاظم در جهاد با انگلیس بود. صدام و ثامر مجبور به اقامت اجباری در عشیره معاویه در بریچیه (Barkieah)، کناره شرقی کارون شدند. عوفی و عاصی هم همراه قوای عثمانی و عشایر بنی لام به عراق رفتند. زیرا خزعل به آنها امان نداده بود. علی منیشد پس از آن تا سال ۱۳۳۷ ه.ق. که سال وفات او بود، در مقام ریاست، (شیخ) باقی ماند. او فرزند خرد سال خود را که «لطیف» نام داشت، به عنوان جانشین خود تعیین کرد، و برای او نایبی از بیت منیشد به نام حسن پسر علوان، تعیین نمود. شیخ مطلب نیز نه سال بر حُصّه بیت سعید متولی بود و سرانجام خزعل نیمه‌ای از سهم بیت سعید را که در اختیار او بود، باز پس گرفت، و به نماینده خود صالح حاج غضبان داد. پس از پایان موعد مقرر (۹ سال)، خزعل مطلب را عزل، و عبدالله حاج سبهان را به جای او نشاند. در همین سال بود که به مظفریه تبعید شد، و پس از چندی وفات یافت در پایان سال مزبور، (۱۳۳۷ ه.ق.) خزعل عبدالله حاج سبهان را معزول، و خزعل صالح و شایع جعفر را پس از فوت پدر، در کنار لطیف قرارداد. این وضع، یعنی عزل و نصب و تبعید رؤسای بنی طرف تا سال ۱۳۴۳ ه.ق. ادامه یافت. در این سال شیخ خزعل به تهران تبعید شد و حکومت مرکزی، خود مستقیماً امور خوزستان را به عهده گرفت.

اوضاع عوفی و عاصی پس از جهاد

عوفی و عاصی بعد از آن که همراه قشون مشترک عثمانی و عشایر عرب عراق به عماره رفتند، با اشغال کشور عراق توسط انگلیس، و نیز شکست قوای عثمانی و فرار آنها، روبرو شدند. بنابراین تصمیم گرفتند تا با دولت انگلیس تماس گرفته، و توسط آن تقاضای امان نامه و عفو از شیخ خزعل نمایند. اما دولت انگلیس به آنها پناه داد و

حقوقی به مبلغ ۲۵ هزار ریال از شیخ خزعل برای آنان تعیین نمود. مقرر گردید تا در "حلفایه عراق" در میان قبیله "سواعد" اقامت نمایند. همچنین اجازه یافتند تا بدون هیچ مانع و رادعی و بدون هیچ ترس و دغدغه خاطر با شیوخ آن خطه تماس گرفته، و نشست و برخاست و رفت و آمد کنند. و همچنین با حمایت دولت انگلیس، درمانیت و آسایش زندگی کنند.

می گویند که قبل از آن، یعنی پس از خروج قوای عثمانی از عراق، فرمانده انگلیس در عراق جایزه ای مبنی بر این که هر کس عوفی و عاصی را زنده یا مرده تحویل دهد؛ تعیین نموده بود. ولی این دو پس از استماع خبر، مستقیماً به حاکم مزبور مراجعه، و خود را معرفی کرده بودند. حاکم، از شجاعت و بی باکی آنها سخت متعجب و شگفت زده شد. بدین جهت آنها را تشویق، و از مجازاتشان صرف نظر کرد.

یکی از راویان دشت آزادگان به نقل از پدرش که فوت کرده بود، گفت: واقعه جهاد مقدس در جنگ انگلیس علیه عثمانی بود و آن هنگامی رخ داد که دولت انگلیس می خواست عراق را از طریق دشت آزادگان و به فرماندهی "مستر کوکز" مورد حمله قرار دهد. این فرمانده دستور داده بود تا افراد نامبرده ذیل ملتزم همکاری با دولت استعماری شوند، و اعمال او را در خوزستان و عراق تأیید نمایند:

- ۱- محمد شیخ غضبان رئیس طوایف بنی لام، ۲- شیخ خزعل جابر، شیخ محمزه،
- ۳- شیخ صباح، امیر کویت، ۴- شیخ ضاری فرزند محمود، ۵- شیخ عوفی مهاوی،
- ۶- شیخ عاصی شهران.

دولت انگلیس در قبال شیوخ محمره، کویت، امارات و دیگران، که فرمان مزبور را پذیرفته بودند، متعهد شد تا آنها را در تشکیل دولتی مستقل یاری و مساعدت نماید. اما بقیه که با خواست انگلیس مخالفت کردند، در زمره مخالفین و دشمنان آن دولت در آمدند. به همین علت بود که فرمانده انگلیسی جایزه ای برای گرفتن یا کشتن آنها تعیین کرده است.

جنگ بنی طرف بر ضد خزعل و مسموم شدن عاصی

بعد از این که شیخ خزعل $\frac{1}{4}$ از اراضی سهم تیره بیت سعید را به صالح حاجی غضبان، نماینده خود در دشت آزادگان، واگذار کرد، بنی طرف قیام نموده و او را طرد کردند. اما در آن هنگام خزعل، عاصی را توقیف کرد. لذا عشایر بنی طرف عوفی را از عراق به سوسنگرد آوردند. پس برادران و عشایر عاصی قشونی جهت جنگ با خزعل آماده ساخته، و در حمیدیه پیاده کردند. پس از این بسیج عمومی، و تعرض بنی طرف بود که بیش از پیش بر امارت خود از بنی طرف ترسید. لذا عاصی را مسموم نموده، و به نزد آنها فرستاد. آنها با یزله و شادی و تفاخرکنان عاصی را چون نگین انگشتری در میان گرفتند و به سوسنگرد آوردند در حالی که نمی دانستند خزعل، عاصی را مسموم نموده و به نزدشان فرستاده است. پس از چند روز عاصی در سال ۱۳۴۳ ه. ق. (۱۳۰۳ شمسی) دارفانی را وداع گفت. بعد از وفات عاصی کسانی که در مقام شیخی بنی طرف باقی ماندند، به قولی عبارت بودند از: عوفی مهاوی، کاظم منیشد فرزندانش مزعل، سرتیب و نعیمه، خزعل صالح و علی شرهان و ...^۱.

وقایع پس از دستگیری خزعل و ختم عائله

دولت مرکزی ایران بالاخره با انگلیس توافق کرد و اجازه داد تا خزعل را دستگیر، و به تهران منتقل نمایند. سرانجام خزعل در سال ۱۳۱۹ شمسی در تهران وفات یافت و به قولی کشته شد. با ختم عائله خزعل، دولت ایران شخصی به نام عبدالعلی خان را به عنوان حاکم خوزستان در دزفول تعیین نمود. همه عشایر خوزستان و از جمله بنی طرف، مشایخ خود را به ملاقات او فرستادند. در این هنگام بیت زایر علی هنوز در عراق تبعید بودند. پس از آن شیخ صدام از عراق آمده و به رؤسای بنی طرف ملحق شد. در چنین موقعیتی، بین آنها از نظر شخصیت، اعتبار و دسترسی به آب و گل، رقابت

۱ - با استفاده از جزوه باقیمانده از مرحوم حاج عصمان زایر علی.

و همچنین شدیدی بوجود آمده بود. گرچه هرکس سعی در به دست آوردن امتیاز بیشتری داشت و بعضی هم در افلاس یکدیگر کوشیدند، ولی این امر هیچ‌گاه به ثمر نرسید. قبلاً سهم بیت زایر علی یک دانگ از چهار دانگ حصه بیت سعید بود. ولی حاکم، فقط $\frac{۱}{۴}$ دانگ را به صدّام داد و وعده کرد تا در سال بعد یک دانگ کامل برای او تعیین کند. عاقبت هم به وعده و قول خویش عمل کرد و در سال بعد (۱۳۰۴ ش.) یک دانگ کامل به او تفویض نمود.

پس از پایان سال ۱۳۰۴ شمسی، صدّام، بیت شهران، عبدالله حاج سبهان و بیت منیشد را محروم ساخته، و تمام املاک را به عوفی مهاوی و خزعل صالح سپردند. قبل از آن بیت منیشد صاحب $\frac{۲}{۳}$ و بیت مهاوی دارنده $\frac{۱}{۳}$ از نیمه بیت صیّاح بودند. در زمان عوفی برای نخستین بار حصه بیت صیّاح بالمناصفه بین این دو تقسیم شده بود. با محروم شدن بیت منیشد از سهم خود، عشایر آنها قیام کردند و بابه راه انداختن یزله‌های پیایی، اعتراض خود را اعلام داشتند. از جمله: «یا دارا منیشد نحیها» بود. این امر سبب گردید تا سهمیه بیت منیشد به آنها استرداد گردد. این تقسیم اراضی بین شیوخ تا اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۳ به قوت خود باقی بود.

در سال ۱۳۰۵ شمسی شایع جعفر، و در سال ۱۳۰۶ عوفی مهاوی و عبدالله حاج سبهان، وفات کردند. در همین سال بود که توسط دولت شیوخ بنی طرف و بعضی از اعمام و رؤسای طوایف آنها به شمال ایران تبعید شدند.

وضعیت بنی طرف پس از تبعید شیوخ آنها

تبعید شدگان بنی طرف را می‌توان بدین گونه معرفی کرد:

۱- خزعل و لفته و عده‌ای از عیال و اولاد و فامیل آنها، از بیت حاج سبهان.

۲- بیت شهران.

۳- رحمه فرزند عوفی و خانواده‌ی ثامر فرزند مطلق، از بیت مهاوی.

۴- بعضی از رؤسای طوایف بنی طرف.

روی هم رفته از بنی طرف حدود سیصد نفر مرد وزن و فرزندان آنها، توسط دولت تبعید شدند. لازم به تذکر است که صدام و خانواده اش و همچنین مُسَلَّم و عذار فرزندان عبدالله حاج سبهان تبعید نشده بودند.

پس از تبعید مُبَعَدین مذکور، دولت دو دانگه زمین به صَدّام زایر علی اعطا کرد. در سال ۱۳۰۷ شمسی، مالیات را به جای بهای اجاره اراضی مزروعی، مقرّر نمود. این وضع به مدت نُه سال تا ۱۳۱۷ شمسی ادامه داشت. پس از آن تقسیم اراضی صورت گرفت و به کشاورزان سند (قباله) دادند. هر قباله راده هزار متر مُرَبَّع به حساب آوردند. اعتبار قباله ها تا سال ۱۳۴۲ شمسی ادامه پیدا کرد، و از آن پس با مرحله اَوَّل اصلاحات ارضی، که یکی از مَوَاد انقلاب به اصطلاح سفید بود، زمینها بر اساس نسق زراعی بین کشاورزان تقسیم شد. بر اساس این قانون ارتجاعی که به دوران مصالح عالیّه اُمّت ما تحقیق یافت، ۶۵ درصد از زارعان صاحب نسق، کمتر از پنج هکتار دریافت کردند.

۹۰ درصد این گروه که خود ۵۰ درصد کل جمعیت روستائی بودند، از روستاها به شهرها مهاجرت کردند. بر اساس این قانون ۴۰ درصد اراضی مزروعی ایران، در دست مالکان ابقا گردید. بنابراین قانون، یکی قطعه زمینی سبغ و غیر قابل کشت به دست آورد، و دیگری صاحب یک ده شش دانگ، به علاوه پانصد هکتار بانام مکانیزه شد. و برای زن و فرزندان اش هم یک ده شش دانگ دیگر منظور گردید. البته این وضع در مناطق خوزستان جنوبی به چشم نمی خورد، ولی به عده ای از شیوخ معیشتی داده شد، که بعضی تا ۵۰ هکتار به دست آوردند.

ناگفته نماند که شیوخ تبعیدی از سال ۱۳۰۶ تا شهریور ۱۳۲۰ شمسی در اسارت رژیم رضاخانی باقیمانند و در سال اخیر بعثت جنگ جهانی دوّم پس از ۱۴ سال به شهر و دیار خویش بازگشتند.

علل تبعید شیوخ بنی طرف

رؤسای قبیله بنی طرف هنگامی با مأموران محلی به مخالفت برخاستند که، آنها با اخذ رشوه، اراضی مازاد آنها را غصب نموده و به کسانی می دادند که اصلاً حقی در آن زمینها نداشتند. این گونه افراد گویا بر ضد بنی طرف پیمان بسته بودند و با تشکیل جبهه واحدی که اصطلاحاً نام آن را (دولتخواهان) گذاشته بودند، سعی می کردند به اتفاق و بادسیس و نیرنگ و ارتشاء و با جلب نظر مسئولین محلی به غصب اراضی شیوخ بنی طرف دست یازند. این بود که بدین طریق خدمات مشایخ بنی طرف در جهت استقلال ایران مخدوش، و به دلایلی واهی و نادرست، موفق به اجرای توطئه علیه آنها و تبعید آنها شدند. مادر این جابرای رعایت جواخوت و برادری اسلامی، که دست آورد انقلاب شکوهمند امت و امام ماست، از ذکر نام اشخاصی که در این دسایس دست داشته اند خودداری می کنیم.

حقیقت این است که چون اراضی شیوخ تقسیم شد، کشاورزانی که برای آنها کار می کردند، به حالت فقرمادی و افلاس باقی ماندند. لذا مجبور شدند اراضی بایر و لم یزرع، هور و نیزار را که "مازاد" نامیده می شدند، کشت نمایند. مأموران محلی به جای این که آن زمینها را به ساکنان هر محل بدهند، به کسانی اعطا می کردند که اصلاً در آن جا سکونت نداشتند. ملاک آنها در این کار میزان رشوه ای بود که تقدیم می گردید. بدین جهت عده ای از شیوخ که بدین طریق متضرر می شدند، اقدام به اخراج اجانب از زمینهای آباء و اجدادی خود می کردند. آنها استدلال می کردند که به خاطر این زمینها خون داده و شهدایی را تقدیم کرده اند. و بعلاوه تمامی تبعیدها و جلای وطنها به خاطر این زمینها بوده است. آنان عزیزترین افراد فامیل خود را در اثر سم، شکنجه و اعمال دشمنان از دست داده بودند. پس کدام منطق می پذیرد تا چنین مردمی در فقر و گرسنگی زندگی کنند، و دشمنان آنها در آسایش و خوشی به مالکیت این اراضی بپردازند؟ بدین جهت شیخ صدّام، حاج لفته طائی، حاج مزعل عاصی، حمدان کاظم و

بعضی از فرزندان و قوم خویش نزدیک آنها و یونس عاصی، که از عراق به یاری آنها آمده بود، بامخالفین جنگ کردند. اما جبهه "دولتخواهان" توانستند به کمک سربازان و ژاندارمهای دولتی بر آنها غلبه نموده، و به دستگیری و تبعید آنها پردازند. عاقبت مأموران عالی رتبه دولت پس از تحقیقی منصفانه که توسط افسرانی با وجدان به عمل آوردند، به حقانیت شیوخ بنی طرف پی بردند، و تصمیم به آزادی آنها گرفتند. افسران مزبور به شیوخ تبعیدی گفته بودند: «پرونده شما، گرچه هیچ خیانتی علیه دولت به بیگانگان نکرده‌اید، به ناحق به وسیله مأموران محلی سیاه شده است.»

شیوخ بنی طرف و از جمله شیخ صدام گفتند: «پرونده ما به دروغ و به خواست مامورین رشوه گیر که قصد آنها گرفتن املاک مابدون رعایت حق و مقایس انسانی و اسلامی بود، چنین سیاه شده است.» حاج لفته طائی گفته بود که: «دشمنان قسم خورده مابطرق مختلف، مأموران محلی فاسد را با پول خریده‌اند. آنها وجدان اخلاقی انسانی خویش را از دست داده‌اند.»

به طوری که مستفاد می شود این جنگ، جنگ کل قبیله بنی طرف بر علیه دولت و عشایر دولتخواه نبود، بلکه جنگ همه مخالفین و دولت و عشایر تابعه دولت، علیه چند نفر از شیوخ بنی طرف بود. بنابراین نمی توان مانند کسانی که بدون مطالعه و تحقیق، و از روی اغراض شخصی آن را شکست بنی طرف از فلان و بهمان می دانند، قضاوت کرد. لذا به کارگیری قوای دولتی و عشایر وابسته به مخالفین بنی طرف، توانستند برضد عده معدودی از شیوخ مدافع از حق خود را سرکوب کنند. شیوخ مذکور چون به عمق توطئه پی برده بودند، خود را تسلیم قوای نظامی و ژاندارمری کردند. برای اثبات گفته‌های فوق، از سخنان شیخ عامر پسر مطلبگ بهره می جوئیم که در جلسه‌ای گفته بود: «ما شیوخ و فرزندانمان در این نهضت شرکت جستیم و هیچ کدام از عشایر عرب کوچکترین کمکی به ما نکرده و حقی در این مورد به گردن ما ندارند.»

خدمات بنی طرف به دولت

بنی طرف در همه ادوار تاریخی مرزرداری صدیق و فرزندی وفادار برای مام میهن خود بودند. در مقابل تمامی توطئه‌های داخلی و خارجی تجزیه طلبان، ایستادگی کردند. در سال ۱۳۰۳ شمسی بر ضد مخالفین وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران، یعنی طرفداران قیام سعادت انگلیس که متشکل از خزعل خان و خوانین بختیاری و بویراحمدی بود، مردانه و مُجدّانه مقاومت کردند. آنها بر اساس تجارب تلخی که از دوره سلطه خزعل داشتند، اهداف و اغراض شوم او را می دانستند. ولی تا زمانی که حکومت مرکزی مدافع او بود، کاری نمی توانستند انجام دهند. لذا وقتی در سال ۱۳۰۳ قوای دولتی به منظور دستگیری خزعل وارد خوزستان شد، بنی طرف نماینده خزعل را از منطقه خود بیرون راندند و قوایی را جهت جنگ با او به حمیدیه اعزام نمودند. در آن موقع خزعل قشونی به شمار پانزده هزار سرباز برای مقابله با قوای دولتی در اهواز آماده کرده بود. وقتی خزعل از قیام بنی طرف باخبر شد، دیگر از مقاومت در برابر رضاخان دست کشید و به فیلیه فرار کرد. در این هنگام همه اطرافیان از اطراف او پراکنده شدند و بناچار با هزاران غم و غصه از تمام خوزستان و افکار بیمار و تجزیه طلب خود دست کشید و آرزوهای خائنانه اش را بگور برد. سرانجام او بصلاحدید مخدوم خویش یعنی دولت انگلیس در فیلیه تسلیم رضاخان و فضل الله خان بختیاری گردید. او را به تهران منتقل ساختند و در آنجا تا مرگ زیر نظر بود.

مخالفت بنی طرف با رضاخان

بنی طرف به زودی به ماهیت واقعی ضد دینی رضاخان پی بردند و بدلالی با حکومت شوم او از در مخالفت درآمدند. هیچگاه مقصود آنها در این مورد خیانت به کشور عزیز خود که آن را پایه، شالوده و مرکز عالم تشییع و مملکت ائمه طاهرین می دانستند، نبود. در طول تاریخ دیده نشده است که بنی طرف و سایر عربهای خوزستان در اندیشه خیانت به کشور امام زمان (عج) برآمده باشند و اگر چنین تصویری از

کسی ظاهر شده است صرفاً خیالی، زهی باطل، واهی و دور از انصاف و روح تحقیق است. آل مشعشع و آل جابر هم بعلمت حمایت‌های دولتهای غیرمستول مرکزی گاهی دست به اعمالی می‌زدند که همگام آنها بود و به عشایر عرب هیچ ربطی ندارد. دلایل مخالفت مردم عرب خوزستان و از جمله بنی طرف با حکومت رضاخانی به خاطر دفاع از آرمونها و ارزشهای دین حنیف اسلام و به تبعیت از روحانیون متعهد بوده است. بعضی از این دلایل بدین قرار می‌توان برشمرد:

۱- بنی طرف به خوبی متوجه شدند که رضاخان نیز مثل خزعلخان نوکر و سرسپرده انگلیس بوده و از آن دستور و الهام می‌گرفت. هدفش تخریب معتقدات دینی و پایان دادن به ارزشهای متعالی اسلامی و پایبندی به دین حنیف خاتم است.

۲- کشف حجاب زنان مسلمان ایرانی و مجبور ساختن آنها باینکار بطرق گوناگون و جلوی انظار عمومی.

۳- تأسیس اماکن فحشاء در شهرهای مختلف و رواج فساد و فحشاء و حمایت از فاسقین.

۴- مخالفت باروضه خوانی و سینه‌زنی که یکی از سنن و شعائر مردم مسلمان ایران در سوک رهبر شهیدان جهان حضرت امام حسین (ع).

۵- خلع سلاح عشایر مرزنشین و تضعیف آنها در مقابل تجاوزات عشایر مسلح و مهاجم پشت مرز.

۶- اجبار زنان و مردان عشایر و از جمله عرب به ترک لباس محلی اجدادی که با آب و هوای گرم خوزستان توافقی و تطابق داشت و تبدیل آن به لباس متحد الشکل فرنگی و بقول مردم آن زمان «لباس پهلوی» بود. گرچه مردم بوسیله مأموران رضاخانی مجبور به این کار شدند ولی درون پراز آتش خشم و غضب علیه او بودند و بدین جهت او را شمر ذوالجوشن لقب داده‌اند. بهمین جهت به رجال امنیه رضاخانی که به زنان در داخل خانه‌ها حمله می‌کردند تا مقنعه نپوشند و موی سرهایشان را بالا جبار

برهنه می‌کردند، در هوفل ریختند و تعدادی از آنها را کشتند. لذا قوای دولتی از استان وارثش منظم بفرماندهی شخصی بنام همایونی برسر مردم هجوم بردند و آنها را بشدت سرکوب کردند. از طرف دیگر سران عشایر را احضار نموده و ناچار کرد تا جنگ را ترک و از دولت اطاعت کنند. همایونی با اینکه در مقابل متارکه جنگ امان نامه و عفو عمومی اعلام کرده بود ولی از آنجائیکه قبل از آن تاریخ رؤسای قبیله بنی‌طرف یعنی شیخ سرتیب فرزند کاظم - خزعل صالح و عبدالکریم شرهان در تهران بودند، باشفاعت نزد دولت بکمک فرهودی نماینده آنزمان دشت آزادگان در مجلس، اعدام را به زندان آنها در خرم‌آباد تخفیف دادند. در این وقت بود که برادران، قوم و خویش شیوخ بنی‌طرف از ترس اعدام ناچار به فرار به استانهای مرزی عراق مثل عماره و بصره شده‌اند. از این جمله اسد خان صدّام، مزعل عاصی، حاتم حاج سبهان و برادرانشان بودند. پس از هشت سال دولت عفو عمومی داد و همه فراریان به شهر و دیار خویش بازگشتند و تبعیدیان فلک الافلاک خرم‌آباد هم از زندان آزاد گردیدند. اختناق رضاخانی به همین روال تا شروع جنگ دوم جهانی ادامه یافت ولی باتحوّلات ۱۳۲۰ بنی‌طرف تقسیمات ظالمانه اراضی را بهم زده و زمینهای از دست رفته را بار دیگر متصرف شده و تاملت سه سال مالیات ندادند ولی عاقبت وقتی اوضاع بار دیگر به حالت اول بازگشت اراضی مزبور را از بنی‌طرف گرفته و به مخالفین آنها تسلیم کردند.

سیاست دولت در قبال شیوخ و عشایر

دولت مرکزی در سال ۱۳۰۵ شمسی مأمور فوق‌العاده‌ای بنام فرج‌الله خان به خوزستان فرستاد و در ۱۳۰۷ شمسی زمینهای زراعتی را که بصورت اجاره بمدت سه سال به شیوخ می‌دادند، بشکل مالیات درآوردند. برای اجرای این تصمیم مباشرین و کدخدایانی از شیوخ منصوب کردند. کشاورزان تحت سلطه و سیطره آنها قرار گرفته و زمینها را از آنها می‌گرفتند به هنگام برداشت محصول دولت ممیزانی برای برآورد محصول و تعیین مبلغ مالیات به روستاها و مزارع می‌فرستاد. کدخدایان به مبالغ

تعینی ممیزین تعهد پرداخت می دادند و قبوض مالیاتی بنام آنها نوشته و صادر می گردید. آنچه هست ممیزان مالیاتی اخاذی می کردند و به کسانی که نمی دانستند چگونه رضایت آنها را جلب نمایند سخت می گرفتند. قبوض مالیاتی براساس قیمت هرمن در آن سال زراعی به ریال تعیین می شد. درسال مذکور به جای فرج اله خان سرلشکر معینی تعیین شد. فرج الله خان بمحض آمدن به خوزستان نماینده ای از جانب خود به نام احمدزاده مهرجونی برای وصول مالیات به دشت آزادگان فرستاد و همه امور به ارتش محول گردید. رفرم مالیاتی مدت ۳ سال دوام یافت و از آن پس درسال ۱۳۱۷ شمسی بعضی از زمینهای زیرکشت را بین کشاورزان قسمت کردند. دولت برای جلب رضایت کدخدایان و شیوخ برهر کشاورزی چهار من تعیین کرد. ۱/۵ من برای مباشر و ۲/۵ من برای کدخدا قرار دادند. مأمورین براساس قانون مذکور که زیر نظر احمدزاده و محبوبی از سوی اداره دارایی بود عمل می کردند و مسئولیت این کار را بعهدہ داشتند. درسال ۱۳۱۷ شمسی بعضی از زمینهای قباله دار کشاورزان را از دست آنها گرفته و به اشخاص مورد نظر مأمورین داده شد. کشاورزان از آن جایی که زمینشان سال بسال به علت رسوبات آب رودخانه بلندتر می شد و دیگر زیر آب نمی رفت اجباراً درخدمت کسانی قرار گرفتند که دولت زمینهای قابل کشت (مازاد) بعنوان معیشت به آنها سپرده است. این وضع تا سال ۱۳۴۲ که آن را دوره رنج و محنت و پردهگی کشاورز باید نامید، ادامه داشت، تا این که اصلاحات ارضی شد. دراصلاحات ارضی دولت طاغوت جانب عدالت نگرفت، غالباً زمینهای خوب و قابل کشت را به افراد خاصی داد و کشاورزان فقیر که خود اراضی را آباد کرده اند به زمینهای غیرقابل کشت دست یافتند. معمولاً شوراهایی که برای تعیین نسق انتخاب شدند افراد مستقلى نبودند و غالباً بعلى ترس جانب اشخاص مقتدر را گرفته اند.^۱

بخش دوم

فصل اوّل

۱ - چنانه (کنانه) Kananah

چَنَانَه Chananah یا کنانه مانند کعب از اصل ربیعہ، و از عرب عدنانی به شمار می آیند. بنا بر "سبائک الذهب" کنانه از خزیمه، فرزند مدرکه فرزند الیاس فرزند مضر، برادر ربیعہ بن نزار بن معد بن عدنان هستند. پس در این صورت نتیجه می گیریم که اصل کنانه بن خزیمه و کعب هر دو به نزار بن عدنان ختم می شود. لذا این دو طایفه در جدی واحد و بسیار دور مشترک هستند. مقصود از گفته فوق این نیست که کنانه هم به ربیعہ منتهی می شوند. اما اگر جدّ بنی کعب همان کعب بن لؤی، پدر مرّه از اجداد حضرت رسول (ص) باشد، در این صورت کعب از خط کنانه است. اما در هر دو حالت این دو قبیله در اصل عدنانی بودن، اشتراک دارند^۱. بعضی قائل به این نظر هستند که کعب و کنانه و الحارث باهم برادرند و پدر آنها یشکر بن بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افضی بن دعی بن جدیل بن اسد بن اکلبن ربیعہ است. اگر این نظر صحیح باشد، در این صورت می توان گفت که این دو در حقیقت باهم برادر و از خط ربیعہ اند. اگر این نظریه را هم بپذیریم، باز هر دو قبیله، عدنانی خواهند بود^۲ واللّه اعلم. این نظر اخیر مورد قبول بسیاری از مردم کنانه، کعب و باویه است که هر سه قبیله مزبور از اعقاب ربیعہ هستند. بنا بر قولی معروف، عشایر ربیعہ در خوزستان

۱ - سبائک الذهب خطّ خزیمه.

۲ - سبائک الذهب خطّ ربیعہ.

دارای تجمع فراوانی هستند. و علاوه بر سه قبیله مذکور، شامل جمعیتی است که در مناطقی از خوزستان، و در سواحل شرقی رودخانه کارون سکونت دارند. از فروع آن می‌توان عشایر زیر را نام برد:

- ۱- زرگان، ۲- ابو عطوی، ۳- البوبالی، ۴- جبارات، ۵- الحمید، ۶- نواصیر، ۷- سلامات، ۸- حرب روساء.

چنانکه گفته شد، کنانه از نظر اصل و نسب، خود را برادر مجموعه فوق می‌دانند. اکنون بیشتر این طایفه در مناطق مختلفی از عراق عرب سکونت دارند. آنها در آن جا نیز در عداد عشایر ربیعه به شمار می‌آیند، و در نواحی مختلفی از آن کشور پراکنده‌اند. بعضی از آنها در اراضی "دخیلیه" از توابع رفاعی سکونت دارند، رئیس آنها عبدالحسن فرزند حاج خضیر بوده است. تیره‌های چنانه در عراق و ایران مشترکند. نام بعضی از آنها چنین است:

۱- آل گمر *AlGomar*، ریاست آنها بابت دنبوس است که مسلم دنبوس رئیس کل بوده است.

۲- المچاحیل *AlMachahil*، که در اراضی جزیره باحچام مقیم بودند.

۳- الدریات *AlDarizat*، در اراضی شمکلی.

۴- المسعود، در ابو عرامیط از ناحیه شطره بوده، و رئیس آنها عبدالله المسعود است.

۵- جلالات به ریاست آل عنبر، و در اراضی ابو عرامیط با المسعود زندگی می‌کنند، و در مجاورت خفاجه‌اند. و قسمتی از آنها با طایفه آل حمید به سر می‌برند!

مجموعه بزرگی از آنها در عماره سکنی دارند و ریاست آنها با آل دنبوس است و از قدیم در آن جا بوده‌اند. گفته می‌شود که آنها قبل از بنی لام در این منطقه مستقر بوده‌اند، و دارای اتصالاتی با آنها می‌باشند. قسم بزرگی از چنانه (کنانه) در ساحل کرخه و دوبریج

ایران مُقیم اند. و به نام «دندی» بزرگ منشی می‌کنند. تیره‌های آنها بنا بر تاریخ موجز عشایر عراق (عمارَه) چنین است:

۱- نظامات، ۲- دریسات، ۳- زریجات، ۴- جلالات، ۵- شحیتات، ۶- بیت سنید، ۷- بیت بریسم، ۸- بیت حتیوی، ۹- الگمر، ۱۰- بیت زامل که رؤسای کل کنانه در ایران می‌باشند.

در مقایسه تیره‌های کنانه در ایران و عراق، اختلاط بین آنها آشکار می‌گردد. مثلاً ملاحظه می‌فرمایید که الگمر، دریسات، جلالات در هر دو کشور ایران و عراق وجود دارند. این نکته نیز قابل ذکر است که بالمنتفق در تیره‌های آن اشتراک دارند و این نشانه اختلاط آنها در طی معاشرت و زندگی مشترک است. بعضی از آنها به صورت مجموعه‌های کوچک و پراکنده در استانهای دیوانیه و دیالی ساکنند. قسمت بزرگی از این قبیله در میان آب خوزستان همراه ربیعه زندگی دارند و چه بسا تمایز بین این دو مشکل به نظر آید. همچنین قسمتی از آنها در حویزه زندگی می‌کنند. اینان با طایفه اهل الکوت که از الاماره ربیعه هستند. متحدند و در اصل از تیره (الگمر) می‌باشند. بر اساس میثاق بین آنها و "اهل الکوت" چنانچه زیر بیرق طایفه مذکور مرتکب عملی که مستحق دادن خونبها یا جریمه شود، از دادن فصل معاف هستند. و آن را اهل الکوت بجای آنها پرداخت می‌نمایند. با تیره‌های زیر در حویزه که از طوایف دیگرند نیز تعاون دارند.

۱- گریه Gerieh، از اهل الکوت، ۲- عتاب از مُقَدَّم کعب، ۳- خواجهات از خفاجه ۱. بطور کلی مُهمترین جاهائیکه قبیله کنانه ایران سکونت دارند، عبارتند از کرخه، شوش، میان آب و دویرج است. البته بسیاری از آنها به صورت متفرق در شهرهای اهواز، دشت آزادگان و دزفول زندگی می‌نمایند. این قبیله و خزرج معروف به سوارکاری و استفاده از شمشیر بوده و در شجاعت شهرت داشته است. در قصیده‌ای در مدح عشایر

خوزستان دربارهٔ این نکته اشاره شده است :

لاتسئ الحمیدیه واهل الکوت معدوده خزرچ والکنانه آسادتنگط بالدم اسیوفه
به نظر می‌رسد که کنانه از اوایل فتوحات اسلامی به عراق راه یافته‌اند. ابوعثمان
عمرو بن بحرین محبوب کنانی بصری، مشهور به "جاحظ"، که از ادیبان معروف قرن سوم
هجری است؛ در زمان مهدی عباسی متولد شد. وی عسرواثق، متوکل، منتصر، مستعین
و معتز را درک کرد. ادب عرب را از اصمعی و ابی زید انصاری، و علوم یونانی را از حنین
بن اسحاق و سلمویه، و ادب و علوم پارسی را از ابن مفتح و ابو عبیده راویه اخذ و
اقتباس کرد. و از جمله دانشمندانی شد که مؤلفات بسیاری از خود به جای گذاشت^۱.
کنانه در میان عشایر عرب خوزستان از اعتبار، حیثیت و شخصیت ممتازی برخوردار
هستند. بنابراین معروف، کنانی را "ابوسع اجلا"، یعنی دارنده هفت گلیه می‌نامند.
اگر فردی از کنانه کشته می‌شد، بر خلاف سایر عشایر که چهار زن باکره بابت خون بها
می‌گرفتند، آنها هفت تا به جای فصلِ مقتول از عشیره قاتل می‌بردند. همچنین به آنها
لقب "اهل الغدادیر الحُمُر" می‌دهند. یعنی صاحبان غدّاره‌های سُرخ که تعبیری از
جنگجویی و خون ریزی است^۲.

۲- حلاف (Halaf)

حلاف به (مِلحان Melhan) خودستایی و بزرگ منشی قبیله‌ای می‌کنند.
یک قبیله از قبایل قدیمی "قرنه" است که رئیس آن حاج حسین میر طه و سپس
پسرش ابو الهیل بوده، و مدّعی هستند که ربیعه می‌باشند. تیره‌های این قبیله در آن جا
عبارت بودند از:

۱- البوکتاب، ۲- الجزری، ۳- اهل التمار، ۴- باهله. بعضی هم در قسمت راست

۱- برای اطلاع بیشتر از "جاحظ" می‌توان به کتاب نهضت شعوبیه، از دکتر حسینعلی ممتحن، رجوع کرد.

۲- غدّاره، حربه‌ای شبیه شمشیر که راست، پهن و سنگین است، آن را قداره هم نوشته‌اند.

رود فرات سکونت دارند و از قرنه تا رحمانیه امتداد یافته‌اند. قسمتی هم به نام "اهل الجری" معروفند. برخی از آنها هم در "الشرش" ساکنند، و به نام "اخوت علیه" بزرگ منشی می‌کنند. از آن جمله‌اند: الحمداوی، الصویلح، الحاج ناصر از سواری حویزه و رئیس آنها "عاتی" فرزند طاهر، و به نام "اخوت شیخه" خودستایی می‌کنند. علاوه بر آنها آل شاهین، البویزید، بنوطوگ، البذار، الثور والسكران از حلاف شرش می‌باشند. همچنین در الجلعه، الشلهه بعضی از عشایر ربیعه ساکنند.^۱

حلاف در خوزستان، و در کوت سید نعیم، چبسه، حمیدیه، حویزه، ملاشیه، اهواز، خلف آباد و سوسنگرد اقامت دارند. روی هم رفته حلاف خوزستان رامی‌توان به سه تیره بزرگ، به نامهای البوفرچ، بریدات و اماره بیت ارشید، که همگی مُدّعی اتصال نسب خود به ربیعه هستند، تقسیم کرد. هر یک از تیره‌های فوق به شرح زیر می‌باشند:

الف - البوفرچ

اینان از اعقاب فرچ برادر سرح هستند. گفته می‌شود که سرح برادر بزرگتر بوده، و اعقابش به نام بیت سَرِّیج، در ملاشیه، چبسه حاج جُمعه، و حمیدیه اقامت دارند، و بزرگ آنها جلیل علوان است. بیت سَرِّیج در شمار حلاف حاج جمعه محسوب می‌شوند. رئیس البوفرچ حاج یوسف، ساکن قریه سید نعیم است. و بنا به گفته او البوفرچ در حدود ۱۲۰۰ مرد بالغ جمعیت دارند. کلیه امور عشایری البوفرچ، چون: باز و بستن "رایت العباس" فصلها، حل اختلافات، ریش تراشی و پایان دادن به مراسم ترحیم (درگذشتگان) و... توسط شخص مذکور انجام می‌گیرد. زیر تیره‌های البوفرچ عبارتند از:

۱ - بیت خریبه. بزرگشان جاسم بن سویهی بن خریبه بن گویطع است. در کوت

سید نعیم و قریه سید خلف اهواز ساکن، و از اعقاب فرح هستند.

۲- بیت عرفوص. از سکنه اهواز و کوت بوده و منیشد بن شويع بن میگر ریش سفید آنان است.

۳- بیت شمال. درکوت، حویزه و اهواز اقامت داشته، و "شمال" بزرگ آنهاست.

۴- بیت لازم. به ریش سفیدی محمد بن لازم درکوت سید نعیم به سر می‌برند.

۵- بیت حاج یوسف بن راضی بن شمخی بن جبر بن مانع بن ناصر. که بیت ریاست کُلّ البو فرح است. جابر و ثامر، فرزندان حاج یوسف، در اداره امور طایفه با پدر همکاری دارند.

۶- ابو فرادی. در ملاشیه به ریش سفیدی بدای بن عبدالله بوده، و بیت عبدالعلی بن حمید درکوت، و بیت حاج محمد حریم در اهواز از آنهایند.

۷- بیت حاج نعیمه صالح. در اهواز و حویزه اقامت دارند.

۸- بیت صیّاح و فامیل. به ریش سفیدی کاظم صیّاح، و در اهواز مقیمند.

۹- بیت ادهیم. بزرگشان عبود شریف و بیت صبّی است که در اهواز و قریه حجّیه سوسنگرد سکونت دارند.

۱۰- بیت ازینید. در حمیدیه به سرپرستی عباس زینید.

۱۱- بیت حویدر. بزرگشان حاج سعیدزایر حاحم، و در دهکده حمیدیه و قریه سید خلف (چم اصخیل)، اقامت دارند.

۱۲- بیت حاج غضبان عبدالله. در قریه‌ای به نام خود، بین کوت و حمیدیه ساکنند.

۱۳- ابو سحاب. (بیت صگر) که خلف صگر حسین در رأس آن است.

۱۴- بیت حسن. (افچیچی) در وصیله، دهکده، چبسه و ... اقامت داشته، و صالح شلیش بزرگ آن است.

۱۵- بیت امهیلو. به ریاست حاج کریم حسن، از سکنه اهوازند.

ب - بریدات

رئیس این تیره عبود بنیان نام دارد، و زیر تیره‌هایش شامل:

- ۱ - بیت شلاگه، بیت ریاست کلّ تیره بریدات،
- ۲ - بیت حاج جمعه برادران خانواده ریاست بوده و حاج جبّارین مهدی بزرگ آن است.
- ۳ - بیت سلامه به ریش سفیدی عبدالواحدالنیر در چبسه. و حاج عبدالساده در وصیله.
- ۴ - القزّه در چبسه و وصیله، و حاج مطر جبر ریش سفید آن است.
- ۵ - بیت جبل در چبسه و وصیله، و مفتن صالح ریش سفید آن است.
- ۶ - بیت شریجی، و بزرگشان حاج حسن بن خضیر بشیت است. عدّه مردان بالغ این تیره در حدود ۱۵۰۰ نفر است.

ج - اماره بیت ارشید

میر عبدالساده راشدی بزرگ تیره است. زیر تیره‌های آن اجمالاً به قرار ذیل است:

- ۱ - شریفات. به قولی از اصل اجود و خودستایی آنها "اولاد واحد" است.
- ۲ - حیادر. محل سکونت این تیره در خلف آباد و عدّه مردان بالغ آنها به قولی بیش از یک هزار نفر است.

۳ - خسرج (خزرج) Xazrag

اوس و خزرج معروف به انصار، از عشایر قحطانی و در نواحی مُختلفی مُنتشر و متفرقند. مجموعه بزرگی از آنها در خوزستان بر ساحل کرخه تا نزدیکی حمیدیه سکونت دارند. اما در عراق پراکنده‌اند، و به صورت شکل بزرگ دیده نمی‌شوند. بیشتر آنها

در دُجیل مسکن دارند و به نام البوعلی السلطان خوانده می‌شوند!^۱
 خزرج یکی از طوایف پنجگانهٔ قبیلهٔ قیطان است که در یمن ساکن بودند. علت پراکندگی آنان از این جهت بود که "تارب" محلّ سکونت ایشان را بکلی از بین برد، و بین مردم آن نیز تفرقه انداخت. و در نتیجه آل حمدان به بحرین، غسان به سوریه، خزاعه به عراق و خزرج و اوس به یثرب (مدینه منورهٔ فعلی) مهاجرت کردند. اوس و خزرج دو برادر بودند که طوایف ایشان به نام آنان معروف شده‌اند. یثرب در آن زمان، زیر نظر طوایف یهودی بنی النضیر، قینقاع، قریضه و غیره اداره می‌شد، و دو طایفه اوس و خزرج، تحت اطاعت آنها درآمده بودند. در زمان حکومت قیطان، اوس و خزرج براوشوریدند و با کمک طوایف غسان براوپروز شدند، و حکومت یثرب را به دست گرفتند. اما طولی نکشید که بر سر حکمرانی بین اوس و خزرج اختلاف شدید بوجود آمد.

یک روز موسم حج، پیامبر(ص) در مکه به رسم خود برحاجیان می‌گذشت. در محلّ عقبه چشمش به جماعتی از خزرجیها افتاد. پرسید شما کیستید؟ گفتند: از طایفه خزرجیم. پیامبر فرمود: از موالی یهود؟ گفتند بلی. آن حضرت فرمود: میل دارید بنشینید قدری با هم صحبت کنیم؟ گفتند آری. پیامبر(ص) میان آنها نشست و با بیان اعجازآمیز خویش آنها را به اسلام دعوت فرمودند. آیات توحید قرآن را بر آنها خواند و با اخلاق ملکوتی خود، آنها را مجذوب نمود. این دسته که از معاشرین یهود مدینه بودند و آیات کتب آسمانی را از آنها شنیده بودند، به یاد آوردند که هرگاه با یهود مشاجره می‌کردند، یهودیها می‌گفتند ما منتظر پیغمبری هستیم که به زودی ظهور خواهد کرد. او مصلح بزرگ عالم بشریت است و ما هم تابع او خواهیم شد. به کمک او بر شما غلبه خواهیم کرد و مانند قوم عاد شما را نابود خواهیم کرد. این خاطره خزرجیها را به قبول وامعان نظر و حسن توجه برگفتار رسول خدا (ص) واداشت. و با

خودگفتند: این همان پیامبری است که یهودیها خبر داده بودند. خوب است که در قبول دعوت او بر ما پیشدستی نکنند، و بر ما غالب نشوند. در همان مجلس در عقبه بیعت کردند و اسلام آوردند. آنها نیز از وضع حال خود و خصومت‌های سیصد ساله خود سخن راندند. از پیامبر (ص) خواستند تا مصلح و یاورشان در کارها گردد. این بیعت در عقبه در سال یازدهم بعثت و با شش نفر از خزرجیها رخ داد. آنها به مدینه بازگشتند و دین اسلام را عرضه داشتند. همه قبول کردند و از خانه‌های انصار خانه‌ای نبود که سخن از ظهور خاتم الانبیاء (ص) نباشد. در سال دوازدهم ه همان شش نفر خزرجی با شش تن به مکه آمدند و در همان محلّ عقبه بیعت کردند. پیامبر (ص) یکی از رجال اسلام به نام مُصعب بن عمیر قریشی را برای تعلیم دین و خواندن قرآن بر آنها به مدینه فرستاد.^۱ سرانجام سیصد و سیزده نفر مسلمان حقیقی اطراف پیغمبر را گرفتند و پرچم دین را برافراشتند، که رسول خدا مأمور مهاجرت به مدینه و جهاد گردید. پیامبر در سال سیزدهم بعثت هجرت فرمود و بین انصار و مهاجرین پیمان اخوت بست و بدین جهت اختلاف دو طایفه اوس و خزرج رفع گردید و به "انصار" معروف شدند.

با گرفتن حکومت از آنها در عهد عثمان، خلیفه سوم، رنجیده خاطر شدند و به عراق مهاجرت کردند. و در زمان شیخ خلیفه به ایران آمدند. جمعیت آنها در هنگام مهاجرت دوهزار خانوار بود که از سه تیره خزرج ترکی، خسرج عبدالله و خسرج لطیف تشکیل می‌یافت. محلّ سکونت آنها بین موسیان، چنانه، عنافجه، میان آب و شوش است.^۲ چون طایفه خزرج روز به روز ضعیفتر شد، از این رو جادر فرزند طاشغ، به زیر سلطه عبدالخان درآمد و خراجگزار آنها شد. ناگفته نماند که همزمان با کوچ عبدالخان به ایران، شیخ خسرج، مردی به نام طاشغ پسر خلیفه بود. تیره‌های خزرج عبارتند از:

۱ - خزرج ترکی، که شامل: جنادله، علاونه، البوعید و جلیزی می‌شود.

۱ - تاریخ مفصل اسلام، نگارش عمادالدین حسین اصفهانی (عمادزاده)، صص ۶۷ - ۶۸.

۲ - مقدمه‌ای بر شناخت ایلات، طوایف و چادر نشینان ایران، تألیف ایرج افشار سیستانی.

۲- خزرج عبدالله که از عبدالله و بیت حدید Hadied تشکیل می‌یابد.

۳- خزرج الطیف Al latif متشکل از صگور (البوناصر والبوبری) و ربود، که دارای زیر تیره‌های عثوک Asug، عمارنه Amarnah، عذب Azab، عوبنه Avinah والبویس می‌باشد^۱.

بنابر تحقیق از اشخاص تیره‌های خزرج به طور کلی عبارتند از:

۱- البوعید، ۲- البویس، ۳- جنادله، ۴- ربود، ۵- صگور، ۶- عبدالله، ۷- علاونه، ۸- عوبدات، ۹- عثوک، ۱۰- عوبنه، ۱۱- عذب، ۱۲- لطیف. هر یک از تیره‌های نامبرده خود از نظر تشکیلات و سازمانبندی، عشایر و جمعیت یک طایفه به شمار می‌آیند، و مجموعاً قبیله خزرج را تشکیل می‌دهند. مسلماً آنها نیز به تیره‌ها و زیر تیره‌هایی تقسیم می‌شوند. مثلاً طایفه صگور شامل بطون یا تیره‌های ذیل است:

۱- البوبری مرکب از بیت حاجم و عبدویس، ۲- بیت بلادی، ۳- البوحمد، ۴- البونویصر (بیت فریح)، ۵- بیت محیی (بیت حاج سلیط)، ۶- بیت فرج (عئبد)، ۷- بیت اسهیم، ۸- بیت برع (خضیفات) به ریاست راضی شویع در عبدالخان با بهادل زندگی می‌کنند. همچنین زیر تیره‌های طایفه علاونه عبارتند از:

۱- بیت انجیم که علی زامل از آن است، ۲- بیت قیاض، ۳- بیت فعیل، ۴- شجر.

خزرج از لحاظ سرپرستی طوایف به دو تیره منقسم است. یعنی عشایر این قبیله عده‌ای از رؤسای بیت حسین تقی، که خود از طایفه جنادله هستند، پیروی می‌کنند؛ و گروهی دیگر از بیت حمد (کاظم - راضی). بنابراین نظر، قبیله مذکور دو تیره می‌شود.

الف - بیت حسین تقی، شامل طوایف زیر است:

۱- جنادله که خانواده ریاست آن است، ۲- علاونه، ۳- البوعید، ۴- عبدالله، ۵- البوسیال و...

ب - بیت حمد Hamad، متشکل از طوایف ذیل:

۱- لطیف، ۲- صگور، ۳- عثوک، ۴- البویس، ۵- عذب، ۶- ربود، ۷- عمارنه، ۸- عوبنه.

هر یک از طوایف دو تیره دارای رؤسای داخلی نیز هستند. مثلاً سدخان دحیری از

عوینه، خانواده حسن از عذب، خانواده موزان صُبُعِ رُوسای عبدالله می باشند.
رُوسای دو تیره خزر ج :

۱- بیت تقی: ۱- خلیفه، ۲- طاشغ، ۳- جادر، ۴- تقی، ۵- حسین، ۶- خالد که اکنون ریاست تیره را به عهده دارد.

۲- بیت حَمَد: ۱- شَمَخِی، ۲- عاصی، ۳- غلیم، ۴- حَمَد و فرزندانش کاظم و راضی.



حاج کاظم صگوری

۴ - دَغَاغَلَه^۱ Daqaqelah

دغاغله بنا بر تحقیق، از بطون عچرش و از لحاظ اصل و نسب به عباده می‌رسند. نقل می‌کنند که عشایر الگاطع، مَرعی، کروشات، تورات، البورویه دارای اصل و نسب واحدی بوده‌اند. مجموع آنها و عچرش، که بنابه قولی برادر بزرگ اجداد این طوایف بود، راعچرش گفته‌اند. خودستایی یا نخوة عشایری عچرش "اولاد العروس" است. در وجه تسمیه آنها به "اولاد العروس" نقل می‌کنند که: زمانی امیری می‌خواست به زور پادختر رئیس آنها ازدواج کند، ولی آنها بر اساس ارزشهای قومی نمی‌توانستند تن به این امر دهند، لذا حيله‌ای اندیشیدند و بر اساس آن مقرر شد تا در ظاهر با این درخواست موافقت کنند. ولی به جای دختر، برادر او را به حجله بفرستند. همزمان هم تمامی طایفه عروس کوچ کنند. پسر رئیس عچرش هم وقتی حاکم وارد حجله می‌شود، او را بکشد و بالباس مردانه خود که به همراه برده است، به محلی که اسب او آورده می‌شود، برود. عاقبت نقشه به این صورت اجرا شد. بعضی می‌گویند که عچرش در گذشته در حوالی حویزه سکونت داشتند، و ظاهراً این داستان در زمان مشعشعیان بوده است. از آن تاریخ عچرش به "اولاد العروس" ملقب شدند، نام پسر رئیس طایفه عچرش را "محمد" ضبط کرده‌اند و به جهت دفاع از ناموس، که یک ارزش متعالی در میان عشایر عرب است، هنوز هم عشایر عچرشی الاصل به نام او افتخار می‌کنند. حاج غفار نجم‌الملک که در سال ۱۲۹۹ هجری قمری به دستور ناصرالدین شاه مأمور بازدید از سداهواز شده بود، به حویزه نیز آمد و درباره عشایر ساکن در توابع حویزه ازین عچرش نام برده است. او در صفحه ۶۴ سفرنامه خوزستان، می‌نگارد:

توابع حویزه: اول شرفاست، صحرائشین‌اند. دوّم بنی ساله (صالح)، سوم بنی -

۱ - بنا بر مردم شناسی ایران، نوشته هنری فیلد، ترجمه عبدالله فریار، صفحه ۲۲۹، دغاغله سابقاً یک طایفه بادیه نشین بود که کنار کرخه در چادر زندگی می‌کرد. بعد از عنافجه محسوب می‌شد و به فرمان شیخ محمّره از آن مستقل گردید. در آن نوشته ۵۰ خانوار ضبط شده است.

حردان، چهارم بن قاطع، پنجم بن عچرش که تمام شده، جزییست خانوار باقی هستند. و سابق ۱۵۰۰ نفر بوده اند و ۱۶۰ سوار.

به نظر می رسد پس از این واقعه که به قتل داماد منتهی گردید، عچرش و قاطع به نواحی اهواز کوچ کردند. آن عده قلیل که باقی ماندند، احتمالاً باید همان دغاغله باشند که اکنون نیز در قریه ای به نام دغاغله در شمال غربی حویزه، بر ساحل نهر یا شط نیسان سکونت دارند. اما با تحقیق و پرس و جو از بزرگسالان و سالمندان منطقه، با وجود نقل داستان نتوانستند نام داماد را که گویا حاکم یا یکی از اولاد او بوده است، ذکر کنند.

در "اخبار الطوال" به عربی به داستان واقعه مشابهی اشاره شده است و ما مفهوم آن را به فارسی چنین برگردانده ایم:

عملیق پادشاه طسم، بسیار ظالم و ستمگر بود و دستور داد تا هیچ عروسی نزد داماد برده نشود مگر آن که ابتدا نزد او فرستاده شود. مُدّتی در امر ازدواج درنگ کردند تا این که شخصی از جدیس باعفره Afrah، دخترگافر Gaffar خواهر اسود بن غفار بزرگ جدیس ازدواج کرد. وقتی خواستند او را به خانه داماد به حجله برند، ابتدا بر عملیق داخل کردند. پادشاه در او داخل شد و سپس بیرون راند. دختر پس از بیرون رفتن، در حالتی که خونی بود به نزد فامیل بازگشت. او برهنه و بدون پوشش بود و به قوم و خویش گفت: «آیا برای شما صلاح است که با دخترانتان چنین کنند، در حالی که شما مردان جنگی به عده مورچگان دارید؟ اگر ما (زنان) مردان و شما زنهای ما بودید، هیچ گاه حاضر نبودیم دست به ذلت و خواری بدهیم. مرگ بر مردی که شهادت و حمیت ندارد، و خیال کند که مرد است و مثل مردها راه رود. در این هنگام طایفه جدیس به حمیت و هیجان آمد و با حمله به عملیق او را کشتند. در حالی که اسود بن غفار در پیشاپیش آنها حرکت می کرد. در اثر این هجوم همه افراد طایفه طسم جز یک نفر نابود شدند. این مرد که ریاح بن مَرّه بود، به نزد "ذوجیشان" که با سپاه خود در

نجران اردو زده بود، رفت و چگونگی قتل عام طسم را برای او تعریف کرد. "ذو جیشان" به یمامه حمله بُرد و قوم جدیس را مُستأصل نمود و از آن جابه عراق رفت. همچنین تعریف می‌کنند که پس از کورشدن نهر حویزه، وقتی طایفهٔ عچرش در صدد پیدا کردن جای مناسبی برای سکونت دائم خویش کوچ می‌کردند، قصد داشتند تا از رودخانه‌ای بگذرند. مأموران حاکم آن منطقه، از عبور آنها جلوگیری کردند. آنها گفتند تنها در صورتی با گذر آنان به آن سوی رود موافقت خواهند نمود که دختر رئیس طایفه رابه حاکم آن جابدهند. عچرش پس از مشورت قرار گذاشتند تا نیرنگی به کار گیرند و در ظاهر با درخواست مأموران موافقت نمایند. ولی با فریب دادن مأموران مزبور، بردهٔ سیاهی را در جای دورتری در ساحل رودخانه گذاشتند و شرط کردند که حق رفتن به نزدیک دختر را ندارند، مگر این که همهٔ طایفه از آب بگذرند، هیچ‌کس در آن سوی رود باقی نمانده باشد. سرانجام بر اساس این حيله از رود گذشتند. ولی وقتی مأموران حاکم به سُراغ دختر رفتند، تازه متوجه شده بودند که فریب خورده‌اند. لذا از این حيلهٔ آنها خشمگین شده، ولی با توجه به قدرت عچرش نتوانستند کاری از پیش برند. بعضی می‌گویند این داستان مختص بنی خالد است نه عچرش. ولی ما امین گفته‌های مردم هستیم و نمی‌توانیم جز شنیده‌های خود چیزی خلاف واقع بنویسیم. امادو داستان مذکور نمی‌توانند محقق و درست باشند. و دلیل این امر آن است که با مدرک قابل دفاع نیستند.

این داستان باید پایه و اساسی داشته باشد، زیرا به قول معروف: «تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها». به همین جهت ناگزیر به تتبع و تحقیق دربارهٔ این موضوع ادامه داده شد تا این که در جلد چهارم کتاب عشایر عراق، تألیف عباس عزاوی، مشاهده کردیم که از "محمد عروس" به نام جد طایفهٔ "دفاعه" نام می‌برد و آنها را فروعی از عباده معرفی می‌کند. و می‌افزاید که بنا بر قول دیگری از طایفه عبوده می‌باشند. بعضی عبوده را یکی از تیره‌های عچرش می‌دانند. بنا بر همان منبع جد طوایف نجادات، حمیدات

و قاتل سلیمان پشای صغیر، از آنهاست. همین نویسنده "دفاعه" را در شمار عشایر ربیعہ آورده است. به هر حال بنا بر تحقیق، طوایف دغاغله، قاطع، مرعی، کروشات، تویرات و گویا البوحمادی از طوایف عچرش و از اصل عباده و عدنانی هستند. این طوایف اکنون به صورت مجموعه‌های عشیره‌ای در نقاط مختلفی در خوزستان اقامت دارند، و بعضی از آنها جزو سازمانبندی قبیله بزرگ بنی طرف عضویت دارند. مابه نوبه خود در جای دیگر از آنها نام برده ایم. آنها خود را طرفی و از مهره‌های اساسی اسکلت این قبیله می‌شمارند.

علت پراکندگی طوایف عچرش احتمالاً همان شکسته شدن سد کرخه و کور شدن کرخه قدیمی بوده است که حویزه را مشروب می‌کرد، تیره‌های طایفه دغاغله عبارتند از:

الف - البوبرکه ALBU BARAKAH، شامل زیر تیره‌های ذیل است:

۱ - بیت شمکلی. این زیر تیره به نام شمکلی پسر حویس است.

۲ - بیت بحیر. فرج پسر بحیر از این بیت است.

۳ - بیت عبید عبدالله. که بیت ریاست و سرپرستی تمام تیره البوبرکه است. و اکنون

شخصی به نام "حسین" مسئولیت این تیره را به عهده دارد.

ب - السعیدات. زغیر فرزند عویمر در رأس این تیره است.

ج - بیت دیوان.

د - بیت محسن مجفوت. در کناره شط نیسان در قریه دغاغله سکونت دارند. تصدی

این تیره را پس از وفات حاج عبد، کاظم فرزند محسن به عهده دارد.

عباده ^۲/_۳ بنی مالک تخمین زده شده‌اند و از قدیم الایام در نواحی منتفق عراق زندگی

می‌کرده‌اند. ولی در اثر اتحاد الاماره و عبوده بر ضد آنها متلاشی و پراکنده شده بودند.

بدون شک چون این قبیله برای به دست آوردن قدرت با خفاجه و ربیعہ در جنگ

بودند، قدرت آن تحلیل رفته و تضعیف شده بود و سرانجام بناچار به شکست تن

داده است^۱.

عباده از اصل عقیل و عدنانی است. و "لیلی اخیلیه" معاصر عبدالملک و حجاج از همین طایفه بود. محل اقامت این قوم را جزیره فرات ذکر کرده اند. به نقل از "ابن خلدون" آورده اند که جماعتی از آنها بر موصل و حلب در اواسط سده پنجم هجری قمری غلبه کرده و قریش بن بدران و سپس پسرا و مُسَلِّم تا زمان انقراض آنها مالک آن جا بوده و استاد "سامی دبوئی" رؤسای عباده را منسوب به حضرت امام هفتم (ع) دانسته و گفته است که احتمالاً این خانواده اخیراً ریاست آنها را به دست گرفته است^۲.

از یزله‌ها و مثل‌هایی که درباره عباده بین عربها متداول است، عبارتند از:

۱- لَوْضَاعُ أَصْلَکَ گول اعبادی. یعنی اگر اصل و نسب خود را ضایع (فراموش)

کردی بگو من عبادی هستم.

۲- رخصت اعباده و باعث اشنان. یعنی عباده ذلیل و ضعیف شده و ناچار به

فروش "شنان" شده است. در این مورد دو عقیده وجود دارد:

۱- این که شنان نام نوکر رئیس عباده بوده است و پس از شکست و مفلس شدن اقدام

به فروش او کرد.

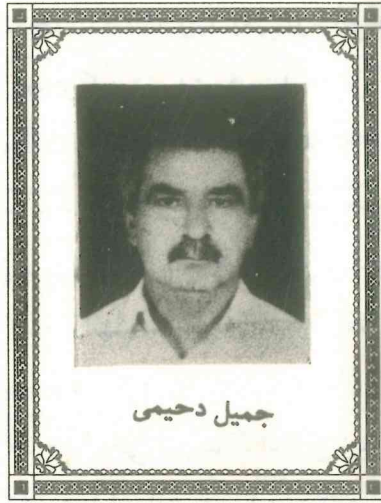
۲- شنان اسم یک نوع گیاه است که عباده ایها، ناچار شدند به بازار برده و بفروشند.

عباده با شکست از اماره (ریعه) و عبوده ضعیف شد، و دُچار پراکندگی گردید. به

همین دلیل هر گروه و دسته‌ای در طایفه و قبیلۀ دیگری داخل و جزئی از آن شد.

۱- عشایر عراق، تألیف عباس عزوی، جلد ۴، ص ۵۲ به بعد.

۲- همان منبع، ص ۵۳.



۵- دَحیمی Dahimey

دحیمی بنابر پیرس وجواصل، ونسب خود را از عشایر زبیدی، و از اخلاف عمرو بن معدی کرب زبیدی می دانند^۱.

نخوة عشایری آنها "اخوت جمیر" است. زبید یکی از قبایل عرب یمن و پشتی از مذحج، و از نوادگان عمرو بن معدی کرب زبیدی هستند. به نقل از حیدری آمده است: «زبیدها قبایلی با بطون فراوان... و رؤسای آنان آل عبدالله و از جمله وادی بیگ می باشد... که امیری بخشنده بود. آنها فرزندان منبه بن مصعب بن سعد العشیره بن مالک (مذحج) بن ادد بن زید بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان، و از عرب قحطانی هستند»^۲. در علت تسمیه آنها به، "سعد العشیره" گفته اند که تعداد پسران و نوه های او به صد سوار رسیده بود.

به طوری که می دانیم، "مذحج" یکی از پسران ادد بن زید بن یشجب بوده و با طی، مَرّه، والاشعر برادر بوده است. و لهذا فروع زبیدی در خوزستان با قبیلۀ بنی طرف به مثابۀ برادر یکدیگر تلقی می شوند. اکنون دحیمی و دیگر فروع زبیدی دارای روابط بسیار نزدیکی با بنی طرف هستند.

زایر بدر جنزیل دحیمی، عشایر زبیدی ساکن عراق را چنین معرفی کرد:

۱- جحیش. رئیس آنها مگطوف (ابو خصاف).

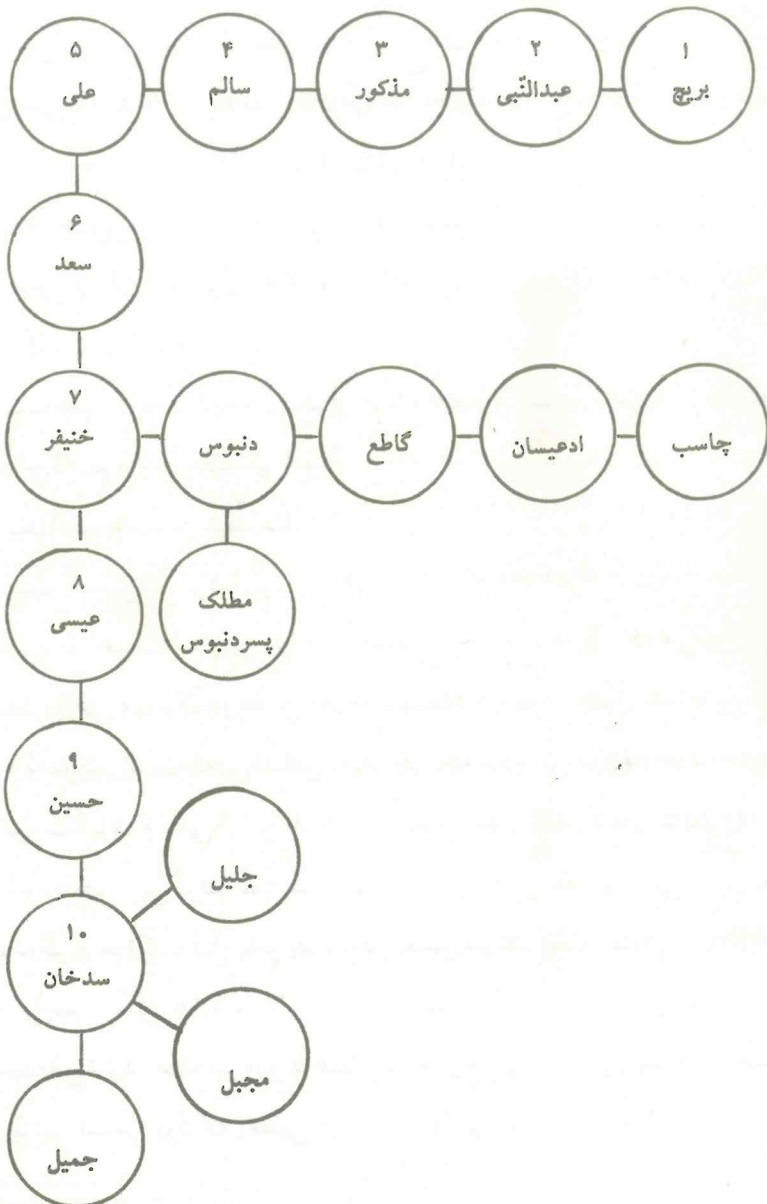
۲- ابو سلطان. رئیس آن محسن پسر عدّای پسر جریان.

۳- دویحات، ۴- لگیوات، ۵- ابو محمد (البو عزه)، از سکنه حله، و رئیس آن حبیب پسر خیزران است، ۶- عبیات از آل سهلان و از نوادگان عامر بن معدی کرب زبیدی است. (در باره عبیات در قبیلۀ بنی طرف تیره بیت سعید توضیح داده شد)، ۷- آل مطیر، ۸- آل ازیرج.

۱- زایر بدر فرزند جنزیل از پیران این طایفه بسیار تأکید دارد که آنها از اولاد عمرو مذکور هستند.

۲- عشایر عراق، به نقل از انساب العرب، جلد ۴، ص ۱۷۷.

دحیمی از لحاظ انتساب به قبایل فوق خود را از تیره‌های الجحیش منسوب می‌داند و محل سکونت آنها در خوزستان در شرط عبّاس و أم‌الدبس از توابع سوسنگرد و نیز در میان آب واقع است. رؤسای دحیمی از بیت خنیفر می‌باشند.



چنانکه گفته شد، امور مهمّ و اساسی عشیرهٔ دحیمی، به صورت موروثی و در خانوادهٔ "حَنیفِر" انجام می‌گیرد. سدخان فرزند حسین، که تا سال ۱۳۷۰ ه. ش. در حیات بود، ریاست طایفه را به عهده داشته است. از وی چندین فرزند پسر به جا مانده است، که از جمله آنها جمیل و جلیل و مجبل می‌باشند.

اموری چون، باز و بستن گرهٔ فصل عشائیری (رایتُ العباس) و ختم مجالس ترحیم فاتحه‌های خویشاوندان از وظایف خانوادهٔ سدخان است. اما در هنگام عدم حضور هر یک از آنها، "چاسب دعیسان" هم می‌تواند در این مورد اقدام کند.

اکنون طایفهٔ دحیمی از جهت بیرق‌داری به چهار قسمت به شرح زیر تقسیم می‌شود:

۱- بیرق اصلی و مادر، که بیرق کل طایفه بوده است و نزد خانوادهٔ حاتم نگهداری می‌شود.

۲- بیرق بیت علّو، در حمیدیه و نزد فیای فرزند عطیوی است. و شامل بیت محمد حمد و حاج قاسم فرزند غلیم می‌شود.

۳- بیرق بیت چیچاب، در شطّ عبّاس.

۴- بیرق بیت حسین، که نزد خلف سباهی در شلنگ آباد اهواز است.

"دحیمی" با "عبیات" دارای روابط "حُمیه" یا حمایت است. که می‌توان آن را نوعی پیمان دفاعی مشترک در مقابل تجاوز دشمنان دو طایفه نامید. همچنین دارای مقررات و رسومی است که بر اساس آنها، چنانچه دعوایی بین دو فرد از این دو عشیره صورت گیرد، و یکی از این افراد دُچار نقص عضو یا سرگیجی دائمی (دوخه Duxah) شود، خسارتی گرفته نمی‌شود. بر این اساس اگر اعضای یکی از دو طایفه زیر پرچم دیگری مرتکب قتل یا موجب نقص عضو شوند، فصل عشائیری با طایفه‌ای است که پرچم متعلّق به آن بوده است. این رسم در اصطلاح عشایر به نام "مَسّاح رَمَح" نامیده می‌شود. علاوه بر این دحیمی با خزرچ نیز دارای روابط دفاع مشترک بوده‌اند. بر این اساس بود که بعضی از افراد دحیمی در جنگ "مراقیه" به خسرج

پیوستند. این جنگ بین طوایف تابع شیخ خزعل و خزرج اتفاق افتاده بود. بعضی از ابیات قصیده‌ای که توسط "عبان پسر حمید" درباره این جنگ سروده شده بود، به دست آمد. گرچه به نظر می‌آید نامنظم و از هم گسیخته‌اند، لازم آمد تا چندبیتی ذکر گردد:

تشهد دجت البگعه و مراقیه ضبع و بریج هل ماشین حربیه

تشهد دجت البگعه لآخومیّه شهد مشداخ و اطبوگ المراقیه

چندتن از دحیمیها که در جنگ علیه یاوران خزعل به خسرجیها یاری داده‌اند، عبارتند از:

۱- حسین فرزند زاید، ۲- حسین فرزند مطلگ، ۳- حافظ، ۴- باهض و غیره. آنها باقبیله چنانه که به دستور شیخ خزعل به خزرج حمله کرده بودند؛ جنگیدند. خسرج و دحیمی با بنی طرف دارای روابط دوستی و برادری عشیره‌ای هستند. و مانند آنها مخالف خزعل باقی ماندند.

علاوه بر اینها شخصی به نام سید، فرزند علی از کعب عمیر، بر علیه چنانه جنگیده است بنابر طرح ورأی او بود که همه چاهها را جز یکی پُر کردند، تا سربازان خزعل به آب دسترسی نداشته باشند.

تیره‌های دحیمی به ترتیب ذیل است:

۱- البوحَمَزَه یابیت خُنَیْفِر، که بیت ریاست کل دحیمی است و شامل خانواده‌های سدخان و دعیسان می‌شود. محل سکونت اغلب اعضای این تیره در أم الدبّس می‌باشد. و شامل بیت حمد، بیت شاهین، بیت غزال، بیت فریهید، بیت عبدالعلی و بیت حنین است.

۲- البوبریج، ریش سفید و بزرگ این بیت "بدر" پسر جنزیل است، و غالباً در شطّ عبّاس سوسنگرد و میان آب ساکن، و آب و گل دارند. فروع این تیره عبارتند از:

۱- سبهان حویس در أم الدبّس، ۲- بیت حاج یریو (جریو)، ۳- بیت حاج خلف در میان آب، ۴- بیت صالح طاهر در شطّ عبّاس و جاهای دیگر. و شامل لطیف

طاهر، شندی، سخی، حمد و بلبول می باشند.

۳- مظالمه، از ریش سفیدان این تیره حاج عبدالعلی، فرزند موسی و عبدالنبی فرزند حسن از ساکنان میان آب هستند. زیر تیره های آن شامل:

۱- بیت امیلح، ۲- بیت عبدالنبی الحسن، ۳- بیت جبر سلمان، ۴- بیت گاطع و بدیر، ۵- حسینات که ریش سفید آنها عبدالحسن حسین است، ۶- بیت تقی از بزرگان تیره مظالمه، و فعلاً حاج علی پسر موسی بزرگ آنهاست.

د- ملحقات دحیمی: ۱- بیت حاتم، ۲- بیت غلوم، ۳- بیت دهیش، ۴- بیت منصور، ۵- بیت علو، ۶- زهیریه، که شامل بیت محمود و بیت عکبر است.

۶- زُیید (زبیدات)

چنانکه گفته شد، زبید از عشایر عرب قحطانی بوده، که از نظر کثرت جمعیت و انتشار معروفیت زیادی دارند. بخصوص این که در صدر اسلام در فتوحات مسلمانان نقش مهمی را داشته‌اند. به توالی به سرزمین عراق مهاجرت کرده و تاکنون ریشه‌ای از این اصل و نسب در شبه جزیره عرب باقی هستند. فروعی از آن هم در شام، فلسطین، مصر، ایران و عراق و... سکونت دارند. همراه فاتحین مسلمان، به ایران آمدند و عده‌ای از آنها در شهرستانهای رامهرمز، دزفول و دشت آزادگان اقامت گزیدند. امیر عبدالله بن جریر بَجَلی با قبایل خود "بجیله" و "مذحج" و از جمله زبید، وارد عراق گردید. در آن زمان امارت و ریاست عامه از آن عبدالله بن جریر، و ریاست زبید در دست عمرو بن معدی کرب زبیدی بود، که آثار و اعمال قابل ستایشی از آنها در فتوحات مشاهده شده بود. عشایر مزبور در طی تاریخ خود، شاهد وقایع، حوادث و تغییرات فراوانی بودند. به طوری که اکنون در اکثر کثرت و توالی نسل، دیگر به نام مذحج و بجیله خوانده نمی‌شوند. آنچه در این جا اهمیت دارد شناخت عشایر زبیدی الاصل مقیم در خوزستان است. از آن جایی که در خوزستان به صورت نجمعی بزرگ و ساکن در یک جا، و با تشکیلات اجتماعی یک قبیله کامل زندگی نمی‌کنند؛ به جای اطلاق نام "زبید" بر آنها، با اضافه کردن "ات" زبیدات می‌خوانند. با این همه نام خانوادگی بعضی از آنها، زبیدی یا اصل زبیدات و نظایر آن است. بنابراین می‌توان احتمال داد که زبیدات به گروه کوچکی از زبید اطلاق می‌شود. در عراق از لحاظ فراوانی جمعیت و مکان معروفیت و شهرت دارند. زبیدات ساکن خوزستان خود را از اصل و نسب زبید می‌دانند. بعضی از آنها که در دشت آزادگان سکونت دارند، در تشکیلات قبیله بنی طرف عضویت دارند. آنها اظهار می‌دارند که جدشان به نام اسماعیل، مستقیماً از شبه جزیره به خوزستان آمده بود. از اخلاف اسماعیل اکنون بیت محمد، فرزند مساعد درسوسنگرد به سر می‌برند. اما عده‌ای دیگر گفته‌اند که جد اولیه آنها ابتدا به

عراق آمده بود و اخلاف او به خوزستان منتقل شدند. همچنین بیت "اردینی" بودند که اکنون در شهرهای اطراف ذوقول اقامت دارند و شخصی به نام "صریصر" فرزند ردینی متوکل اداره امور عشایر آنهاست. آنان از عراق به خوزستان مهاجرت کرده بودند فعلاً جمعیت مردان بالغ آنها متجاوز از هشتصد نفر است.

از قبایل معروف زبید اکبر در عراق:

۱- البوسلطان، ۲- الجحیش، ۳- السّعیّد، ۴- بنی عجیل، ۵- معامره، ۶- العمار، ۷- آل حمید، ۸- بنوزید، ۹- البومحمّد، ۱۰- سواعد، ۱۱- آل ازیرج هستند. و اما عشایر منسوب به زبید اصغر عبارتند از:

۱- جبور، ۲- جنایون، ۳- جنابات، ۴- دلیم، ۵- آل سبت و غیره^۱ آنچه پژوهشگر را دچار حیرت می‌کند، این است که متوجه شدم بعضی از افراد درباره معرفی اصل و نسب خود دچار ضد و نغیض گویی می‌شوند. مثلاً در گفتگو با پیران و ریش سفیدان زبیدات در سوسنگرد، ضمن این که خود را زبیدی می‌نامیدند، اما می‌گفتند که اصل آنها به ربیعه می‌رسد! در صورتی که می‌دانیم که اگر منظورشان ربیعه عدنان باشد، این غیرممکن است. آنها نیز افزودند که جد آنها اسماعیل در عصر خود در کرم، بخشش و مهمان‌نوازی زیانزد مردم بوده است. درباره او می‌گفتند که شبی هنگام شام هفتاد نفر سرزده به مهمانی او آمده بودند، ولی به شام پخته شده خانواده اش چیزی نیافزود. زیرا غذای مزبور کفایت می‌کرد.

زبیدات بیت مساعد و بیت سعدون، اکنون در تشکل عشایر قبیله بنی طرف، تیره بیت شرهان عضویت دارند. بدین جهت در شمار عشایر آنها محسوب می‌شوند. بعضی از زبیدات گرچه دارای نسبت فامیلی هستند، ولی اجدادشان از عراق به خوزستان مهاجرت کرده‌اند و این به این معنی است که اجداد آنها پس از آمدن از شبه جزیره ازم جدا شده بودند. اکنون به اعقاب آنها می‌گویند که از عراق آمده‌اند، زبیدات

عرب می‌گویند. در علت این تسمیه نیز تحقیق به عمل آمد، گفتند: که آنها چون صاحب گله و چادر بوده و همواره از روستایی به روستای دیگر کوچ می‌کرده‌اند، "عرب" نامیده شدند زیرا به قول آنها اعراب جمع بادیه نشینان و عرب مفرد آن است. البته گروه دیگر گفتند به کسانی که گله داشته و برای مسکن از چادر سیاه استفاده می‌کردند، عرب می‌گفتند. عرب در این جامخالف خَصْرَاسْت که یک جانشین است، و از مسکن ساختمانی ثابت استفاده می‌کند. خودستایی آنها عموماً "اولاد عامر" و "اخوت حمیر" است، و این بهترین دلیل بر زبیدی بودن آنها می‌باشد. مهم‌ترین تیره‌های زبیدی در خوزستان عبارتند از:

۱- آل اسماعیل یا بیت محمد مساعد، از اعیان اسماعیل و بیت ریاست زبیدات بنی طرف می‌باشند. محل اقامت منسوبین این تیره علاوه بر سوسنگرد در نهضت آباد اهواز قرار دارد. از ملحقات این تیره‌اند:

۱- بیت شویرع به ریش سفیدی زایر سعد، ساکن کوی ابوذر سوسنگرد.

۲- بیت نهیر.

جمعیت این قسمت از زبیدات اکنون بیش از ۴۰۰ مرد بالغ، و دارای پرچمی سفیدند که بر روی آن با رنگ سبز نام "طایفه زبیدات بیت مساعد" را نوشته‌اند.

۲- زبیدات بیت سعدون، که حاج علی فرزند زغیرون و حاج زکی فرزند سعدون ریش سفیدان آن هستند. و در قریه کوت سید نعیم مساکن و آب و گل دارند. این تیره نیز دارای بیرقی سفید رنگ است اما بدین معنی نمی‌باشد که از بیت مساعد مستقل و جدا هستند. بلکه در مسائل عشایری، بویژه فصل عشایری، مشترکند.

۳- سواعد، متشکل از:

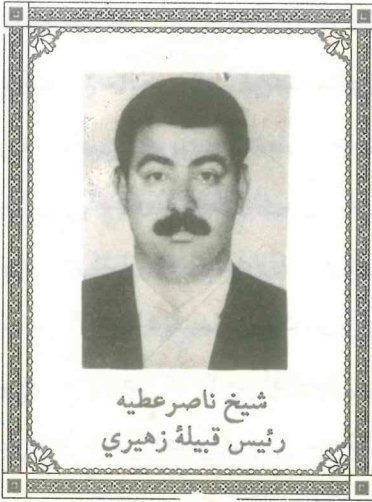
۱- بیت چولان و برادران، ۲- بیت حسین و برادران. اینان از نظر اصل و نسب به سواعد بیت زامل، رؤسای تیره سواعد (بیت زامل) می‌رسند. مثلاً حسین برای متصل کردن خود با بیت موسی، رؤسای بیت زامل گفت: «من حسین بن ثامر بن عطیه

بن حسین بن علی بن نخش بن جنزیل بن موسی هستم.» ایشان افزود که چولان نیز از خویشان نزدیک من است. همچنین گفت: « صعول و بیت عبدالسید بن جنزیل برادران بیت موسی یا بیت زامل رؤسای سواعد هستند. اینان با توجه به این که سواعد و زبیدات هر دو در اصل دارای جدّ اعلای واحدی بوده‌اند، با آنها متحد شدند. و اکنون طایفه واحدی را تشکیل می‌دهند.»

۴ - بیت چنانی، بنا به گفته زایر سعد زبیدی، اهل عمودوگعود یعنی دارای استقلال، مُضیف و ریاست بر قوم و خویش خود هستند. بعد از وفات " وارس " پسر چنانی، اکنون سدخان فرزند فارس به جای او به سرپرستی آن بیت رسیده است. محلّ سکونت این تیره در قریه سید علی طالقانی، کوت سید نعیم و شهرک جلیزی است و در آن روستاها صاحب نسق زراعی می‌باشند. این بیت نیز دارای پرچم عشیره‌ای به نام خود هستند.

۵ - بیت اردینی، سرپرستی این تیره یا بهتر است بگوییم طایفه، صرصر فرزند " ردینی " به عهده دارد. محلّ سکونت این طایفه در شهرکهای نواحی شهرستان دزفول واقع است. این طایفه مانند بیت چنانی در بازوبستن گره فصل و پایان دادن فاتحه‌ها و داشتن بیرق خاص مستقل هستند، و از هیچ طایفه یا قبیله دیگری تبعیت ندارند. در فصل عشایری تنها بر افراد خود تکیه دارند و تابعیتی نسبت به عشایر زبیدی دیگر ندارند. عدّه مردان آنها که در فصل شرکت دارند، بیش از هشتصد نفرند. بیت عدوبی یکی از تیره‌های این طایفه است. کار و کسب این طایفه اغلب از راه گله‌داری تأمین می‌گردد، و بیشتر آنها دارای گاو، گوسفند و یا گاو میش هستند.

۶ - زبیدات رامهرمز، این طایفه از آل اردینی از قبیله دلیم می‌باشند. در جلد سوم کتاب عشایر عراق هم نسبت آنها به دلیم داده شده است. اما این که آیا با بیت اردینی ساکن دزفول نسبتی دارند یا خیر؟ امری است که هنوز دانسته نشده است.



شيخ ناصر عطيه
رئيس قبيلة زهيرى



حاج جعفر زهيرى



حاج نعيم حاج حنتوش "زهيرى"



حاج زاهد عبدالله زهيرى
آل تويه

۷- زهیریه

در کتاب "عشایر عراق" نوشته عزاوی، جلد ۴، به نقل از "سیاحتنامه حدود" درباره زهیریه مطالبی به عربی نوشته شده است که ترجمه آن چنین است: «و آنها در عداد اجود به شمار می آیند و صاحبان گله بوده، و وضع اقتصادیشان ضعیف است. بین شامیه و جزیره در حرکتند. عطشان فرزند ضویف و حسین بن بطی، از رؤسای آنان هستند. اصل و نسبشان از عشایر قیسیه است، و با اجود در جدّ واحدی متصل می شوند». همین منبع در ص ۲۰۷ می افزاید:

«زهیریه از جیس (قیس)، و رئیس آنها صیهود بن علی ثوینی، که پدرش هم رئیس آنها بوده است؛ در مهرت (ناحیه کنعان) و سیسبانه و قنبر در اطراف مندلی سکونت دارند، و با کرخیه و سکوک متحدند. تسمیه بین آنان و زهیریه از اجود مشترک است و ظاهراً از آنها هستند. دوری و بُعد مسافت بین آنها، باعث تفاوت بین تیره های (افخاذ) آنان گردیده است. تیره های آنها شامل البوگران، صولاغ، بدیرات، مغیلات و عرین است».

"سراوستن لایارد" که در طول سالهای ۱۸۴۰-۱۸۴۲ م. در خوزستان اقامت داشته است، هنگام برشمردن قبایل بنی لام پراکنده در خوزستان، از "زهیرج" نیز نام برده است. اما به نظر می رسد از آن جایی که او بدرستی الفاظ عربی را نمی دانسته است، احتمالاً منظورش همان "زهیریه" بوده است.^۱

در تقریر "سری عشایر و سیاست بریتانیا در عراق" می خوانیم:

زهیریه در مهرت، و در منطقه بین ابی کانگر و مندلی سکونت داشته و "علی ثوینی" و "جباره جواد" رؤسای آنان بوده اند. اصل آنها از قیس و کارشان کشاورزی و بزرگترین تیره عشیره اند.^۲

۱- سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان، ترجمه مهرب امیری، ص ۹۳.

۲- تقریر سری لدائرة الاستخبارات البریطانیة عن العشائر والسیاسة، ترجمه دکتر عبدالجلیل طاهر، ص ۲۱۳.

زهیریه ایران، از قرن‌ها پیش در خوزستان ساکن بوده و در زمرهٔ عشایر بومی این استان به شمار می‌آیند. بعضی اظهار عقیده کرده‌اند که زهیریه در قرن اوّل هجری به ایران آمده و برخی از آنان در استان خراسان، از جمله، بیرجند سکونت دارند.

مهمترین نواحی محل سکونت فعلی زهیریه خوزستان، عبارتند از: خِرّان بین بند قیری و شوشتر، اهواز، دشت آزادگان، حسینیات، صالح آباد (اندیمشک) شوش، شوشتر، دزفول، عمله تیمور، آبادان، خرمشهر، شادگان، و غیره است.

جمعیت مردان بالغ این قبیله بیش از سیزده هزار نفر است. بزرگترین عشایر زهیریه عبارتند از: البصری، سودان و الگمر. هریک از عشایر مزبور و زیرتیره‌های آنها را بدین شرح در ذیل می‌آوریم:

الف - البصری

نام این طایفه از مؤسس آن گرفته شده است. محلّ سکونت بسیاری از وابستگان آن در منطقهٔ "مجرزی"، بین خرمشهر و آبادان واقع است. دارای املاک و باغهای بسیاری بوده و به کار کشاورزی و باغداری اشتغال دارند. بعضی از آنها در ادارات و مؤسسات دولتی به کار مشغولند.

رئیس البصری بعد از مرحوم حاج جابر، فرزندش ناصر زهیری است که جوانی مطلع و دوستدار انقلاب شکوهمند اسلامی بوده، و در طول جنگ تحمیلی به مدت هفت سال در لباس مقدّس پاسداری در جبهه‌های جنگ حضور فعال داشته است. نامبرده از شاعران خوزستان است و دارای اشعار زیادی در مرثیه، مدح و ستایش پیامبر و ائمه و رهبرانقلاب و مؤسس جمهوری اسلامی و... می‌باشد.

از جمله اشعار او "مّوال" و "ابوذیه" است که در خطاب به حضرت قائم (عج) سروده شده است. به علّت اشتها ارتباط عمیق مردم خوزستان و قبیلهٔ زهیری به مذهب حقّهٔ جعفری، در این جا نقل می‌شود:

الف: مَوَال

۱ - یابن الحسن شسبب رب العرش ماهرک هالغافله من مشت های الحرم ماهرک
 و آلی یحبکم نجی طول العمر ماهرک ومخدرات النبی گطعن افجوج الدّوا
 واحسین ناده الاخت شوفی الجروحی دوا نادت یخویه الفحل نارابضمیری دوا
 ایحضرون کل موزمه یوم الوغی ماهرک

ب: ابوذیه

- ۲ - یابن العسکری ربک مهالاک حرم نوت علی الکوفه مهالاک
 الیحبکم سیدی واللّه مهالاک والمبغض تظل ناره سریه
 مهمترین فروع و تیره های طایفه بصری و تعداد مردان بالغ آنها و نیز نام ریش سفیدان آنها براساس تحقیق محلی عبارتند از:
- ۱ - آل اشعیب، ۲۵۰ نفر، به ریش سفیدی حاج خلف شعیب.
 - ۲ - الخمیس، ۲۰۰ نفر، به ریش سفیدی جابر صیوان.
 - ۳ - آل مطلبگ، ۴۰۰ نفر، به ریش سفیدی جابر صیوان.
 - ۴ - المرشد، ۳۰۰ نفر، به ریش سفیدی شافی نعمه.
 - ۵ - آل ثویجب، ۲۰۰ نفر، به ریش سفیدی شافی نعمه.
 - ۶ - آل حسن، ۴۰۰ نفر، به ریش سفیدی حاج کاظم و عروید.
 - ۷ - آل صناع، ۴۰۰ نفر، به ریش سفیدی حاج کاظم و ملاموسی.
 - ۸ - آل شمخی، ۳۵۰ نفر، به ریش سفیدی حاج فلیح حاج حسن.
 - ۹ - آل خویطر، ۲۰۰ نفر، به ریش سفیدی حاج فلیح، و به دوزیرتیره تقسیم می شوند که به نامهای خشان و آل شقینی معروف هستند. و در مجموع، ۳۰۰ نفرند. ریاست آنها با عباس، فرزند ابریسم و حاج عواد است.
 - ۱۰ - بیت شاطی و زیرتیره های آن به ترتیب ذیل است:
- ۱ - بیت سحیله، ۴۰۰ مرد، به ریش سفیدی حاج جابر، فرزند خضیر و محل سکونت

آنها در شبیشه و بس واقع است.

۲- بیت اصبحی، ۳۰۰ مرد، به ریاست حاج عبد فرزند حاج خضر، که اکنون تیره‌ای از طایفه تویراث بنی طرف شمرده می‌شوند.

۳- بیت سموم، ۳۰۰ مرد، به ریش سفیدی حاج عبدالکریم جیش، و ساکن ملاحیه اهوازند.

۴- بیت حنتوش الهاشم، مشهور به بیت روضه، آنها نیز در عداد طوایف بیت شرهان از تیره بیت سعید بنی طرف به حساب می‌آیند. و بنا بر گفته برادران ناصر و عبدالامیر زهیری، از اصل زهیری، و تعداد آنها ۳۶۰ مرد است.

۵- بیت عبدالحسن سحیله، به ریاست حاج غلام، و ساکن سفحه جراحی.

۶- بیت اجویسم در شبیشه و بس به ریاست ناصر جویسم، و تعداد آنها ۴۰۰ نفر است.

۷- بیت عبید، ۴۰۰ مرد، به ریاست حاج زایر فرزند عبید، و محل سکونت آنها در منطقه زهیریه بین حویزه و یزدنو بوده و برادران آنها، یعنی بیت عکبر به عنوان فرعی از طایفه دحیمی در شطّ عباس وام الدبس اقامت دارند.

۸- بیت مساعد، در عداد مزرعه و در ابوحمیظه سوسنگرد ساکن، و تعداد مردان آنها ۴۰۰ نفر، و ریش سفید آنها علی، فرزند سعد است.

۹- آل سعد، برادران آل مطلبگ و تعدادشان ۳۰۰ مرد، به ریاست عبدالحسن فرزند فضا.

۱۰- آل عئیه ۲۵۰ مرد، به ریاست ملاجرّاح، و از برادران آل مطلبگ نیز هستند.

کلیه تیره‌های طایفه بصری با هم متحد بوده، و فصل عشایری و بیرق طایفه‌ای واحدی دارند. بازویستن گره فصل عشایری و ختم فاتحه مردگان آنها توسط رئیس کل، یعنی ناصر زهیری، که نمونه اشعارش در فوق نقل گردید، تحقق می‌یابد.

ب - طایفه سودان زهیری

محل سکونت این طایفه در "خران" بین اهواز و مسجد سلیمان قرار دارد. و تیره‌های

معروف آن شامل:

- ۱- تایات، ۲۵۰ مرد، به سرپرستی حاج عبدالنّبی، فرزند عبدالحسن.
 - ۲- براغشه، ۲۷۰ مرد، که به سرپرستی حاج غضبان عبدالسید و فرزندش فاخر حاج غضبان است.
 - ۳- حلابسه، ۲۸۰ مرد، به سرپرستی حاج جلیل، فرزند عبید.
 - ۴- آل کراوی، ۳۰۰ مرد، به سرپرستی حاج علوان.
 - ۵- بیت حاج جارالله، ۵۵۰ مرد، به سرپرستی حاج جارالله.
 - ۶- بیت گطوش، ۳۰۰ مرد، به سرپرستی حاج گطوش و محلّ سکونت آنها درگتوند شوستر است.
 - ۷- بیت دیچان، ۲۳۰ مرد، به سرپرستی حاج خلف غویض.
 - ۸- آل اردینی، ساکن عبدالخان معروف به بیت عدای، از فرزندان عبدالخان که به گفته‌ای منطقه به نام او نامگذاری شده و سرپرستی آنها با حاج جبار است.
 - ۹- بیت الطیف، ۱۳۰ مرد، و صالح فرزند محیی سرپرست آنهاست.
 - ۱۰- بیت عبید، ۱۸۰ مرد، به سرپرستی حاج مطرگطافه.
 - ۱۱- بیت حوار، ۲۰۰ مرد، به سرپرستی کاظم فرزندفعیل، در منطقه کارخانه قند اهواز سکونت دارند.
 - ۱۲- بیت مشچی، ۲۰۰، مرد به سرپرستی محمد هویش.
 - ۱۳- بیت برهان، ۲۰۰ مرد، به سرپرستی حاج سبهان (اهواز).
 - ۱۴- بیت تامول، ۲۷۰ مرد، که سرپرستی آنها پس از مرحوم حتوش، به عهدۀ فرزندش حاج نعیم محوّل شده، و در اهواز ساکنند.
 - ۱۵- بیت محمد زئید، به تعداد ۱۵۰۰ مرد، درشوش و اطراف آن ساکنند.
 - ۱۶- بیت تقی، در دشت عباس، به سرپرستی حاج حسین تقی ساکنند.
- تیره‌های طایفه سوادان که دارای بیرق عشیره هستند عبارتند از:

۱- بیت مشحیی و بیت تامول، ۲- بیت حوار، ۳- بیت الطیف، ۴- بقیه تیره‌ها دارای بیرق واحدی هستند.

ج - الگمر

سومین طایفه بزرگ قبیله زهیریه "الگمر" نام دارد. ریاست این طایفه در دست محمد ابوشلهه است، و معروفترین تیره‌های آن عبارتند از:

۱- بیت باوی، ۴۵۰ مرد، به سرپرستی حاج هرمزدر شوه روبه‌روی شهرک سمیه زندگی می‌کنند.

۲- بیت ذویب، ۴۰۰ مرد، به ریاست حاج فلک در شوه.

۳- بیت خمّاط، ۳۰۰ مرد، به ریاست خمّاط.

۴- بیت اسهیم، ۱۳۰۰ مرد، در منطقه "الگصر" در همسایگی طایفه خمیس، به سرپرستی علوان سهیم اداره می‌شوند.

۵- بیت ارحیمه، ۲۰۰ مرد، به سرپرستی حاج علوان، فرزند رحیم در اهواز اقامت دارند.

۶- بیت تویه، ۸۰۰ مرد، ساکن ندیین، به سرپرستی حاج زاهد عبدالله.

۷- بیت مزبان ابوطیخ، ۴۰۰ مرد، به سرپرستی سلطان مزبان.

۸- بیت مطرود، ۲۰۰ مرد، به سرپرستی زیدان مطرود.

۹- بیت مشیلش، ۷۰۰ مرد، به سرپرستی حاج جعفر، فرزند حسب.

۱۰- البوزنبور، که در عداد خنافره بنی‌کعب به شمار می‌آمدند، از قبیله زهیریه بوده و بدان ملحق شده‌اند.

بعضی از تیره‌های طوایف زهیری به علت پراکندگی در عداد طوایف و قبایل دیگر درآمده‌اند. بعضی از آنها در هنگام مطالعه شرفاء، دحیمی، بنی‌کعب نام برده شده‌اند. بنابر تحقیق از بزرگان زهیریه، از اصل و نسب زهیریه‌اند.

شمار زیادی از مردم زهیری دارای استعداد شاعری بوده و در انواع مختلف

شعر دارای سروده‌هایی هستند. از جمله آنها:

- ۱- ملا جراح فرزند عطار، ۲- عبدالحسن حاج جعفر، ۳- رزاق فرزند کاظم،
- ۴- ملا موسی فرزند طبگ، ۵- حاج حبیب فرزند حاج علی، ۶- جلیل فرزند وثج،
- ۷- ملا جابر حنتوش، ۸- عبدالامیر فرزند حاج غلامعلی زهیری.



شیخ حمید خلف زاده
رئیس تیره عواجه سواری



دعیر مزبانی نصر



مرحوم حاج جبارفهد
سواری البوناهی



فرعون سواری



حاج علی نصیری

۸ - سواری Savarey

در "سفرنامه خوزستان" از سواری منشرح به عنوان یکی از طوایف حویزه نام برده شده است که بیست سال قبل از مسافرت نجم‌الملک به حویزه، در اثر شکسته شدن سد ناصری و کور شدن کرخه حویزه، به عماره کوچ کرده‌اند. همچنین از بیست نفر کپرنشینان سواری در بستان یاد کرده است. سواری تا قبل از خشک شدن رودخانه حویزه، حدود چهار صد خانوار بوده‌اند.

اکنون سواری درحدّ یک قبیله بزرگ، متشکل از سه تیره بیت عواجه، بیت نصّر و البونا‌هی بوده و غالباً در روستاهای مرزی دشت آزادگان مثل رفیع، عمه، مچریه، کصّر، بزگه، بُرّص و دبیه از توابع بخشهای حویزه و بستان، متمرکزند. وهرتیره شامل چندین طایفه است. ماهریک از طوایف تیره‌های مزبور را در این جا توضیح می‌دهیم:

الف - سواری بیت عواجه

بیشتر در مچریه، عمه و برگه و غیره اقامت دارند و به تیره‌ها یا طوایف زیر تقسیم

می‌شود:

۱ - بیت میچمان، بیت ریاست تیره است و اکنون شیخ حمید فرزند خلف در سَمَت ریاست عشایر بیت عواجه، کارهای عشایری این تیره را به عهده دارد.

۲ - بیت اُمَنگایه Amnagaieh، شامل: ۱ - بیت جباره عُمید ۲ - بیت شقاتی. دو بیت فوق در اصل از جدّ اغلای واحدی بوده‌اند. طوایف دیگر این تیره به قرار ذیل است:

الف - نفاضات Nafazat، به گفته‌ای این طایفه، قدیمی‌ترین طایفه تیره عواجه بوده است. گفته می‌شود که اصل و نسب این طایفه به آل ابراهیم می‌رسد. ولی این گفته شفاهی، غیر مستند و جنبه اثبات شده ندارد. اما اگر این گفته صحیح باشد، باید گفت که آنها از بنی مالک و از اعقاب مالک اشتر صحابی جلیل نیستند. بلکه به شَمَر نَسَب می‌رسانند برای این که به نتیجه مطمئن تری برسیم، به سراغ منابع و مآخذ می‌رویم: "عباس عزّای" آل ابراهیم را از بنی مالک دانسته و افزوده است که نسبت دادن آنها

به مالک اشتر صحابی معروف و جلیل، درست نمی باشد. او به نقل از قزوینی آورده است که آنها از معادی عراق و به گفته "صفوانی" از عبده Abadaho شمر می باشند. بعضی از سؤال شدگان اظهار عقیده کرده اند که اصل و نسب نفاضات از منتفج Montafej است. اصل منتفق از نام منتفق بن عامر بن عقیل بن کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه گرفته شده است.

عشایر منتفق من حیث المجموع عدنانی هستند. از قدیم الایام در عراق ساکنی داشته اند، به توالی به آن وارد شده و بتدریج تکامل یافته اند. با توجه به قدرت و کثرت جمعیت آنها یکی از استانهای عراق "المنتفق" نامیده شده و علاوه بر آن عشایر ساکن در بصره، عماره، دیوانیه، و سایر شهرهای مجاور در عدادشان به شمار می آمدند. به همین جهت بیگانگان و ناآگاهان بدون توجه و مطالعه در سلسله اصل و نسب، عشایر ساکن در محدوده منتفق را جزو آنها شمرده اند.

صاحب "سیاحتنامه حدود"، منتفق را مخلوط به عشایری دانسته است که از آنها نیست. "سفرنامه خوزستان" نوشته "نجم الملک" در ص ۹۹، می نویسد: "منتفق در آن زمان (۱۲۹۹ هجری قمری) در ایران به دوتیره بزرگ و هرتیره به چند طایفه، تقسیم می شدند. به قرار زیر:

۱ - بنی مالک مرکب از: بنی نهد، فضیله، بنی اسکین و حمودی و شیخ مسیح رئیس آنها بوده است.

۲ - بنی تمیم شامل: سلیمان، عیایشه، غزلی، غزیوی و به ریاست شخصی به نام بنیان بود.

تیره های نفاضات به نام "اخوت منوه" خودستایی می کنند. رئیس آنها عبدالواحد فرزند حاج کاظم است. و عبارتند از:

۱ - بیت حمدان، ۲ - بیت حیتته Hotitah، ۳ - بیت سنگور، ۴ - آل حسن Alhesan. در زیر

هر یک از این تیره ها را توضیح می دهیم:

۱ - بیت حمدان، سرپرست آن شیخ وهّاب، فرزند شیخ عبّاس فرزند حاج حسین از روحانیون محترم است، و مسلماً با توجه به این که از احکام دین حنیف آگاه است، مسائل و اختلافات را با توجه به ارزشهای اسلامی حل و فصل می نماید. این تیره مانند یک طایفه مستقل امور عشایری خود را توسط شیخ وهّاب انجام می دهد.

۲ - بیت حُئیته، بزرگ این تیره حاج چاسب حاج لفته است.

۳ - آل سنگور، بیت ریاست کل طایفه نفاضات با این تیره است. محل سکونت آن در قریه کصر Kasor از توابع بخش بستان است.

۴ - بیت حَسَن (به کسر حاء و فتح سین)، بزرگ این تیره حاج علی فرزند خلف می باشد.
ب - طایفه ثعالب (Saaleb)، مسکن و نسق زراعی این طایفه در قریه کَصْر است. خودستایی این طایفه به نام "أَخَوْتُ عَلِيّه"، و در این مورد با طوایف قبیلۀ بنی طرف مشترک است. به استثنای نفاضات "اخوت مَنُوّه" و ثعالب که به نام "اخوت علیّه" بزرگ منشی می کنند، بقیه طوایف سواری "أَخَوْتُ أَحْيَاصه" هستند.

تیره های طایفه ثعالب وزیر تیره های آنها به ترتیب زیر است:

۱ - بیت یاگوت (بیت یاقوت)، ریش سفید و بزرگ این تیره لفته حاج کریم نام دارد و دارای زیر تیره های:

۱ - بیت سرحان، ۲ - بیت مَلّاحسن که محمّد زایر محسن از آن است.

۲ - دبوسات Debusat، دارای چهار زیر تیره است:

۱ - ابو عصمان، به ریش سفیدی زایر بخور، پسر فلیح.

۲ - بیت دیوان، به ریش سفیدی جاسم یهودی.

۳ - آل خلیفه، رحمه فرزند یوسف از پیران آن است.

۴ - آل عَطِيّه، حاج درباش حاج حسون.

ج - طایفه گراف (Geraf)، در روستاهای عمّه، بُرّص و بُرّگه بین رفیع، مچریه، کصروه و هور زندگی می کنند. قریه گَبّان یا قَبّان محلی که بنی طُرّف و سودان در آن سکونت داشتند

وبعدها در اثر خشک شدن نهر آن ونیز بیماری طاعون ان را ترک کرده‌اند، بین عمه ورفیع واقع است. گراف به سه تیره اصلی تقسیم می‌شوند، به قرار زیر:

۱- بیت دخیل، ریاست عامه به شمار می‌رود. پس از مرحوم سالم دخیل، فرزندش مرحوم محمد، و اکنون برادر او منصور جانشین اوست.

۲- بیت شویع Woviaa که از شایع سواد و وابستگان ترکیب می‌یابد.

۳- بیت لفته فرادی، ریش سفید این بیت محمد پسر عبید نام دارد.

د- دبآت Dabot، این طایفه نیز با طایفه گراف در عمه و برگه زندگی می‌کند. قریه عمه از نظر تقسیمات جغرافیائی جزء بخش حویزه شمرده می‌شود و تا سال ۱۳۴۲ شمسی، دارای سکنه زیاد و یک پاسگاه ژاندارمری و دبستان شش کلاسه ابتدائی، و با جمعیتی در حدود ۸۰۰ نفر بوده است. بتدریج با کور شدن رودخانه آن بیشتر سکنه از آن جا کوچ کرده‌اند تیره‌های این طایفه عبارتند از:

۱- بیت جنزیل، بیت ریاست دبآت و پس از خضیر جنزیل، اکنون پسرش عاشور به جای او قرار دارد.

۲- بیت تویلی، منان تویلی بزرگ این تیره است.

۳- بیت یوسف، نعمه پسر یوسف بزرگ آن است.

ه- طایفه بیت حیدر، در مچریه واقع در شمال عمه و جنوب دفا بوده و از نظر تقسیمات اداری به جز آموزش و پرورش، تابع بخش بستان است. نهر مچریه پس از مهاجرت مردم در اثر جنگ تحمیلی، پراز گل و لای شده و مانند نهر عمه کور شده است. اگر اقدامی جهت حفر و تنقیه دو رود مذکور به عمل نیاید، بازگشت مردم این روستاها با مشکل روبه‌رو خواهد شد. سرپرست این طایفه "غالب" فرزند "لذید" نام دارد. تیره‌های این طایفه عبارتند:

۱- بیت وهیم Bietvahiem، لعیبی پسر حسین وهیم ریش سفیدان این بیت هستند.

۲- بیت آجلو Ajlave، خلف پسر جلاو ریش سفید آن است.

۳- بیت اسهیل Ashil، جعفر پسر سهیل.

و - بیت فرج یا بیت قجیری، محلّ اقامت این طایفه در مچریه است. این طایفه به دو تیره مهمّ منقسم است.

۱ - بیت قجیری، بیت ریاست طایفه، و ریاست آن بامرحوم زایرنجم قجیری بود، که به امانتداری، مهمان‌نوازی، خیرخواهی و نمازخوانی در بین آشنایان معروف بود. "علی ساریه" در کتاب "نفحات ساریه" در رثای او قصیده‌ای در ۲۷ بیت سروده است. و در آن مرحوم را به صفات نیک و متعالی وصف کرده است. از جمله:

الک وگفہ بعد بایام الشّداد من سمعت اهل العلم صاحت جهاد
دافعت عن العقیده و البلاد والک بالمنجور موقف ملتزم

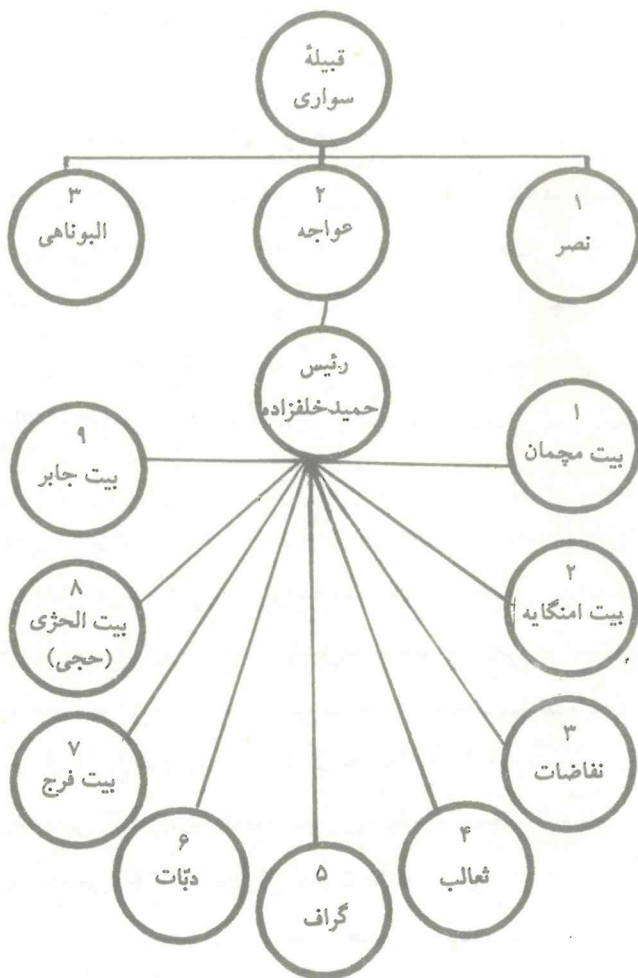
از دو بیت فوق آشکار است که نجم با عشیره اش در جنگ جهاد عشایر علیه انگلیس مشارکت داشته بود. بعد از او برادرش جُبر، و اکنون عبدالله پسر جبر سمت بزرگی این طایفه را به عهده دارد.

۲ - بیت رحیمه، ریش سفید این بیت سعید فرج، یکی از افسران راهنمایی و رانندگی اهوازی می باشد.

ز - بیت الحژی (حاجی) (biet, Elhejy)، که بدان بیت "أصویدج" هم می گفتند. در آن زمان گویا صویدج در این بیت معروف بود، بدین جهت به نام او خوانده می شد. بعضی گفته اند که بیت الحجی در حقیقت بقایای سواری منشرح است که پس از خشک شدن کرخه قدیمی به عراق مهاجرت کردند و بنابه نوشته نجم الملک در سفرنامه خوزستان، حدود ۴۰۰ خانوار بوده اند بزرگ این طایفه اکنون رسول پسر کاظم غانم می باشد.

ح - بیت جابر، آخرین طایفه بیت عواجه است. گفته اند که این بیت در اصل از طایفه آلبوغربا بوده است. طایفه مزبور از قدیم در نواحی حویزه می زیسته است. ولی مانند سواری منشرح در اثر بی آبی متفرق شدند. بنابراین بیت جابراز عشایر عواجه است. بزرگ آن مرحوم حاج خلف ایرانی بود. دکتر غلامرضا ایرانی، پزشک و جراح شهر اهواز،

از این طایفه است. بعضی معتقدند که البوغریا با طوایف عچرش از اصل عباده و عدنانی هستند.



ب - البوناهی

غالباً در روستای دبیه، از روستاهای تابع غرب بستان سکونت و نسق زراعی داشته‌اند. اکنون در اثر جنگ تحمیلی در مناطق مختلفی از خوزستان، بویژه دراهواز، اقامت دارند. مهم‌ترین تیره‌های آن (طوایف) عبارتند از:

- ۱ - آل سباهی Ale Sabahi ، بیت ریاست عامه تیره البوناهی است و گره فصل در دست آنها بوده است. زیرتیره‌های آن عبارتند از:
- ۱ - بیت ناهی، رؤسای تیره البوناهی هستند. کسانی که بنابر تحقیق به شیخی رسیده‌اند به ترتیب زیر می‌باشند:

الف - ناهی، که نام تمام سواری البوناهی از نام او اخذ شده است. به نظر می‌رسد که او اولین مؤسس و یا لا اقل مستقل‌کننده این تیره از سواری بیت نصر بوده است. دو تیره بیت نصر و البوناهی در اصل دارای جدّ اعلای واحدی از اصل آل فتله بوده‌اند. ناهی و نصر بنا به قولی برادر، و بنا بر عقیده‌ای دیگر، پسر عمویا قوم و خویش بسیار نزدیکی بوده‌اند. در زمان حکومت عثمانی از آل فتله جدا شده و به اراضی خَسَف Xasef و معلایه Maalaiah مهاجرت کرده بودند. در جنگ علیه عثمانی به هنگام اشغال عراق شرکت نموده، و کشتی فرمانده قشون آن دولت را غرق کرده بودند. حدود یکصد و پنجاه سال پیش، پس از دو بیست سال زندگی در معلایه به ایران مهاجرت کردند. ابتدا بیت نصر در شط علی، از قرای حویزه، و البوناهی در حدود چذابه در شمال غرب چذابه، که به "داراشیاع" فرزند حسین رئیس قبیله سواعدمعروف است، ساکن شدند. آنگاه بنابه خواست مولی، بیت نصر و بنی‌ساله باهم متحد شدند و ساکنان گبان را، که مردمی از سودان و بنی‌طرف بودند، از آن جا خارج نموده به جای آنها نشستند^۱. از قلعه‌های قدیمی آن قوم، که طایفه سواری آنها را از آن جا رانده‌اند، هنوز هم آثاری باقی مانده، که بعضی آنها رابه عچرش نسبت داده‌اند. این آثار در روستای جِسْجَه در غرب رفیع واقع شده‌اند. بعد از این جنگ خانواده مزبان رؤسای بیت نصر در مُصفا

۱ - گفته میشود که در آن زمان طوایف عچرش در آن نواحی بودند نه سودان و بنی‌طرف.

در جنوب رفیع و در همسایگی بنی سالد باقی ماند.

ب - بیت حمد و ج - بیت حسین.

ناگفته نماند که از بیت ناهی نیز دو زیر تیره به نام بیت اجباره به ریش سفیدی جباره محمّد و بیت صَبَّار بوجود آمده‌اند.

۲ - شغائب Waganeb، آل شغنب تیره‌ای از قبیلۀ ابو محمّد است. ولی از آن جایی که زایر لفته جد شغانب با زنی از شغانب ازدواج کرده بود و پس از مهاجرت قوم و خویش آن زن، اوهم با آنها به ایران آمد و در شمال خرابه از توابع بستان سکونت نمود، خاندان او به نام فامیل مادرشان ملقب شدند. اکنون در نهر عوّج عراق و به ریاست سلمان پسر حسان زندگی می‌کنند.

۳ - البوریهی، این طایفه به نام جدشان "بریّهی Barehi" خوانده شده‌اند. آورده‌اند که جدّ این طایفه دوزن داشته است. یکی از آنها از طایفه خود (البوریهی) و دیگری از بیت نَصْر بود. به همین جهت اعقاب او با توجه به فامیل مادرانشان، به دو تیره تقسیم شده‌اند: ۱ - البوریهی البوناهی، ۲ - البوریهی بیت نَصْر.

بزرگ تیره‌اول قبلاً طعمه پسر قدیر و اکنون قاسم فرزند خریط است که به جای او قرار دارد. اما سرپرست البوناهی بیت نصر، قاسم فرزند علیوی و عزیزنویهی می‌باشند. بعد از قاسم خریط مسئولیت البوریهی البوناهی، به حاج علی فرزند صدّام رسید. او از کوچکی یعنی از زمان احمدزاده در سال ۱۳۱۷ تا کنون سرپرستی تیره مذکور را به عهده دارد.

۴ - آل حسین یا بیت حسین، به نام جدشان خوانده می‌شوند. اکنون دو تیره‌اند:

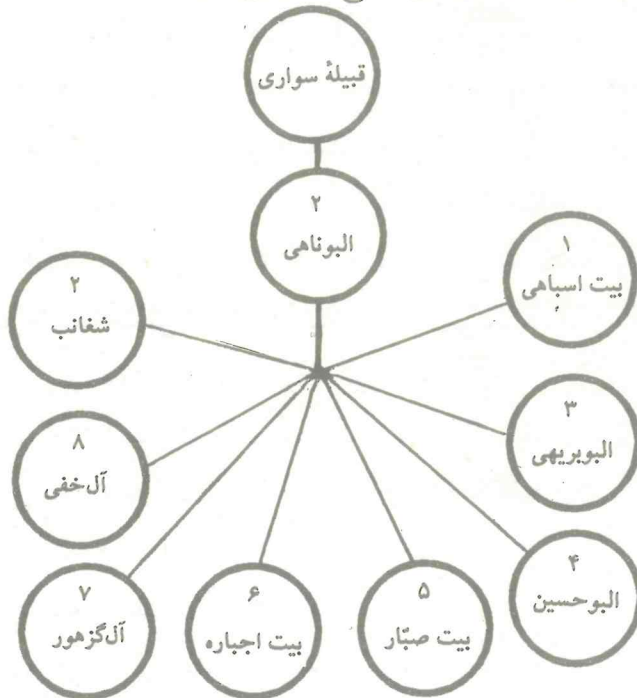
۱ - بیت حسن مشیهد Mewehed، ۲ - بیت جَبَّار فَهْد.

پس از سال ۱۳۲۰، دولت حسن مشیهد را به عنوان مباشر عشیره خود تعیین کرد، و اراضی مازاد دبیّه را به عنوان معیشت او قرارداد. گفته می‌شود که علّت این امر، غَضَب دولت وقت بر رؤسای بنی طرف بود که پس از آن تاریخ مدّت سه سال مالیات را نپرداخته بودند.

۵ - بیت صَبَّار، یکی دیگر از عشایر البوناهی بیت صَبَّار نام دارد، این طایفه به دو تیره

تقسیم شده است:

- ۱ - بیت چلیب Bietcleb، سرپرست این تیره غازی، فرزند جاسم است.
 - ۲ - بیت شرهان عبدالله، بزرگ این بیت شرهان عبدالله از سکنه دبیّه است.
 - ۶ - بیت جباره، این طایفه نیز به دو تیره تقسیم می شود:
 - ۱ - بیت حاج محمد قطان، ۲ - بیت عیسی الراشد. به استثنای حاج محمد قطان که ساکن رفیع است، بقیه در روستای دبیّه مسکن و زمین زراعی دارند. - ۷ - بیت گزهور، از اهالی دبیّه است و سرپرست آن غالی بن عبدالعلی بن عبدالله بن گزهور می باشد.
 - ۸ - بیت خفی، سرپرست آن رحمه نصرخفی است که اکنون در اثر جنگ تحمیلی در شوش زندگی می کند. خانواده حمید شیخ صالح از این تیره می باشد.
- توضیح این که هریک از تیره های فوق در اثر جنگ تحمیلی فصل عشایری و امور دیگر خود را مستقلاً انجام می دهند. اما این نکته قابل ذکر است که هر سه تیره قبیله سواری (نصر - عواجه و البوناهی) دفاع مشترکی دارند.



طوایف تیره البوناهی سواری

ج - تیره بیت نصر

بیت نصر یکی از تیره‌های سه گانه است که در محل خود از شهرت و معروفیت زیادی برخوردار بوده است، و ابابوناهی دارای جداعلای واحدی هستند. (قبلاً گفته شد) آنها از آل فتنه از عشایر بزرگ و معروف دلیم هستند. از قدیم از اصل خود یعنی اعقاب جمعه برادر سبت و خمیس، از غراف کوچ کرده و در اراضی خسیف در ناحیه معلایه اقامت گزیده‌اند. بعضی از قوم و خویشاوندان آنها به ناحیه فوار در استان دیوانیه عراق رفته، و در آن جا مقیم شده‌اند. بعدها رئیس این فرقه به نام شیخ فرعون به کمک دولت بر اراضی ظوالم در ابوشریش و نیز به تدبیر او علیوی بن العمصه بر زمینهای زابیه در هندیه استیلا یافت و آل فتنه ساکن فوار را به آن جا منتقل نمود. از آن تاریخ این اراضی که در مجاورت طوبریج قرار دارد، بنام فتنه هندیه نامیده شد و زابیه هم از تابعین آنها شدند. اگر این گفته که: سواری از آل فتنه، و اینها از دلیم هستند؛ صحیح باشد، در این صورت بنا بر نوشته عباس عزوی، "عشایر عراق"، جلد ۳، ص ۱۰۵، از زید می‌باشند. همین منبع در صفحه بعد در معرفی نسب دلیم می‌نویسد: «این بدرستی که نسب دلیم بنا بر آنچه معروف متواتر است، و مثل آن نسب غزی که آنها هم از طی هستند... اختلاط آنها به عشائر انکار نمی‌شود. ولی اصل و نسب فراموش نمی‌شود. و جمعیت کوچک در عده بزرگ ادغام می‌شود و در غالب بر نسب خود محافظت می‌کند. از ثامر بن مکتوم بن محجوب بن بهیج جد دلیم، خمیس و سبت و جمعه بوجود آمده‌اند.»^۱

مهمترین فروع سواری بیت نصر بترتیب ذیل است:

۱ - آل فضل، پایه و اساس سواری بیت نصر و عمود فقرات این تیره را تشکیل می‌دهند. این تیره به همین دلیل ریاست کل عشایر بیت نصر را بر عهده دارد و از فروع متعددی تشکیل می‌یابد که آنها را در زیر می‌آوریم:

۱ - بیت مزبان، بیت ریاست عموم بیت نصر. کسانی که از آن به شیخی رسیده‌اند

تاکنون عبارتند از:

۱- مزبان، ۲- سلمان مزبان، ۳- بنیان مزبان، ۴- داغرسلیمان، ۵- شنته بنیان، ۶- دعیر
فرزند بنیان که فعلاً سرپرستی تیره بیت نصر برعهده اوست^۱ و باز وبستن گره فصل
عشایری، یعنی "رایت العباس"، و تمامی روابط بیت نصر با قبایل و طوایف دیگر، در
دست اوست. ایشان به علت عدم همکاری با ارتش اشغالگر بعث عراق دستگیر، و
به عراق تبعید شد. در جنگ کویت موفق شد تا از جنگ حکومت بعث رهایی یافته
و به وطن اسلامی بازگردد. بازگشت او باعث خوشحالی عشایر تابع او گردید.

۲- بیت امشالی، شامل درچال، مطلیج و مذخور می شود.

۳- درباش یا بیت لفته إلهدل، و بیت حمید قاطع بلاسم (بیت درچال) نیز از برادران
بیت مزبان، و از اعقاب فضل هستند. بیت عاشور، عمادی و حاج حمدان از آنهایند.

۴- بیت صبئی Biet Sobey، شامل بیت فرادی و بیت جنزیل، و معتمد آنها یاسین نام
دارد. رشگ زامل نیز از ریش سفیدان این بیت است.

۵- بیت عاتی نیز از همان خانواده آل فضل هستند.

۶- بیت اعتیوی، ریش سفید آن حاج مُسَلَّم بن حویچم بن عبدالسید می باشد.

۷- بیت قدیر، سرپرست آن حاج عبدالحسین و شامل:

۱- بیت حاج حسین به ریش سفیدی عطیه حاج حسین، ۲- بیت شمخی (فرج حاج
محمد)، ۳- حاج لعیبی عبدالحسن.

۸- ابو بریهی.

۹- مناصیر متشکل از:

۱- بیت حشف، به سرپرستی نعیمه کرکی، ۲- مطارده، به سرپرستی کریم بدیوی.

۱۰- بیت سرداح، جد آنها علی پسر حمید با عماره جد لویحات با جد بیت نصر به
ایران مهاجرت کرده بودند. زیر تیره های بیت سرداح عبارتند از:

۱- باید توجه کرد که رؤسای این تیره به سه دسته تقسیم شده اند: ۱- بیت مزبان، ۲- بیت چمیان، ۳- بیت داغر.

۱- بیت جوده سوئیل، ۲- بیت آگشیش یا بیت سعد عبدالحسین.
بیت سرداح گویا خود از تیره‌های طایفه غوازی شمرده می‌شوند. بنابر عقیده دیگری که از تحقیق به دست آمد، زیر تیره‌های بیت سرداح بترتیب ذیل است:

۱- البودوه، ۲- البو خویر، ۳- لویحات، ۴- البوسرداح.

۱۱- البو عبدالنبی مشتمل بر:

۱- بیت انصوری (حاج بدر)، به سرپرستی حاج کریم حاج بدر.

۲- بیت زایر نعمه سلمان. به ریش سفیدی راضی رحمه.

۳- بیت رحمه، به ریش سفیدی عبدالزهره پسر رحمه.

۴- بیت شیخ صالح، به ریش سفیدی نعیم شیخ صالح.

۱۲- غوازی شامل:

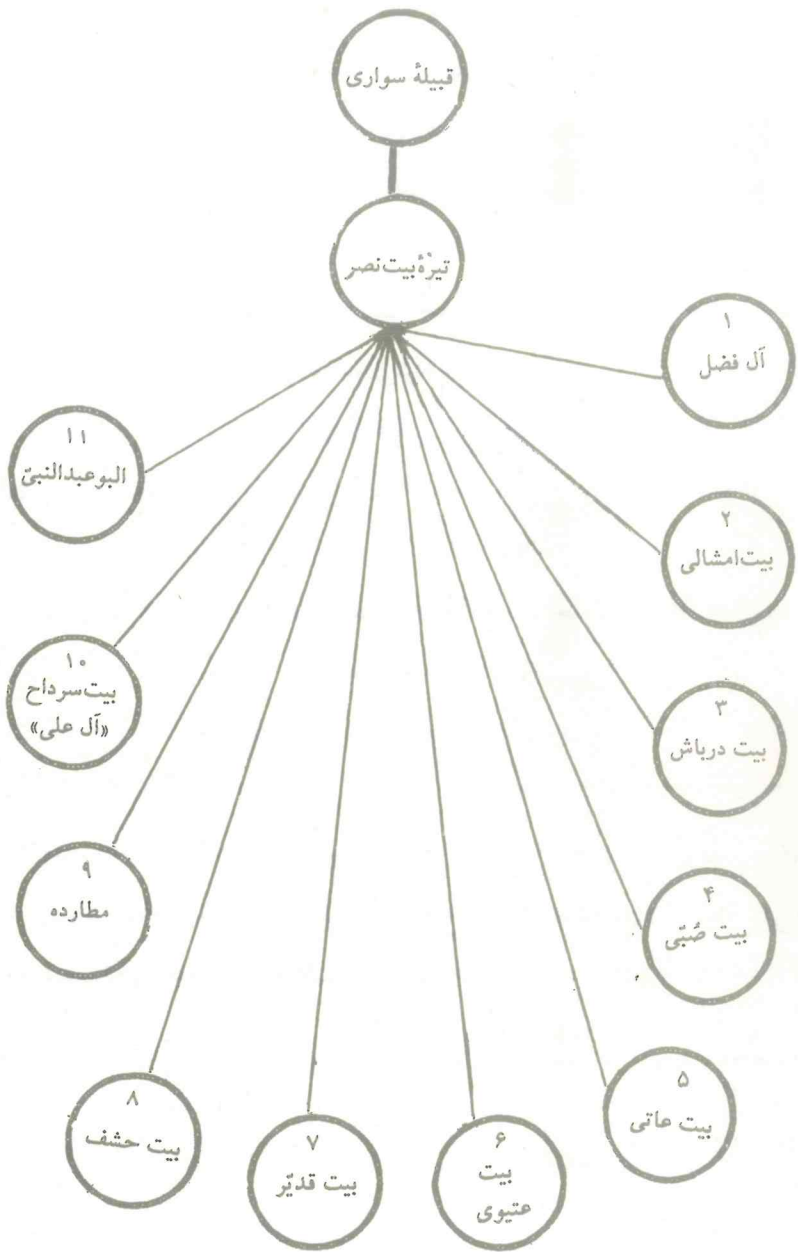
۱- اَلْبَدْوَه، از اصل و نَسَب ساعدی و شامل بیت حمید جَبْرِ، بیت عماره و بیت ثامر می‌شود.

۲- بیت عماره یا همان لویحات، به ریش سفیدی عطیه فرج.

۳- البو خویر، ۴- البوسرداح.^۱

باید افزود که سواری در طول تاریخ خود درخوزستان، همواره در وقایع و حوادث منطقه شرکت داشته‌اند. چون درباره وقایع آنها در هنگام بحث از قبیلۀ بنی طرف اشاره گردید، تکرار آنها در این جا ضرورتی ندارد.

۱- با توجه به این که در تحقیق، نام جامع این تیره‌ها "غوازی" گفته شد، ما هم تکرار کردیم.



طوائف تیره بیت نصر سوري

۹ - ساکیه

این طایفه از عشایری است که از عهد آل مشعشع در حویزه سکونت داشته‌اند. آنان علاوه بر کارهای خرید و فروش، در امور کشاورزی نیز اشتغال دارند. این طایفه از بالاگریوه از تیره زلکی Zalakey، از عشایر لرستان (پیشکوه) و در ردیف طوایف کوچ‌نشین بوده است. این طایفه گرچه اکنون نیز در لرستان زندگی می‌کند، ولی بعضی از تبعه آن به حویزه آمده و متوطن شده‌اند. به نظر می‌رسد که زمان استيطان آنها قرن‌ها پیش صورت گرفته باشد. زیرا "لایارداستاک" در سفر خود به خوزستان که خلال سالهای ۱۸۴۰ - ۱۸۴۲ میلادی صورت گرفته بود، آن را جزو چهار طایفه ساکن حویزه آورده است. "سکنه حویزه" عمدتاً عرب، و به چهار قبیله به شرح زیر تقسیم می‌شود:

"سادات"، "نيس"، "کوتی"، "ساکي".^۱

از نظر رؤسا، ساکیه به دو تیره تقسیم می‌شود و محلیها آنها را بیت شیخ محیسن و بیت شیخ صیهودی نامند. اما از لحاظ تیره‌های طایفه به چهار قسمت به ترتیب ذیل است. الف - دوارجه، بنا بر تحقیق مُستفاد می‌شود که نسب آن از مُجَدَّم کعب شادگان است. ولی بعضی از تیره‌های آن مثل دلفیه Delfiah در عداد تیره‌های کعب کرم‌الله میان آب، محسوب می‌شوند. تیره‌های دوارجه در کعب مُجَدَّم شادگان عبارتند از:

۱ - البوسوادی، ۲ - البوعبدالوالی، ۳ - البوناظر، ۴ - البوعشیره، ۵ - بیت زویر، ۶ - بیت حتوش، ۷ - بیت سَهَر، ۸ - البوحصباو، ۹ - البوکریمی، ۱۰ - بیت حاج یعقوب، ۱۱ - بیت فَریح، ۱۲ - بیت سلمان.

تیره‌های دوارجه ساکیه در حویزه به ترتیب زیر است:

۱ - دِلْفِیَه Delfia یا بیت اِرضیو، عاشوررضیو ریش سفید آن است.

۱ - سیری در قلمرو عشایر بختیاری، گزارشات منتشر نشده سراستن هنری لایارد، ترجمه مهراب امیری. ص ص ۳۲،

۲- بیت غافل، ۳- بیت چیخاو Cexav، ۴- بیت ریحان. رئیس این تیره (دوارجه ساکیه) حاج عبدالرضا فرزند حاج علاوی است.

احتمال می‌رود که دلفیه از دلفان، از عشایر لرستان باشد. اما آنچه معروف است، آنکه آنها کعبی هستند. در عراق آنها را از شمر طوگه می‌دانند، و رئیس آنها فیاض پسر موسی بود!

ب- بیت شیخ علی، که از آنها به نام بیت شیخ محسن رؤسای یکی از دو تیره ساکیه نام برده‌ایم. وزیر تیره‌هایش عبارتند از:

۱- آل صبیح یا بیت محمد صبیح، پس از وفات حاج یمعی پسر برادرش حاج فالج به عنوان معتمد این تیره جانشین او شده است.

۲- بیت ترکی Biet, Torki، زایر عوده معتمد آن می‌باشد.

۳- بواریز Buariz، بدانها بیت گعید هم گفته‌اند و درسوسنگرد، حویزه و اهواز اقامت دارند. ساکنین حویزه را بیت مطرود می‌گویند.

۴- بیت شیخ علی، یعنی رؤسای تیره نخست ساکیه، که پس از وفات شیخ محسن شیخ خضیر به ریاست آن رسید.

تیره دوم طایفه ساکیه نیز از دو زیر تیره به نامهای السبعین و الخمیس ترکیب می‌یابد و ریاست آنها با حاج خزعل فرزند شیخ صیهود می‌باشد. هریک از "السبعین" و "الخمیس" به فروعی تقسیم می‌شوند که در این جا بترتیب یاد می‌شوند.

الخمیس به سرپرستی حاج کاظم سوید و زیر تیره‌هایش مشتمل بر:

۱- بیت امسپین (مُصغَر مسکین) و به آنها بیت حاج عباس نیز می‌گویند. ریش سفید آن حنّش فرزند یلاب نام دارد.

۲- بیت رمیض فرزند علی، طاهر فرزند رمیض معتمد آن است.

۳- بیت حاج عیدی که علاوه بر حویزه، بعضی از آنها در اهواز به سر می‌برند.

دوم - السَّبْعین، بعضی اظهار عقیده کرده‌اند که سلول اوْلِیَّه طایفه ساکیه همین تیره بوده و از فروع زیر تشکیل می‌یابد:

۱ - بیت سُئیل. بیت خلیفه، بیت سُنین و بیت کریم سنبل از آنهایند. ریش سفید این بیت عاشور پسر سُنین نام دارد.

۲ - بیت حاج فوید Hajfuvied راضی حاج فوید ریش سفید آنست.

۳ - بیت خُمیس. به ریش سفیدی حاج غافل.

۴ - بیت وهابی. بنا بر تحقیق از بوالش از قبيله بریبه بوده، و متحد ساکیه‌اند. ریش سفید این بیت محمد پسر سعید است.

۵ - بیت حسین. ریش سفید این بیت حاج محمود فرزند حاج عبدالرضا، معروف به "دزفولی" است. علت این تسمیه این است که مادر عبدالرضا وقتی از زیارت امام رضا (ع) برمی‌گشت، در شهر دزفول او را به دنیا آورد. بدین جهت به او "دزفولی" گفته‌اند. این امر سبب گردید که این لقب را تاکنون حتی دربارهٔ اولاد و نوادگان او به کار برند.

چنانکه محقق شد، طایفه ساکیه حدود ۱۵۰ سال پیش به زبان عربی تکلم می‌کرده‌اند. از این جا نتیجه گرفته می‌شود که باید یا پیش از سال ۱۸۴۲ میلادی به حویزه آمده باشند، و یا این که اصلاً از اول عرب بوده‌اند. ولی عدهٔ کمی از ساکیه نیز به آنها ملحق شده بودند. می‌دانیم که تغییر زبان یک قوم و لهجهٔ آنها مدت زیادی لازم دارد، یعنی باید چند نسل لا اقل بگذرد تا آیندگان آنها بتوانند مسلط به زبان جدید، که همانا زبان عربی است، گردند. باتوجه به این که خمیس، دوارجه و دلفیه ریشه در کعب شادگان، کعب کرم‌الله^۱ و طوایف عرب رامهرمز داشته‌اند، در این صورت قضاوت در این مورد که آنها از طوایف لر هستند، درست به نظر نمی‌آید. حتی آنهایی که از خرّم آباد "لرستان" به حویزه آمده بودند، احتمالاً اصلاً عرب بوده، و در اثر بیلاق و قشلاق و معاشرت با ایل ساکی مخلوط شده بودند. برای استدلال بیشتر جهت اثبات این امر به

۱ - مقدمه‌ای بر طوایف، ایلات و چادر نشینان ایران، ایرج افشار.

نوشته‌های زیر از کتاب "سیری در قلمرو بختیاری" توجّه فرمائید:

۱- بنی خمیس از طوایف واقع در قلمرو بنی لام و اسم آنها را لایارد ضمن عشایر آن قبیله از شیخ بنی لام گرفته بود^۱.

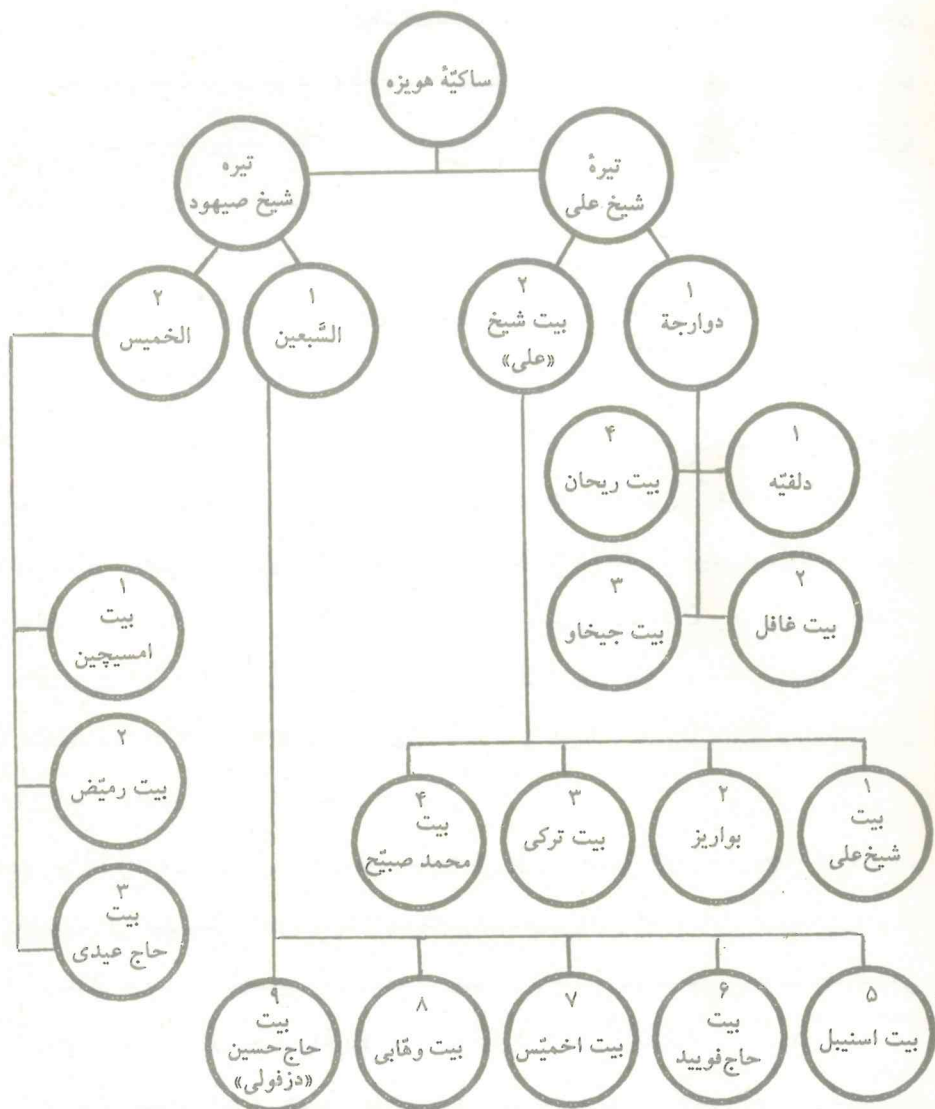
۲- الخمیس از طوایفی است که در زمان لایارد، ۴۲-۱۸۴۰ میلادی، یعنی حدود ۱۵۰ سال پیش در رامهرمز سکونت داشته و در اثر کشته شدن شیخ مُسَلِّد Mosaled حکمران عرب رامهرمز به دست محمد تقی خان، تعداد زیادی از قبایل الخمیس، رامهرمز را ترک گفته و در سواحل شمالی کارون و مناطق حویزه سکونت نمودند. لیکن پس از چند سال دوباره به رامهرمز بازگشتند. پس از کشته شدن مُسَلِّد طوایف بختیاری در نواحی جنوبی رامهرمز سکونت کردند. ولی عشایر الخمیس به تلافی خون شیخ، به طور دائم به دهات حمله می‌کنند. خانه‌های سکنه را به آتش می‌کشند. از طوایف ساکن در رامهرمز علاوه بر الخمیس البوکرد و آل مُراد و گرگر بوده‌اند. بعد از دستگیری محمد تقی خان، قبایل آل خمیس تحت قیادت شیخ سلطان دوباره به رامهرمز کوچ کردند.^۲ بنابراین می‌توان گفت آنهایی که در نواحی حویزه بودند، در همین جا باقی ماندند.

ساکیه تیره شیخ صیهود، از زمانهای بسیار قدیم دارای روابط دوستانه و مُحَبَّت آمیز با قبیله بنی طرف بوده‌اند، و دارای قرابت و قوم و خویشی از طریق سببی هستند. این دو تعدی به همک بگر را تعدی به خود تلقی می‌کردند.^۳

۱- سیری در قلمرو بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری، ص ۹۳.

۲- همان منبع.

۳- بنا بر تحقیق به عمل آمده این نکته به دست آمد.



۱۰ - سواعِد

در گفت و شنود با پیران و افراد کهنسال، بعضی معتقد بودند که اصل و نسب سواعِد، بنا بر آنچه از محفوظات گذشتگان به خاطر داشتند، از "طی" می باشد. این در حالی است که بعضی هم خود را از اعقاب یا فروع قبیله حلیمه سعديه، مادر رضاعی حضرت رسول (ص)، قلمداد می کنند. اما بین سواعِد که از عشایر زبیدی، و به سعد برادر سعید جدّ اعلای السّعیّد و عشیره حلیمه سعديه که بنی سعد نام دارد، تفاوت است. سواعِد از عشایر زبیدی، و به السّعیّد والحجیش منتهی می شوند. جدّ اعلای سواعِد، سعد برادر سعید، و جدّ قبیله السّعیّد می باشد. او سه پسر بنامهای:

۱ - فضیل، ۲ - آذان، ۳ - محمّد از خود باقی گذاشت که در اراضی "حَرْمَة" عراق سکونت داشتند. پس از مُنَدَرِس شدن اراضی آنها، متوجّه جزایر گشته و در آنجا به دو تیره تقسیم شدند. قسمتی از آنها یعنی فرزندان فضیل که مشعل و سعید بودند، تاکنون اعقابشان در آنجا باقی مانده اند. گروه دیگر، یعنی اولاد آذان و محمّد به خمیره Xamirah از توابع قلعه صالح رفتند. ولی نتوانستند در آنجا استقرار و استمرار یابند، و به مناطقی از کحلاء Kahlâ، به نامهای "جریت Jerit" و مسیعیده Mesaiidah در Mowarrâh سکونت اختیار کردند.^۱

در مُشَرِّح آل جنزیل به ریاست شخصی به نام جنزیل فرزند تریج Taric، و در جریت آل عبدالسیّد به ریاست حمود بن محمّد بن عبدالسیّد قرار گرفتند. و اما آل حمیدان به ریاست حسین پسر سالم از اعقاب آذان در زیر استقرار یافتند. جنگ بین آنها و بنی اَسَد تا آنجا دوام یافت، تا این که در مُشَرِّح استقرار پیدا کردند. اعقاب آذان با آل جنزیل نیز جنگها و منازعاتی داشتند تا این که به سوی "ازیرج" رفته، و در آنجا متوطن شدند. به آل حمیدان "کورچه Kuracah" می گویند.

علّت این نامگذاری این است که آنها در اطراف رئیس خویش یعنی حسین بن

۱ - عشایر عراق، عباس عزّوی، انتشارات شریف رضی، قم، جلد ۳، ص ۶۹.

حَسَّان، معروف به "الخضر" Alaxzar، به سبب زیبایی فوق العاده‌ای که داشت، جمع شده بودند. این اجتماع موجب شد تا آنها رابه مجموعه‌ای از چوب که بر روی هم انباشته شده باشد، تشبیه کنند. پس از کورشدن نهر مُشَرَّح و سایر حوادث، "کورچه" دُچار پراکندگی گردیدند. وغالباً به مناطقی از "ازیرج aziraj" و البومحمد در عراق، و نیز ایران متمایل شدند. بنابر آنچه مشهور است، این قبیله در اصل جِمیری و از اعقاب قحطان هستند و لَهذا نمی توان به سایر آرا استناد جُست.^۱

خودستایی سواعِد "أخوت بَشَخَه" است. بنابر تحقیق و نیز کتاب عشایر عراق، عباس عزوای، این قبیله کلاً به سه تیره بزرگ تقسیم می شود. به قرار زیر:

الف - تیره بیت زامل

اسم این تیره از نام جدّ رؤسای تیره گرفته شده است. به همین دلیل آن را بیت ریاست تیره می نامند. ما در این جا ضمن یادآوری عشایر تابع تیره مذکور، از آنها نیز به عنوان یکی از عشایر نام خواهیم برد. عشایر تیره مذکور عبارتند از:

۱- بیت زامل، بیت شیوخ تیره است ریاست آن با بدّای مجیسر، محمد موسی، علی خلف و حاج لعیبی آل ماذی بوده است. بیت جنزیل نیز به رؤسای تیره هم اطلاق می شود.

۲- حَوَّاس Havwas، ۳- الْقَرْه Algorah، ۴- البوفندی، ۵- البوغدیر، به قولی از تیره کورچه هستند، ۶- نخوش، ۷- دَبَّات، ۸- البوحافظ، ۹- البوشامی، ۱۰- البوشیب، ۱۱- میامسه، ۱۲- بیت حمدی، ۱۳- صعول، ۱۴- عیبات به ریاست رمیح، ۱۵- بیت صخرالسواعِد، ۱۶- البودراغ، ۱۷- بیت بدّاح، ۱۸- شهابات، ۱۹- بیت تخیته و رئیسشان لعیبی بن ماذی بن فنجان بن زامل، ۲۰- بیت محمد، رئیس آنها بدّای بن مجیسر، ۲۱- مؤنون.^۲

۱- عشایر عراق، عباس عزوای، انتشارات شریف رضی، قم، جلد ۳، ص ۶۹.

۲- نام عشایر این تیره از همان منبع و نیز تحقیق محلی به دست آمد.

ب - تیرهٔ بیت عبدالسید

آنها از اولاد عبدالسید بن عزیز بن رطّان بن محمّد بن سعد می باشند. رؤسای این تیره بیت مانع نامیده می شوند. عشایر تابع و منسوب به این تیره شامل:

۱ - بیت عبدالسید که رؤساء از آنها می باشند، ۲ - بیت مانع که رؤسا از برادران آند، ۳ - بیت سرحان، ۴ - بیت داغ به قولی تیره ای از بیت سرحان هستند، ۵ - بیت حمود، ۶ - بیت حمد، ۷ - البوحسان، ۸ - بیت شلتاق، ۹ - البوشامی، ۱۰ - بیت سلس Sales، ۱۱ - البوفندی، ۱۲ - الكوارث.

ج - کورجه

خودستایی کورجه "اخوت عَنَمَه" و رؤسای آن بیت شیاع بن حسین بن حسان بن حمیدان است. مهمّترین عشایر تابعهٔ آنها بترتیب ذیل است:

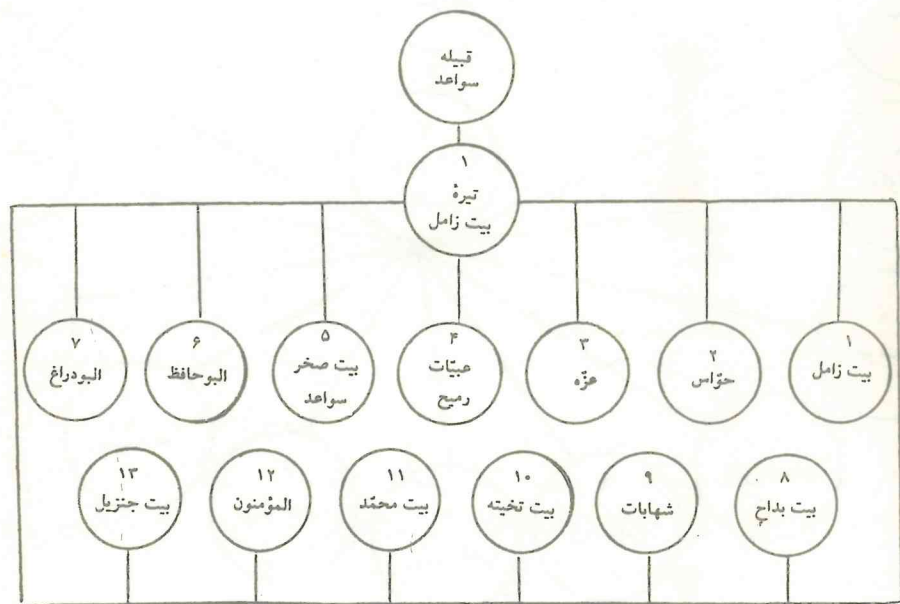
۱ - بیت حسان و آنها رؤسا هستند و از آن جمله صادج بن غضبان است که اولاد او هستند. بیت شیاع بن حسین از این تیره هستند.

۲ - بیت حمیدان، ۳ - البوحوف، ۴ - البَدوه، ۵ - البوهلیل، ۶ - البوعاشور، ۷ - لعاوسه، ۸ - بیت اسبود، ۹ - البوسکندر، ۱۰ - بیت ابودراغ، ۱۱ - بیت ابوزهیره، ۱۲ - البوغدیر، ۱۳ - البوشییل، ۱۴ - البودومه.

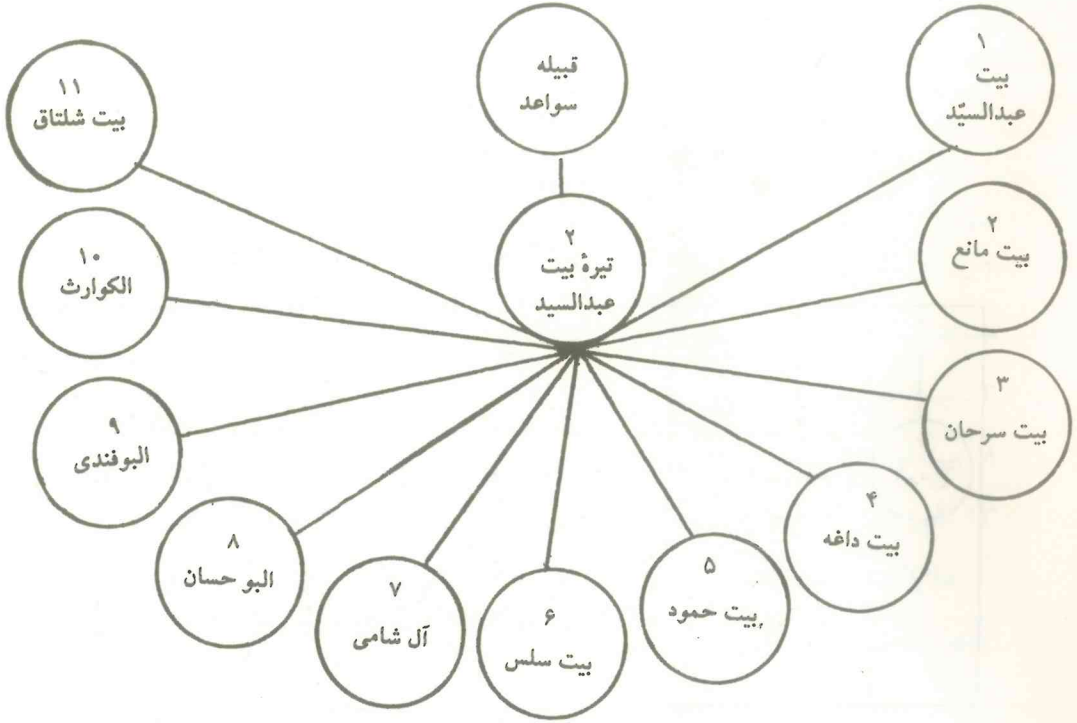
علاوه بر اینها "بتران" از آذان بن سعد مشتق شدند و درازیرج به سر می برند. فرعی از آنها به نام آل نعمه یا بیت جادراکون به ریاست حاج سعد فرزند شویل، عضو قبیلهٔ بنی طرف، تیره حاج سبهان هستند. تعدادی از آنها زیر بیرق قبیلهٔ بنی طرف در جهاد علیه انگلیس به شهادت رسیده اند. از محمّد بن سعد، "رطّان" بوجود آمد و تیره های عبدالسید بن عزیز بن رطّان به او منتهی می شود. همچنین از حاج مسعد بن محمّد بن محمّد بن سعد بن زامل، و از حمیدان کورجه تکوین یافت و آنها از حسان بن سالم بن حمیدانند. و بالأخره از فضیل بن سعد، "آل مشعل" بن فضیل حاصل گردید، و از سعید بن فضل، "آل سعید" بوجود آمد. بنابراین کتاب عشایر عراق دو تیرهٔ اخیر در "جزایر" از

کشور عراق اقامت دارند.

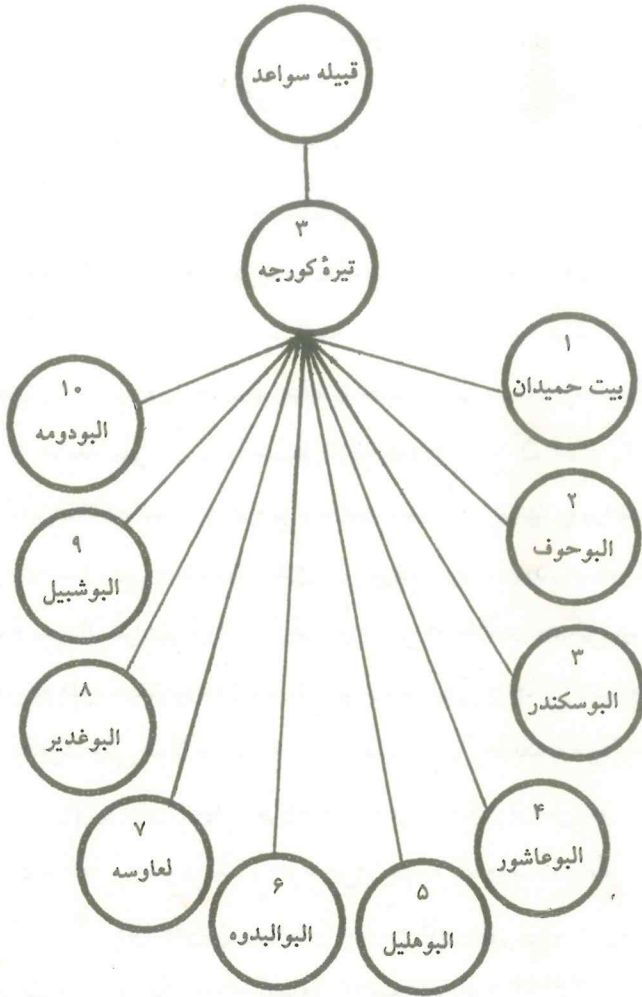
اغلب تیره‌های سواعد بویژه تیره کورجه، درایران فروعی دارند و در جاهایی مانند دقار، فنیخی، رفیع، دبیه، کصبر، بستان و سوسنگرد زندگی می‌کنند. بعضی نیز در ابو جاموسه و خرابه منزل و نسق زراعی دارند. علت ذکر نام بعضی از عشایر در هر سه تیره یادردوتای آنها، بدین دلیل است که دارای روابط دوستی و اتصال با هر دوتای آنها، و یابه دلیل استقلال از آنهاست.



عشایر بیت زامل



عشاير تيرة بيت عبدالسيد سواعد



عشاير تيره كورجه «سواعد»

۱۱ - سودان (Sudan)

بنابه عقیده‌ای اصل و نسب سودان به قبایل طیء می‌پیوندد، و بدین جهت آنها از عرب قحطانی می‌باشند. به نام "عامر" خودستایی می‌کنند. از هوسات (یزله‌های) منسوب به آنها "عامرین: عامرچی تجفی" می‌باشد. یعنی: چطور ممکن است عامری به عامری در هنگام جنگ با دشمن پشت‌گند و به یاری فامیل نشتاید.

به طوری که به هنگام بررسی وقایع و جنگهای قبیله بنی طرف آورده شد، زمانی به خواست و نقشه مولای حویزه در قریه قبان که اکنون خرابه‌های آن بین رفیع و عمه باقی است، با بنی طرف سکنی گزیدند. البته بنی طرف قبل از آنها در آن جا بوده و به کشت و زرع می‌پرداختند. ولی چون مورد قهر و غضب والی مذکور بودند، نصف اراضی مزروعی آنها به طایفه سودان به ریاست شیخ عبدالله که آن زمان تازه از عراق به خوزستان آمده بود، داده شد. این امر چون باعث کم شدن زمینهای زراعتی بنی طرف و در نتیجه موجبات ناتوانی و ضعف مادّی بنی طرف گردیده بود، عداوت و دشمنی آنان را با طایفه سودان فراهم آورد. لذا پس از مدتی اختلاف، جنگی بین این دو رُخ داد. قدرت هر دو طرف تضعیف، و تلفات آنها از نظر مالی و جانی بسیار سنگین و غیر قابل جبران شده بود. ولی مولا به هدف خود رسید. در این جا نقشه مولا بخوبی طراحی شده، و به مقصد مورد نظر رسید. بنی طرف که وحشت و ترسی در دل او گذاشته بودند و از قدرت آنها بر جان و مُلک خود می‌ترسید، تضعیف شدند.

بهانه شروع جنگ، بنا به قولی، بریده شدن دُم گاومیش بیت صویدج از برادران شیوخ بیت سعید، توسط یک نفر از کشاورزان سودانی بود. این اتفاق وقتی به وقوع پیوست که گاومیش مزبور در زراعت شلتوک آن مرد داخل شده و شروع به خوردن آن کرده بود. بنا بر رسوم عشایر، مرتکب باید جریمه شود. این جریمه رافصل می‌گویند. اما طایفه سودان به این امر اعتنا نکرده و سعی در جلب رضایت صاحب گاومیش ننمود. این وضع برای بنی طرف بسیار گران آمد. بدین جهت در سال ۱۲۴۶ ه. ق. جنگی بین دو طایفه رُخ داد و تلفات جانی آن بسیار زیاد بود. بعضی کشته‌های سودان

را دویست نفر گفته‌اند و برای اثبات ادعای خویش، مطلع قصیده‌ای را که در سوک کشته‌ها خوانده شده بود، دلیل آورده‌اند و آن این است:

هذا والعدر عندک یگبانی علی چفتک طرح طُرح میتین سودانی^۱
بر اساس این بیت گوینده از نهر گبان پوزش خواسته است و می‌گوید که به خاطر تو
دویست نفر سودانی بر ساحل افتاده‌اند!

علت کوچ سودان به عراق راهمین واقعه قلمداد می‌کنند. ولی نجم‌الملک می‌نویسد طاعون شصت سال قبل از مسافرتش به حویزه سبب فرار دوهزار خانوار سودانی به عراق عرب شده است.^۲

مردم منطقه نام این بیماری را طاعون "ابواریه" و "ابوکیش" می‌نامند. در اثر این بیماری همه گیر، مردم گروه گروه باهم می‌مردند. طوری شده بود که دیگر پارچه سفید کفن پیدا نمی‌شد، و مردم ناچار شده بودند تا از پارچه ململ قرمزی که معمولاً برای پشه بند به کار می‌رفت، استفاده کنند. همین امر موجب شد تا آن بیماری را "ابوکیش" نامیده و سال شیوع آن را به نام مبدئی برای محاسبه سنوآب قرار دهند. در آن تاریخ شیخ سودان عبدالله فرزند عیسی در اثر این بیماری جان داد، و فرزندان او به نامهای گاطع، سعد، جنزیل و عیسی از خود به جای گذاشت. پس از آن طایفه سودان اکثراً به منطقه‌ای به نام "جریت" از ناحیه مُسَرِّح عماره کوچ کردند. در همین موقع بود که بین دو طایفه البومحمد AlBumhemad و بنی اسد جنگی رخ داد. و سودان که تازه به آن جا رفته بودند، به نفع بنی اسد دخالت کردند. سرانجام البومحمد مغلوب شد. کمک سودان به بنی اسد موجب اتحاد این دو طایفه گردید و سودان توانست جای پای خویش را مُستحکم نماید. بسیاری از اراضی البومحمد به تصرف و به اشغال سودان درآمد.^۳

۱ - جزوه خطی باقی مانده از مرحوم حاج عصمان طوفی طائی.

۲ - سفرنامه خوزستان، نوشته نجم‌الملک، ص ۶۳.

۳ - هشایر عراق، عباس عزوی، جلد ۴، ص ص ۱۹۵ تا ۱۹۸.

سودانیهای باقی مانده در ایران، که اکنون یک طایفه بزرگی را تشکیل می دهند، معتقدند که جدّ اولیه آنها عامر نامی بوده که از عرب قحطانی می باشد. آنها می افزایند عشایر بیضان عراق برادران آنها هستند، وطوایف سودان و بیضان از اعقاب دوبرادر به نامهای اسود و ابیض هستند. اسود از اعقاب عامر و ابیض از اخلاف "عمرو" بوده اند، و در اراضی غراف عراق تاکنون زندگی می کنند.

طایفه سودان ابتدا از ناحیه قرنّه عراق به خوزستان مهاجرت کرده، و به نزد مشعشعین حویزه آمده اند. و سرانجام در اثر جنگ بابنی طرف و شیوع طاعون مجدداً به عراق کوچ کرده اند. در آن وقت حکومت عثمانی بر عراق سلطه داشت. با این همه بعضی از خانواده های سودانی در خوزستان باقی ماندند. و به طریق اتحاد با عشایر دیگر به صورت جزئی از آنها درآمدند. اما اصل و نسب اجدادی را حفظ نمودند. پس از انقلاب اسلامی سودانیها توانستند بافت اجتماعی طایفه ای پیدا کنند. یعنی آنها با اعاده تشکل خود بر اساس سازمان بندی یک طایفه مستقل، توانستند گروه های جدا از هم را متحد نمایند. مقصود از این گفته این است که از تبعیت والحاق به عشایر دیگر غالباً دست کشیده، و با اتحاد مجدد با توجه به اصل و نسب واحد، شکل یک طایفه مستقل یافته اند. آنها موفق شدند نکات مورد لزوم در این راه را مورد توجه قرار دهند. از جمله پرچم مستقل به نام سودان، و رئیس واحدی بوجود آورده و معین کرده اند. در حقیقت با این کار، توانستند مهم ترین موانع سر راه را از جلوی خود بردارند. رئیس جدید این تشکل از نسل همان عبدالله فرزند عیسی، رئیس سابق سودان به هنگام مهاجرت این طایفه به عراق است. اولفته فرزند حردان از اعقاب شیخ قاطع بن عبدالله می باشد. در مصاحبه با او در اهواز گفت: «رؤسای قبیله سودان در عراق بنو - عموهای من هستند و به آل سعد یا آل حاتم معروفند». رئیس فعلی سودان عراق، سعد بن حاتم بن صیهود بن سعد بن عبدالله بن عیسی است. با توجه به نام اجداد رؤسای طایفه سودان در ایران و عراق متوجه می شویم که آنها از جدّ واحدی هستند.

تیره‌های فعلی طایفه سودان در خوزستان که در تشکیل نظام و چهارچوب طایفه جدید شرکت دارند، عبارتند از:

۱- آل گاطع (قاطع)، خانواده ریاست عامه سودان خوزستان است و مسئولیت سرپرستی و اداره امور عشایر طایفه با شخصی از این بیت است که رئیس طایفه می‌باشد. اکنون لفته فرزند حردان فرزند صادر بن مُحاسن بن گاطع بن عبدالله بن عیسی رئیس این طایفه است.

۲- آل صحین، که بعضی هم به نام بیت حاج صالح می‌خوانند، در سوسنگرد اقامت دارند. و فعلاً حاج علی سودانی فرزند حاج صالح معتمد و ریش سفید آن است. فرزندان حاج علی حسن، حسین، ناصر و منصور همه در خدمات آموزشی و تعلیمی از ابتدائی تا دانشگاه اشتغال دارند. بیشتر افراد بیت صحین در کارهای اداری، خرید و فروش و بعضاً کشاورزی، به کار مشغولند.

۳- بیت حمد، از ساکنان دهستان سابله از توابع بخش بستان بوده و اکنون در اهواز و آبادان به سر می‌برند. ریش سفید و مُعتمد این بیت، حاج عبدالعلی فرزند فرحان است که در آبادان زندگی می‌کند.

۴- بیت سلطان، به ریش سفیدی کاظم فرزند سلطان از اهالی رمیم بوده، و فعلاً در اهواز اقامت دارد. خانواده مغتاض از همین بیت است.

۵- بیت حسین، حاج حَنَش فرزند حسین از ساکنان سوسنگرد در رأس این بیت است.
۶- البوکریم، از اهالی رمیم هستند و موسی فرزند حمادی سرپرست آن است. اکنون در کوی علوی اهواز اقامت دارد.

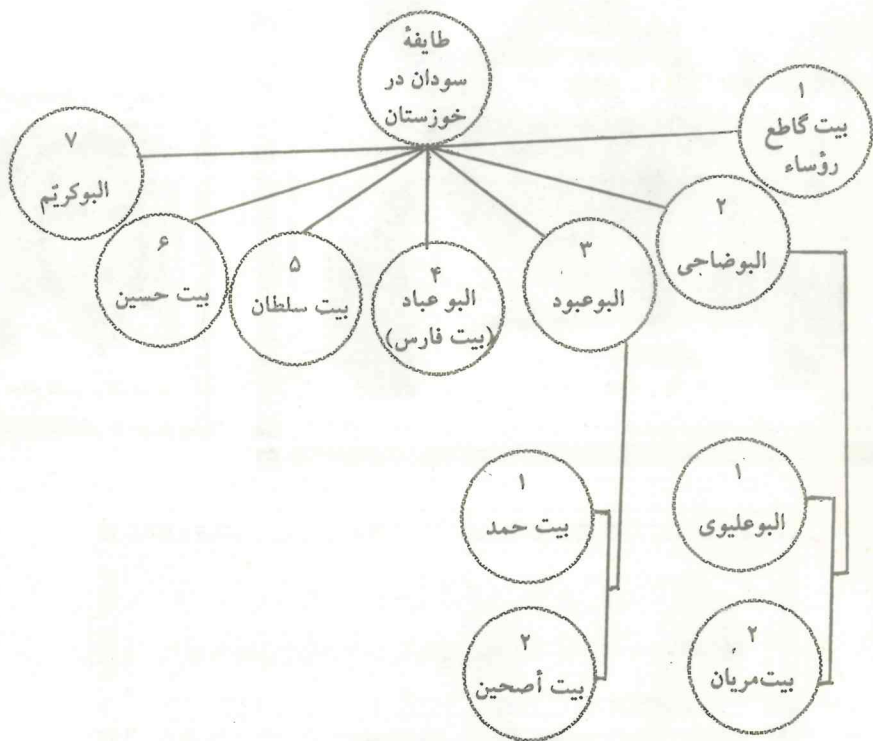
۷- بیت نارس (البو عبّاد)، در نواحی رامهرمز، ویس و جنگیه اهواز ساکنند. رئیس البو عبّاد شیخ حنش نام دارد و در رامهرمز مقیم می‌باشد.

همچنین تیره‌های زیر از بیوت مذکور در فوق است:

۱- البوعبودیت اصلی و جامع تیره‌های بیت حمد و بیت صحین (۲ و ۳)، می‌باشد.

۲- ابو ضاحی. "ابو علیوی و بیت مریان"، از این تیره‌اند. آنها برادران بیت گاطع رؤسا می‌باشند.

سودان چه هنگامی که در گبان سکونت داشتند، و چه اکنون که در دو سوی مرز ایران و عراق پراکنده‌اند، دارای روابط دوستی و اتحاد با طایفه ابو حمادی بوده و اکنون نیز هستند. حتی وقتی که به عراق رفته‌اند، بسیاری از ابو حمادی با آنها مهاجرت کردند و یا بعدها بدانها ملحق شده‌اند. لهذا کسانی که اطلاع کافی در اوضاع این دو طایفه ندارند، بدون آگاهی دقیق خیال کرده‌اند که ابو حمادی عراق جزئی از سودان هستند و برعکس. بنا بر گفته بعضی از پیران مستفاد می‌شود که این دو در زمانی که در گبان و حِسْچَه در نزدیکی رفیع سکونت داشتند، علیه تجاوز دشمنان با هم متحد بودند. علاوه بر این از نظر ازدواج، روابط خویشاوندی سببی بوجود آورده بودند. بدین جهت عواطف و احساسات قوم و خویشی فیما بین موجبات نزدیکی آنها شده بود. در خاتمه یادآوری این نکته بسیار ضروری است که سودانیها بعضاً گوشزد کرده بودند که آنها از نسل "اسودکندی" صحابی جلیل القدر معروف می‌باشند، و لهذا به کنده می‌رسند. این امر سبب گردید تا به کتب زیادی درباره انساب و عشایر مراجعه نمائیم و عاقبت مصداق گفته آنها در صفحه ۶۳، جلد چهارم کتاب عشایر عراق، نوشته عزاوی، به دست آمد. او چنین آورده است: «سودان قبیله‌ای در عماره به ریاست ضیدان آل عاتی معروف به عامر وازکنده هستند».





حاج نزع‌عل شیخ محیی زببق
قسله شفاء



حاج قاسم مولاء شرفه



شیخ اسحاق فرزند علی
قبیله شرفاء

فصل دوم

۱۲ - شُرْفَه (شُرَفَاء)

شُرَفَاء، رُؤسای قبیله شُرْفَه، اصل و نسب خود را از اعقاب حضرت امام حسن، فرزند بزرگوار مولای متقیان علی (ع) می دانند. در این صورت می توان آنها را به عنوان پستی از سادات حسنی، از علویان دانست. این امر در مصاحبه با عدّه زیادی از آنها به دست آمد. اما از اموری که محقق را دُچار حیرت و اندیشه می کند، این است که خودستائی این قوم به نام اولاد الحسینی است. علّت این تفکر و اندیشه این است که چرا به جای این که به نام امام حسن (ع) بزرگ منشی بکنند، به نام سیدالشهدا امام حسین (ع)، به معرفی خود می پردازند. بنابر آنچه از محفوظات سینه به سینه این قوم مستفاد می شود، این است که اجداد آنها از شرفای مکه بوده اند، و امارت آن جا را در دست داشته اند. اما به عللی که هنوز شناخته نیست و احتمالاً اختلاف بین آنهاست، بعضی ناچار به مهاجرت به عراق شده اند. گروهی به حله عراق رفته، و امارتی تشکیل داده اند. مدّتی نیز در بصره قدرت یافته اند. به نظر می رسد گروهی از آنها در زمان مشعشعیان در نواحی حویزه، و به قولی در منطقه شَطّ عَبّاس (عبّاس بُصاری) سکنی گزیده باشند. بعضی از آنها در مصاحبه گفتند که نخستین کسی که از آنها به ایران آمد و در این جا متوطن گردید، شخصی به نام «الشّریف حمّد بن مبارک بن رمیثه» بوده است. تا زمان رمیثه، اجداد آنها در مکه بوده اند.

بنابر آنچه از انساب سید رکن الدّین حسینی نسابه، درباره شریف حمّد آمده، این است که او از مکه به نواحی فرات آمده، و مدّت هفت سال در حله حکومت کرد. تا

این که شیخ حسن (ابوسلطان اویس) بر آنها استیلا یافت، او را کشت. (رمضان ۷۴۲ هجری قمری). وی در مشهد مُقدّس و در حضره شریفه علی (ع) در جوار عمویش شریف عبدالله، به خاک سپرده شد. شریف عبدالله در زمان حکومت سلطان محمد خدابنده (۷۰۳ - ۷۱۶) از مکه به عراق آمده بود.^۱

در این صورت چگونه ممکن است کسانی که جدشان در جنگ با سلطان اویس کشته شده‌اند، و مدفون در حضره امیر مؤمنان است، را به عنوان نخستین کسی بدانیم که به خوزستان (حویزه) آمده باشد. بنابراین ناگزیر باید احتمال داد که جد شرفای فعلی خوزستان، از ذریه او یا از اعقاب شریف حسن و یا از اخلاف پسر برادرش باشند. به نقل از جلد چهارم عشایر عراق، صفحه ۱۷، در عراق اتفاق نظری وجود دارد مبنی بر این که اصل و نسب "آل شیبیب" از شرفاء است. ولی مشخص نیست که آیا آنها از شرفای مکه هستند و اصل و نسب آنها منقطع خاص است؟ یا از سادات مدینه می‌باشند؟ این امر با آنچه اجماع نامیده شده، منافات دارد. و نام کسی که عقب او هستند، معلوم نیست. همچنین رابطه آنها با عراق و تاریخ ورود به آن سرزمین معلوم نیست. آیا همانها بودند که در اواخر عهد مغول جله را تصرف کرده، و تاعهد جلایریها در آن جا باقی ماندند، و امیرشان احمد پسر میثه است که در جنگ با اویس کشته گردید، یا خیر؟ بدرستی که امرای مُنتفق بر بصره دست یافتند. لذا امیره (دوندی) و پسرش اویس جلایری پس از انقراض امارتشان در بغداد، این شهر را از دست آنها خارج ساختند. این امر در تاریخ ۸۲۰ ه. به صورتی بوده است که عثمانیها بصره را از دست آنها خارج ساخته بودند.^۲ تصوّر می‌شود که شرفاء در رأس حکومت منتفق بصره بوده‌اند، که باتوجه به قدرت تدبیر و حُسن اداره عشایر و نیز نبودن مخالفینی به حکومت رسیده‌اند. آنچه موجب تثبیت آنها به شکلی راسختر گردید، این بود که آنها

۱ - عشایر عراق، عباس عزوای، ج ۴، ص ۱۷.

۲ - تاریخ عراق، ج ۳، ص ۴۳. که به نقل از آن در جلد چهارم عشایر عراق، ص ۱۷ به بعد آورده شده است.

قبلاً طعم حکومت ریاست را چشیده بودند!

از قراین برمی آید که آل شیبب بوده‌اند که به امارت مُنتفق در بصره رسیده‌اند. آنها از اعقاب شیبب پسر مَهْثَا و از نوادگان مانع اول هستند، نه مانع بعدی که به مولا فرج الله مشعشی حاکم مطرود حویزه کمک کرد تا امارت خود را دوباره از مولا هیبت الله باز پس گیرد. سید فرج الله در سال ۱۰۹۷ هجری به امارت حویزه دست یافته بود^۱. عزای در کتاب عشایر عراق، صفحات ۱۸ تا ۲۱، جلد ۴، درباره حوادث سال ۸۲۰ هجری به نقل از "تاریخ جنابی" و "منهل الصافی" آورده است که دوندی جلایری بوده و به نام "اویس" در بصره مُسلط، و آن را از دست مانع امیر عرب خارج کرد و به همین دلیل شرفاء در مبارزه با جلایریها، از زمان احمد پسر رمیثه دست نکشیده‌اند... سپس به آل شیبب نسبت به یکی از فرزندان مانع منسوب شده‌اند. بعید نیست که شرفای حویزه از آن تاریخ به ایران آمده بودند. همین منبع در جای دیگر در بحث از عشایر عرب خوزستان شرفاء را از ساکنان حویزه، و رئیس آنها را محیی فرزند زیبق ذکر کرده است^۲. سفرنامه خوزستان در توضیح عشایر ساکن در حوالی حویزه در سال ۱۲۹۹ هجری قمری می‌نگارد: «اول شرفاست، صحرا نشینند، دوّم بنی ساله (بنی صالح)، سوّم بنی حردان، چهارم بنی قاطع، پنجم عچرش که تمام شده، جز بیست خانوار باقی هستند و سابق ۱۵۰۰ نفر بودند»^۳.

بنابر شجره‌نامه شخصی که حاج قاسم فرزند حسن فرزند مولا فرزند زیبق نشان داد، نخستین جد شرفای حویزه که به ایران آمد، الشّریف احمد پسر سید مبارک پسر رمیثه است. نامبرده درباره چگونگی آمدن او گفت: "الشّریف احمد با خواهر علویه اش به حویزه آمد و به ناحیه اهل الجرف وارد گردید. همچنین افزود که در آن موقع یکی از

۱ - برای کسب اطلاع بیشتر به تاریخ پانصد ساله خوزستان، نوشته کسروی رجوع کنید.

۲ - عشایر عراق، عباس عزای، جلد ۴، ص ۱۹۴.

۳ - سفرنامه خوزستان، عبدالفقار نجم‌الملک، شرکت چاپ و انتشارات علمی، چاپ دوم، ص ۶۴، به کوشش محمد

مأموران مولا وقتی برای انجام کاری به آن منطقه شهر مراجعه کرده بود، به علت چاقی بیش از اندازه، وقتی می خواست سواراسب شود، دست بر سر علویه گذاشت تا بر آن تکیه کند. شریف احمد از این حرکت او عصبانی گردید، فوراً شمشیر از غلاف کشید و دست او را قطع نمود. این امر غوغائی در حویزه بپا کرد و مولای حویزه دستورا حضار او را جهت مجازات صادر کرد. اما سادات رؤسای اهل الجرف از دادن شریف احمد بنا بر آداب و رسوم عشایر امتناع کردند. ولی چون می رفت تا بین مأموران مولا و سادات اهل الجرف مقابله شود، گفت: «به مولا بگویند که من شخصاً برای دیدن او خواهم آمد». سرانجام شریف احمد بر مولا وارد شد و او را بسیار خشمگین یافت. شریف احمد به او گفت: آیا واقعاً شما خانواده سادات هستید؟ مولا جواب داد: آری. شریف احمد گفت: پس چگونه قبول دارید که مأمور شما دست روی سر علویه بگذارد؟ من جز آنچه حدّ شرعی را درباره او اجرا کردم، کاری انجام ندادم! مولا پس از این استدلال دیگر حرفی نزد و شریف احمد را آزاد کرد.

بنا بر آنچه گذشت، و نیز با توجه به منابع و تحقیق در شجره شرفاء، رؤسای قبیله

شرفه چنین هستند:^۱

۱- رمیشه.

۲- رضاء الدّین.

۳- علامه شاعر سیّد محمّد علی.

۴- عطیفه، ۵- رضاء الدّین، ۶- علاء الدّین، ۷- مرتضی، ۸- محمّد متوفای سال ۷۸۸ هـ. مطابق ۱۳۷۶ م، ۹- امیر شریف عزالدّین ابی محمّد حمیضه از امرای مکه که به عراق هجرت کرد و در سال ۷۲۰ هجری مطابق ۱۳۲۰ میلادی، در بغداد وفات یافت، ۱۰- شریف ابی نمی اوّل (محمّد) متوفای ۷۰۱ هجری جدّ شرفای مکه در

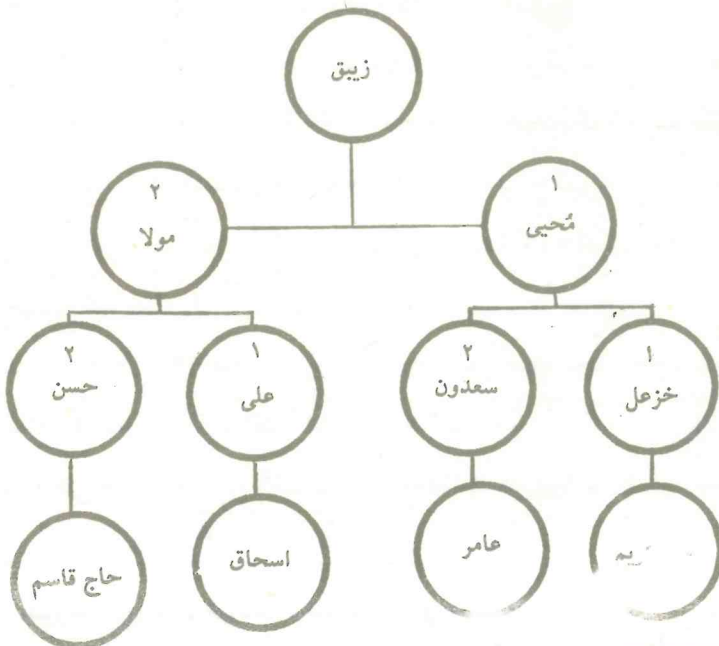
۱- شجره نامه عشیره آل حسنی بغدادی از کتاب انساب عشائر عرب در نجف اشرف، نوشته ناجی وداعة الشریس، جزء

اوّل، مطبعة الفری الحدیثه، سال ۱۳۹۵ هـ، چاپ اول، ص ۱۸ اخذ گردید.

حجاز، اردن و آل سَعْبَر، آل حجاب و آل علاق، ۱۱ - شریف ابی سعد (حسن) متوفای ۶۵۱ هجری مطابق ۱۲۵۳ م، ۱۲ - شریف علی، ۱۳ - امیر شریف، ۱۴ - عزیز قتاده متوفی ۶۱۸، ۱۵ - ادریس، ۱۶ - مطاعن، ۱۷ - عبدالکریم، ۱۸ - عیسیٰ، ۱۹ - حسین، ۲۰ - سلیمان، ۲۱ - علی، ۲۲ - عبدالله، ۲۳ - ابن جعفر معروف به ثعلب، ۲۴ - عبدالله، ۲۵ - محمد اکبر که بر علیه مُعْتَز عَبَّاسی قیام و انقلاب نمود، ۲۶ - موسیٰ ثانی، ۲۷ - عبدالله محض، ۳۰ - حسن مثنیٰ، ۳۱ - امام حسن سبط، ۳۲ - امام علی بن - ابیطالب پسر عم، وصی و خلیفه پیامبر اکرم (ص).

خانواده شریف احمد با یک واسطه (سید مبارک پسر همیشه) ارتباط پیدا می کند، شجره آنها پس از همیشه بترتیب چنین است:

۱ - همیشه (تا او شرفا در مکه بوده اند) ۲ - سید مبارک، ۳ - شریف احمد (اولین کسیکه به حویزه آمد)، ۴ - عبدالعزیز، ۵ - جَبْر، ۶ - جَبْران، ۷ - سالم، ۸ - شهاب، ۹ - مدلی، ۱۰ - حمود، ۱۱ - حمد، ۱۲ - زیبق!



۱ - بر اساس تحقیق محلی اقدام به چنین شجره ای شد ولی بدین معنی نیست که آنها اولاد دیگری ندارند.

عقاید و افکار موجود دربارهٔ آمدن شرفاء به حویزه

دربارهٔ تاریخ و علت آمدن ویا آورده شدن شرفاء به حویزه منبع و مأخذی که دقیقاً ما را از آن خبر دهد، یافت نشد. اما بعضی فقط اکتفا به این موضوع کرده‌اند که آنها شاخه‌ای از قبیلهٔ شریف مکه هستند^۱. مولا بدر بنا بر بعضی از نوشته‌ها با عربها وارد جنگ شد و تا شهر مکه پیش رفت و در چندین جنگ آنها را شکست داد. او قبیلهٔ شریف را از شهر مُقَدَّس (مکه) به "حویزه" مهاجرت داد^۲. اما از آنچه که سالخوردهگان عرب دشت آزادگان در این مورد با استعانت از حافظه تعریف کرده‌اند، می‌توان به دو نظریهٔ اساسی رسید:

این‌که مولا بدر از اعیان سید محمد مشعشع برای توسعهٔ مملکت خویش با اعراب وارد جنگ شد و تا مکه پیش رفت و عاقبت با شکست دادن آنها بعضی را به اسارت آورد و در حویزه سکونت داد. "سید بدر" یا "بدران"، پسر سید فلاح، پس از مرگ پدر در سال ۹۲۰ هجری به حکمرانی رسید. او امر و نواهی درگاه شاهی را مطیع و منقاد بود. در زمان او خاندان رعناشیان از جانب پادشاهان صفوی بر قسمت شرقی خوزستان حکمرانی داشتند. سید بدران با فرمان شاه صفوی با امرای کهگیلویه متحداً علیه خلیل الله رعناشی، که از اطاعت صفویه خارج شده و خراج نمی‌فرستاد، وارد جنگ شد. لیکن چون شاه اسماعیل درگذشت، ناگزیر دست از محاصرهٔ دزفول برداشته، به جای خود بازگشت^۳.

سید بدران در سال ۹۴۸ هجری درگذشت و پسرش سید سجّاد به جای او نشست. گویا در زمان سجّاد بود که آل سلطان از اعراب عراق به خوزستان آمده و با آل مشعشع آغاز دشمنی می‌نمایند. و از این دشمنی بهانه به دست هر دو گروه افتاده، به نام جنگ

۱ - سیری در قلمرو بختیاری و عشایر خوزستان، ترجمهٔ مهرب امیری، ص ۸۰.

۲ - سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان، نوشتهٔ هنری لایارد، ترجمهٔ مهرب امیری، ص ۷۸.

۳ - تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان، سید احمد کسروی، صفحات ۴۷ و ۴۸.

و کشاکش با یکدیگر، آتش به خرمن دارایی مردم می‌زنند. به نظر می‌رسد که آمدن جدّ شرفاء در زمان جنگ سید فرج‌الله با آل مانع، صورت پذیرفته باشد. علت این جنگ این است که مانع به هواداری سید علی برادرزاده او برخاسته، و به همراهی سید علی لشکر به جانب سید فرج‌الله برده بود. سید فرج‌الله با فرمان شاه سلطان حسین در سال ۱۲۰۹ هجری قمری به بصره لشکر کشید، و به آسانی "قرنه" را به دست آورد و از این جا نام او بلند شد. ولی اندکی نگذشت که ابراهیم خان نامی، از سوی دربار به حکمرانی بصره فرستاده شد و فرج‌الله با شنیدن این خبر به حویزه بازگشت! بعدها سید فرج‌الله با شیخ مانع امیر ممتفق که قبلاً هم او را از شرفاء قلمداد کردیم، متفق شد و سید هیبت‌الله را از حویزه راند.

پس از این اتفاق ممکن است که آل شیب (مانع) با توجه به کینه قدیمی که از فامیل خود، شرفای مکه، داشتند؛ با اتحاد با مولا فرج‌الله که گویا در موسم حج در مکه به مادرش توهین شده بود، متفقاً حمله کرده باشند، و پس از شکست دادن آنها مولا برای این که پاداشی به شرفای عراق داده باشد، عده‌ای از آنها را به نواحی حویزه آورده، و آب و گل در اختیارشان گذاشته باشد. ولی مانعی توانیم قبول کنیم که شرفای حویزه، یعنی نوادگان رمیثه، که در حله مقتول و در نجف مدفون گردیدند، و بعدها اخلافشان بصره را از آل جلاپر گرفته‌اند، از مکه اسیر شده باشند.

این که به چه علت و چرا مولای حویزه به مکه حمله کرد، توسط روایان داستانی نقل شده است که ما در این جا آن داستان را می‌آوریم:

"سالی مادر والی حویزه برای انجام مراسم حج به مکه مشرف شده بود. در آن جا چون مأموران دولتی شرفای مکه با حجاج بدرفتاری می‌کردند، به آنها گفت: «من در بازگشت به حویزه راجع به بدرفتاریهای شما با پسرم گفتگو خواهم کرد. آنها پاسخ دادند «مگر پسرت با اسبهای ابلق به ما حمله می‌کند». به علت همین ماجرا بود که با ارتشی

سوار بر چنین اسبهایی بدانجا رفت و با شرفای مکه جنگید. اما چون نتوانست بر آنها شکستی وارد کند، شرفای ناراضی به او کمک کرده و تمکین نمودند. مولا درازای این کار، عده‌ای از شرفایی را که به او کمک کرده بودند، به حویزه آورد و زمین و ملک داد. اما بعضی این سخنان را غیر واقع دانسته، و شرفاء را اسیران والی آن زمان حویزه قلمداد می‌کنند. مابا توجه به این که این جنگ در تاریخ ثبت نشده است، نمی‌توانیم بدرستی یا نادرستی آن حکم کنیم. منتهی با توجه به آن همه فاصله بین حویزه و مکه عاقلانه به نظر نمی‌رسد که حاکم حویزه دست به چنین اقدامی زده باشد. به همین دلیل می‌توان احتمال داد که ممکن است مولا فرج‌الله زمانی که به بصره حمله کرده بود، آنها را پس از تصرف آن شهر، به حویزه آورده باشد. و الله اعلم. اکنون شرفاء قبیله بزرگی از قبایل عرب خوزستان را تشکیل می‌دهند و علاوه بر شرفاء رؤسا، که در اصل از اخلاف امام حسن سبط (ع) هستند، عشایری چند به نام شرفه جزو آنها شمرده می‌شوند. عظمت و اقتدار شرفا از زمان زبیب آغاز، و در عهد پسرش محیی به کمال رسید. محیی کسی است که در قرن اخیر مایه شهرت و استقلال شرفه نسبت به ولات حویزه گردید. او نخستین کسی بود که از دادن خراج به آنها خودداری ورزید. نام محیی هنوز هم زیانزد دوستان و دشمنان شرفه می‌باشد. او توانسته بود آنچنان ترس و وحشتی در دل دشمنان "شرفه" بیفکند که هیچ‌کس از آنها به خود جرأت ندهد به حقوق حقه این قبیله، ولو به طور شفاهی، تعدی کند. محیی را "خیال‌الخیل" یعنی سوارکار حرفه‌ای، تیراندازی ماهر و کم نظیر و نترس و بی‌باک لقب داده بودند. هیچ‌کس توان مقابله و مصاف با او را در میدان رزم نداشت. حتی شجاعان و متهوران قبایل عرب در زمان او جرأت نوشیدن استکان قهوه‌ای را که به نام او ریخته‌اند، نداشتند. زیرا می‌دانستند مطلع شدن او برابر با قهر و حمله به آنهاست. زنان وقتی می‌خواستند کودکان خود را ساکت کنند به آنها می‌گفتند: «ساکت تا محیی نشنود و به سراغ ما نیاید»!

با این همه، هیچ‌گاه محیی به ناحق از شجاعت و توان خود استفاده نکرد، و در

دفاع از حق از هیچ قدرتی نمی ترسید. حکایت کرده اند که: وقتی نزد خسر ج مهمان بود و آنها توسط پیروان و سربازان شیخ خزعل مورد هجوم قرار گرفتند؛ سوار بر اسب خود شد و دوشادوش میزبانان چون شیر غُرّان جنگید. به طوری که در شکست عشایر تابع خزعل، سهم بزرگی را ایفا نمود. او به هنگام جنگ علاوه بر اولاد الحسینی به نام "قَتْوَه" خودستایی می کرد. بعضی می گویند که فتوه خواهر او بوده است و او قصدش از برزبان آوردن نام خواهرش این بوده است که اگر از دشمن روی گردان شود، دیگر برادر فتوه که از خانواده شجاع و دلیر علی است، نمی باشد. با توجه به این صفات بود که توانست قبیله شرفه را نسبت به قدرتهای دیگر به طور مستقل نگهداری کند. هیچ کس نمی توانست چشم طمع به انقیاد و تحت فرمان بردن قبیله مذکور داشته باشد. محیی گروههایی را با نام "از خودگذشتگان شرفه" تربیت کرد. آنان به هنگام جنگ و در راه هدف، از جان خود می گذشتند. پس از وفات او همین طرفداران و پیروان از خودگذشته او بودند که یزله کنان می گفتند: «اگعد یا لشایب خِلْفک ذلینه» یعنی: ای پیر بر خیز که پس از تو ضعیف (ذلیل) شده ایم. نام او تا به امروز مایه افتخار و مباحات عشایر شرفه، خاصه اعقاب اوست".

جانشینان محیی

بعد از محیی، و بویژه با سلطه دولت مرکزی و خلع و تبعید شیخ خزعل، عشایر عرب بتدریج از حکومت مرکزی پیروی و اطاعت کردند. اما با وجود تقسیم اراضی عشایر شرفه، با توجه به محبت قلبی که نسبت به محیی داشتند، همچنان به جانشینان او ارادت می ورزیدند. ولی باید گفت که از لحاظ ریاست بر قبیله، و نیز به دست آوردن امتیازات، به دو تیره تقسیم می شوند:

۱- آل محیی، مرکب بود از اولاد و اخلاف محیی. و عبارت از بیت خزعل و بیت سعدون هستند. پس از خزعل اکنون پسرش حاج کریم جانشین اوست. پس از وفات مرحوم حاج سعدون، پسر بزرگش عامر، و دو برادرش ناصر و صالح به رتق و فتق

مسائل عشایر می پردازند.

۲- تیرهٔ دوّم از فرزندان مولا برادر مُحیی تشکیل می گردد. که از اولاد او، علی و حسن بوجود آمد. اکنون اسحاق مولای شرفه برجای پدرش علی قرار دارد. همچنین حاج قاسم مولای شرفه به ریاست خانوادهٔ حسن مولا رسید. آنان همچنان در دو سوی شطّ نیسان دارای اراضی زراعی هستند و بر عشایر قبیلهٔ شرفه ریاست ورهبری می کنند. علاوه بر بیت مُحیی، خانوادهٔ ریاست شرفه بیت "شهاب" یا بیت "دُھاس" از اعقاب "شریف احمد" هستند. گفته می شود تا قبل از مُحیی ریاست شرفه با آنها بوده است. او گویا توانسته بود با جنگ بر آنها غلبه کرده و به سرپرستی طوایف تابعه دست یابد. از مشاهیر دیگر خانواده مُحیی، علوان برادر علی و حسن مولا، شعلان و پسرش کشکول، و نیز ناصر مولای حویزه، پسر علی و برادر اسحاق می باشند.

اکنون دامنهٔ اراضی شرفاء در شطّ نیسان که به عنوان مرکز اصلی این قبیله می باشد، در دوسوی شطّ مذکور از دغاغله تامچریه در شمال، و از مُعْرِض (Moarez) تا اراضی سواری در جنوب، و قسمتی از شبه جزیرهٔ واقع بین دونهر عمه و رفیع است. بعضی از این اراضی در قانون اصلاحات ارضی بین کشاورزان قبیلهٔ شرفه تقسیم گردید و بقیّه در دست رؤسای خانوادهٔ مُحیی باقی ماند.

عشایر قبیلهٔ شرفاء (شرفه) ۱

عشایر شرفه را می توان به دوازده تیره به شرح زیر تقسیم نموده و دربارهٔ هریک

توضیح داد:

۱- بیت الشّریف (شرفاء) Worafâ

بیت الشّریف اعقاب همان شریف احمد هستند، که در حال حاضر می توان آنها را به دو قسمت کلی به حساب آورد. یکی همان بیت زیبق است که خانوادهٔ ریاست بوده، و خود به دو تیره به نامهای بیت "مُحیی" و بیت "مولا" شناخته می شوند. تیرهٔ

دوم، بیت شهاب یا بیت دهاس نام دارد. این تیره از اولاد و اخلاف دهاس می باشند. اینان برادران خانواده ریاست (بیت مُحیی) بوده، و در اصطلاح عشایری "حُبَال الصیوان"، یعنی طنابهای چادریابیت برپادارنده شرفاء هستند. در حقیقت شهاب جد هشتم بعد از رمیثه، و شامل همه شرفاء یعنی بیت شهاب و بیت محیی بوده است، و ریاست شرفاء در دست آنها بود.

۲ - طایفه بنی نعامه

این طایفه از عشایر قبیله شرفه می باشند که در شرط نیشان سکونت داشته، و دارای نسق زراعی هستند. به نام «اخوت چیسه» خودستایی می کنند. تیره های مهم این طایفه عبارتند از:

۱ - بیت یاسر، ۲ - بیت جراح، ۳ - زُید ۴ - بیت داوود، ۵ - بیت مخیمر (بیت شلاهی) در کرخه کور زندگی می کنند، ۶ - بیت برکه در عشیره حاج قاسم فرزند حسن مولا اقامت دارند. از مشاهیر این طایفه، حاجم زیدان، حاج زمان و حسین شلاهی هستند. رئیس کل طایفه عبدالحسین پسر عبدالله از تیره بیت داوود است. وی مسئولیت ارتباط بنی نعامه با رؤسای شرفا را به عهده دارد.

مسلماً بر اساس قواعد و آداب عشایری، تمامی امور داخلی طایفه باید توسط او انجام گیرد. نکته قابل ذکر این است که نباید بیت مخیمر بنی نعامه را با بیت مخیمر نیس اشتباه کرد.

۳ - بیت کُوار Bietkuvar

بیت دیگر از عشایر شرفه است و مهم ترین تیره های آن: ۱ - بیت طهیر، ۲ - بیت ابریس، ۳ - بیت عوید، ۴ - سوید میباشد.

رئیس این طایفه مولا فرزند مایع، از بیت طهیر است. یکی از سرشناسان این طایفه، جاسم فرزند لازم از بیت ابریس است.

۴ - شموس Wamus

تیره های مهم این طایفه شامل:

۱ - بیت شنان و ملحقات، ۲ - ابو عمار، ۳ - بیت بستان، ۴ - بیت ایوئد. ربیع حویش، غلیم یوسف و صندل پسر شریف از این طایفه هستند.

۵- وگیان Vagian

تیره‌های سه گانه مهم آن:

۱ - بیت موسی (عگیب)، ۲ - بیت مثقال، ۳ - بیت صَهِیر. طعمه جَبْر، عبدالساده داخل، حسن مُرشد، عبد و بزیز از ریش سفیدان این طایفه‌اند.

۶- نهیرات Nahirat

شامل تیره‌های بیت صَبْر، بیت خلیل و بیت رُمیش است. عبدیوسف، جَبَّار مُصَحَّب و حاج کاظم لفته در زمره ریش سفیدان این طایفه‌اند.

۷- شواجر Wavajer

تیره‌های سه گانه این طایفه به ریش سفیدی افراد ذیل است:

۱ - خشین، ۲ - جابر مُلّا ساهی، ۳ - کریم خُمیس.

۸- البوصندل Albusandal

البوصندل یا بیت خنجر، از نوادگان و اعقاب جدّ رؤسای شرفاست و به این جهت آنها را بیت الشریف نیز می‌خوانند. محل اقامت این طایفه در کندک و عریض، از توابع شهرستان رامهرمز واقع است. رؤسای این طایفه حاج صندل و حاج قاسم شریفی هستند.

۹- زهیریه Zohirieh

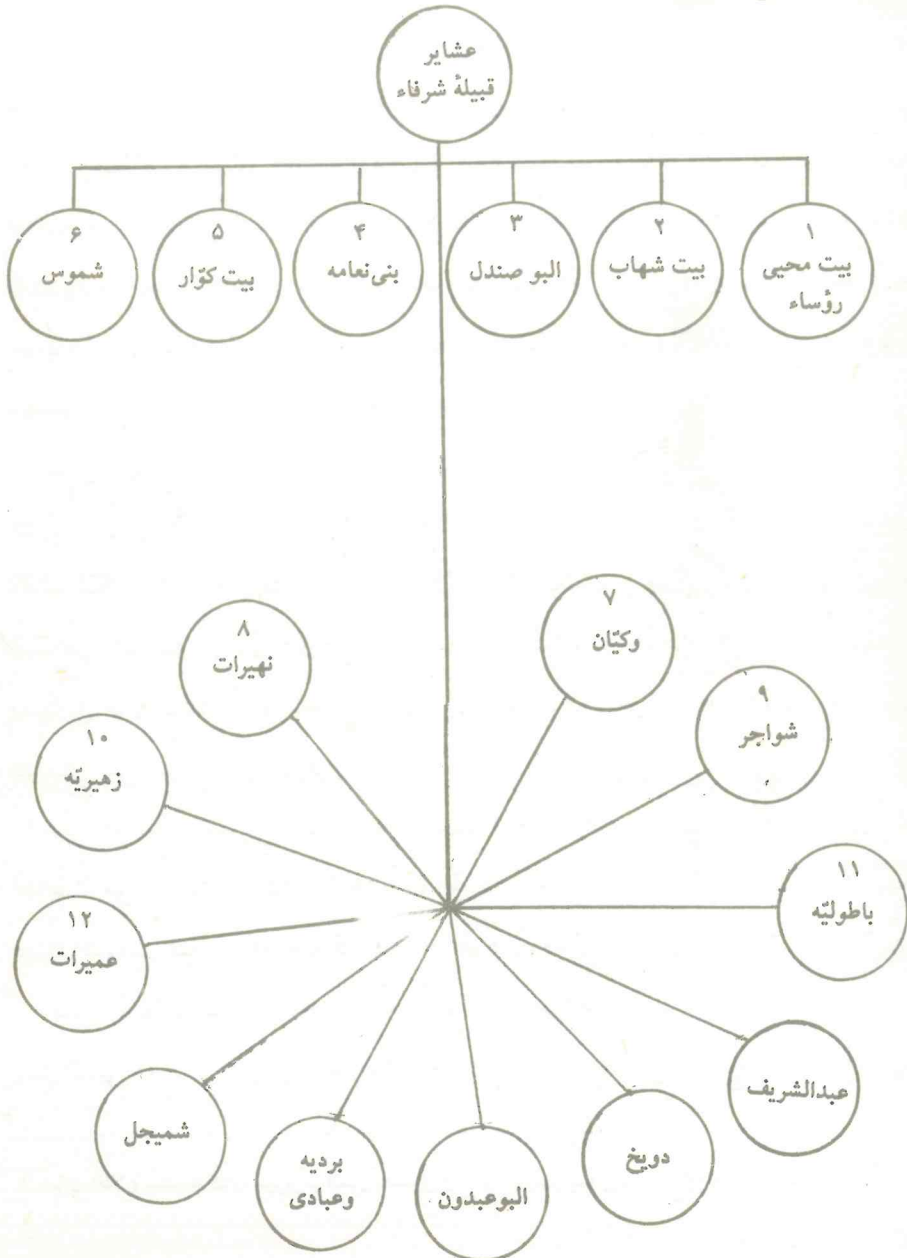
متشکل از سه تیره بیت مَشْجی، بیت حوار و بیت تامول است و از ریش سفیدان آن محمّد هویش، عبید شولی و عبّاس می‌باشند.

۱۰- باطولیه Batulieh

شامل دو تیره بیت صافی و بیت همیله است، و ریش سفیدان آن عبّاس و عزیز همیله‌اند.

همچنین شش طایفه زیر از قبیله شرفه هستند:

۱ - عمیرات، ۲ - عبدالشرف، ۳ - بیت دوئیخ، ۴ - بیت بردیه و عبادی، ۵ - بیت شمیچل (عمید)، ۶ - ابو عبدون. ریش سفیدان آنها عبارتند از:
 غلیم بدین، عوفی ساری، در چال صمصام، عاصی مدهوش، عبدالساده لفته،
 جابر شمیچل و جبار عمید.



حوادث تاریخی شرفاء

همان طوری که قبلاً نیز گفته شد، شرفاء از ساکنین شهر مکه معظمه بوده و نسب آنها به قتاده، یکی از اعقاب امام حسن فرزند علی ابی طالب (ع)، می‌رسد. گفته می‌شود که آنان تا عصر رمیثه در مکه زندگی می‌کرده‌اند. اما بنا بر مآخذ، به دست می‌آید که امیر شریف عزالدین ابی محمد حمیضه از امرای مکه به عراق عرب هجرت کرد و در سال ۷۲۰ هجری مطابق ۱۳۲۰ میلادی، در بغداد وفات یافت. او از اجداد امیر رمیثه است. گفته‌اند که شهر رمیثه عراق از نام او گرفته شده است. بنا بر تحقیق محلی محقق گردید که پس از سقوط شرفاء در حله یکی از اعقاب رمیثه به نام «الشریف احمد» به علّت درگیری با حاکم بصره، در زمان مولا حسین (محسن) به حویزه آمد. این که در بعضی کتابها، آورده‌اند که آنان توسط مولا بدر از مکه به حویزه مهاجرت داده شده‌اند، صحیح به نظر نمی‌آید^۱

نسل چهارم بعد از شریف احمد، یعنی سالم ابن جبران، پس از اختلاف با مولا مبارک پسر مولا مطلب، در عهد شاه عباس ناچار به جلای وطن گردید و به عراق رفت. لیکن چند سال بعد وقتی بین مولا و قبیله الخمیس جنگی صورت گرفت، به همراهی تعدادی از سوارکاران عشایر نهیرات، عگیل و احبجیه وارد حویزه شد، و به یاری مولا شتافت. سرانجام الخمیس در این جنگ شکست خوردند، و بار دیگر دوستی بین سالم و مولا برقرار گردید.

پس از سالم پسرش شهاب به ریاست قبیله شرفاء رسید. او تاهنگام مرگ از اطاعت موالی خارج نگردید. خانواده رؤسای فعلی این قبیله از اعقاب اویند. پنج فرزند شهاب عبارتند از: مشکور، فرج، طوقان، مدلی، و رزق. پس از شهاب ابتدا «اسماعیل» به علّت ایجاد نهدهبیه شهرت یافت. آنگاه حمود پسر مدلی، و پسر عموی اسماعیل معروفیت یافت. مدلی نیز پنج پسر به اسمی

۱ - برای اطلاع بیشتر به کتاب سیری در قلمرو بختیاری و ...، ترجمه مهراب امیری، ص ۷۸ مراجعه فرمایید.

صلبوخ، حمد، عباس، حسین و علی داشت که سه تن اول آنها به ریاست شرفاء رسیدند.

اعقاب رزق بن مدلی امروز طایفه‌ای به نام بیت «ادّهاس» را تشکیل می‌دهند، که به صورت مستقل اداره می‌شوند.^۱

از حمد پسر حمود فرزند مدلی هفت پسر بوجود آمد که معرفت‌ترین آنها زیق بود و بعد از عباس بن حمود از رؤسای سرشناس قبیله مزبور است.

زیق سیزده فرزند پسر داشته است، که شش نفر آنها از زنی از طایفه عیایشه، از قبیله بنی تمیم تولد یافتند. و نام آنها: مُحیی، مُولی، صَحْن، لازم، بُنیه و فاخر بوده است. دو نفر دیگر آنها که مادرشان از طایفه ثعالب، از بیت عواجه سواری است، درویش و مزبان نام داشتند. پنج تن دیگر از زن سوّم متولد شدند، که عبارت از فنیان، شرهان، غضبان، اسدخان و بنیان بوده‌اند.

وقایع زمان زیق

با فوت عباس فرزند حمود، قبیله شرفاء سرپرستی لایق، قوی و مدافع از حقوق قبیله در مقابل موالی نداشتند. لذا در سنه ۱۲۴۰ شمسی، شورای قبیله متشکل از خانواده ریاست قبیله و بزرگان طوایف، زیق بن حمد را که حامل هدف برجسته «لاتبعیه» و شخصیت ممتازی بود، به سرپرستی برگزیدند.

اولین تصمیم زیق قطع مالیات مولا مطلب بود. این اقدام باعث خشم و غضب مولا گردید. بدین جهت زیق را دستگیر نموده و زندان کرد. «مُحیی» فرزند لایق، جنگجو، سوارکار و دلاور زیق، که در آن هنگام در حدود هجده سال سن داشت، باتشکیل گروه جوانان شرفاء به زندان شبیخون زد و با شکستن در زندان، به نگهبانان ضربات مرگباری وارد ساخت. در زندان را باز کرده و پدر خود را آزاد ساخت. در این هنگام زیق می‌خواست محمد فرزند سلطان، از بزرگان السعدون بنی طرف را که با

۱ - مقصود از استقلال در این جامربوط به اداره داخلی طایفه نسبت به ریاست قبیله شرفاست.

او در زندان به سر می برد، با خود ببرد. ولی محمد نپذیرفت. پس از آن محیی بر عموی خود محمد که از سوی مولا مطلب به ریاست شرفاء منصوب شده بود، شورید. و پدر خویش را مجدداً به رهبری قبیله منصوب کرد.

مولا مطلب پس از این واقعه، از طوایف بنی طرف، بنی ساله، کوت، نیس و ساکیه خواست تا به شرفاء حمله نمایند. اما در این مورد ناکام ماند و عشایر مزبور حاضر به این کار نشدند.

روزگار محیی و حوادث آن

پس از زیق فرزند لایق، شجاع، بی باک و ترس او که سرآمد سوارکاران و تیراندازان رجال زمان خود بود و «محیی» نام داشت، به ریاست قبیله شرفاء رسید و برادرش مولا همواره یار و مددکار با وفایش بود. زمان محیی مملو از وقایع گوناگون و درگیری با قبایل مخالف و نیروهای دولتی بود. به همین دلیل ما در این جا به بعضی از حوادث مذکور به طور مختصر اشاره می نماییم.

۱- جنگ چنیبه

مولا مطلب کسی بود که پدر محیی را عزل، و محمد را به جای او نشانده بود. این بار خود توسط دولت مرکزی معزول، و مولا محمد به جای او نشست. ناچار با خانواده خویش به منزل زیق، که در بستریماری بود، رفت. در این موقع پسر شیخ مهاوی رئیس قبیله بنی ساله، توسط سواری از بیت نصر و متحد شرفاء، به قتل رسید. لذا محیی در یک زمان گرفتار سه واقعه مهم، یعنی بیماری شدید پدر، حمله بنی ساله و یاری مولا محمد به آنها، گردید. لذا محیی برای اجتناب از خونریزی تصمیم گرفت تا از حویزه به اهواز منتقل شود. سرانجام در منطقه جنوب اهواز به نام «چنیبه»، که گویا در محل فعلی کوی گلستان است، چادر زده، و زندگی جدیدی را شروع کرد. اما بنی ساله به کمک طوایف دیگر تابع مولای حویزه، با پشتیبانی چند صدسرباز حکومتی به جنگ محیی و همراهان آمدند. در این جنگ که آن را «کربلای چنیبه» لقب داده اند،

محبیی و برادرش مولا و همراهان مردانه جنگیدند. اتفاقاً شیخ عبدالخان یعنی نعمه مُسَلَّم که به یاری طوایف حویزه آمده بود، وقتی مقاومت و ایستادگی محیی و همراهان را دید، آن را به کربلا تشبیه کرد و گفت: «ما امروز شاهد کربلائی دیگر در سرزمین چنبیه ایم». محبی که از نوادگان حضرت علی (ع) است، مانند جدش امام حسین (ع) به دفاعی مقدس پرداخت.

جنگ با این مرد دلاور که از خانواده و فرزندانش به دفاع پرداخته بود کاری عبث و بیهوده بود که جز خواری، زبونی و خفت چیز دیگری به دنبال نداشت.

این جنگ در سال ۱۲۷۰ اتفاق افتاد و در تمامی طول روز ادامه داشت. در این هنگام مولا مطلب با اجاره نمودن چندین شتر، خانواده‌های خود و شیخ محیی را به طایفه عنافجه منتقل ساخت. پس از غروب آفتاب محیی و برادرش مولا و سایر تیراندازان شرفاء با جنگ و گریزه سوی عنافجه عقب‌نشینی کردند.

پس از این معرکه دولت وقت برای جلوگیری از ادامه خونریزی، مولا محمد را خلع، و مجدداً مولا مطلب را به حکمرانی حویزه تعیین نمود. عاقبت نبرد مذکور به پیروزی محیی و مطلب خاتمه یافت.

۲ - جنگ قلعه

این جنگ بین شرفاء و بنی ساله رخ داد. رهبری حمله را در بنی ساله شیخ مهودر فرزند سعد به عهده داشت. شرفاء به دستور محیی خانواده‌های خویش را از محلّ جنگ دور ساختند. قلعه در منتهی الیه شطّ نیشان و انشعاب نهری موسوم به رفیع قرار داشت. شرفاء در موضع دفاعی قلعه توانستند با وجود کمی جمعیتشان مقابل بنی ساله، بخوبی از خود دفاع کنند. سرانجام پس از پانزده روز جنگ، چون بنی ساله نتیجه‌ای به دست نیاوردند، با تحمل کشته‌های زیاد، عقب‌نشینی کردند.

از معروفترین کشته‌های بنی ساله، «نمر» پسر شیخ مهودر، و از شرفاء سلمان پسر عموی شیخ محیی بودند.

۳- جنگ با عبدالخان به دفاع از میزبان

در هنگامی که محیی برای خواستگاری دختر رئیس قبیله «خزرج»، یعنی حسین فرزند تقی، در خانه او مهمان بود، نعمه مُسلم رئیس عبدالخان توسط پیکی به خسرج اعلان جنگ داد. این امر را در عُرف عشایر «گوامه» Govamah می نامند. و به مثابه هشدار و اعلان خطر به شمار می آید. شیخ محیی که خود مهمان خسرج بود، عرفاً نمی توانست شانه خالی کند. لذا قاصدی را نزد رئیس عبدالخان فرستاد و خواستار مهلتی جهت حلّ اختلافات گردید. چنین مهلتی را اعراب خوزستان، «عَطْوَه Atvah» می خوانند. و به منزله «آتش بس» در عرف متداول بین المللی است.

اما شیخ عبدالخان برخلاف انتظار، فقط همان شب را به عنوان مهلت تعیین کرد. فردای آن شب قوای عبدالخان به جنگ خزرج آمده و محیی و سواران او بناگزیر به نفع میزبان در جنگ شرکت کردند و فرماندهی عشایر خسرج به درخواست محیی به عهده او محوّل گردید. جنگ تاهنگام ظهر با شدّت ادامه یافت و می رفت تا خزر جیها شکست بخورند. ولی محیی و تیراندازان دست پرورده او همچنان به مقاومت ادامه دادند. سرانجام رئیس عبدالخان سوار بر اسب به طرف محیی تاخت. محیی چون چنین دید اسب او را هدف تیر خود قرار داد و کشت. اما شیخ نعمه سوار بر اسبی دیگر شد و مجدداً به سوی محیی یورش آورد. محیی افسار اسب او را هدف قرار داده و قطع نمود. در این حال هدایت اسب از دست شیخ نعمه خارج شد. محیی خطاب به او گفت: «دوست ندارم با کشتن تو عبدالخان را در ماتم فروبرم». نعمه از این جوانمردی و دورنگری محیی شگفت زده و مبهوت شد. لذا دستور پایان رویارویی را به عبدالخان صادر کرد، و جنگ پایان پذیرفت در این نبرد پنج تن از قبیله شرفاء کشته شدند.

۴- جنگ شرفاء و بیت سید نعمه

خانواده مرحوم سید نعمه که اکنون در اهواز زندگی می کنند، در گذشته در ساحل شمالی کرخه کور سکنی داشتند. لذا در اثر اختلاف با عیایشه، بر آنها حمله برده و

گله‌های شتر آنها را غارت کردند. این گونه اعمال، در گذشته به صورت یک رسم معمول بود، زیرا وقتی دشمن حاضر به احقاق حق نمی‌شد، بناچار از همان حربه‌ای استفاده می‌کردند که او طرفدار آن بود. این رسم هنوز هم به صورت‌های گوناگون در میان عشایر عرب، وجود دارد. از آن جایی که عیایشه احوال (دائیه‌ای) محیی بودند، برادرش بنیّه زبیق به همراهی سواران شرفاء به تعقیب رباپندگان شتافتند، و در شمال کرخه به آنها رسیدند درگیری آغاز شد و شترها را آزاد کردند. اما بنیّه زبیق باتیرسید طعمه به قتل رسید. در همین موقع محیی به محلّ زد و خورد رسید و باتوجه به مهارت عجیبی که در تیراندازی داشت، توانست سه نفر از سادات به نامهای سید طعمه، سید محمد و سید شریف را از پای درآورد.

۵- شرکت شرفاء در نبرد شرانشون فیما بین بنی طرف^۱

این جنگ بر اثر اختلاف در تقسیم اراضی بستان، بین بیت حاج سبهان، بیت شرهان و متحد آنها بیت مهاوی از یک سو، و بیت منیشد و بیت زایر علی از سوی دیگر رخ داده بود. در این نبرد بسیاری از قبایل و عشایر متحد با دو گروه فوق مشارکت کردند. محل استقرار شرفاء که به دفاع از بیت منیشد و بیت زایر علی پرداخته بودند، کناره جنوبی نهر یمعانی بوده است. عشایر بنی مالک و بنی ساله با قوایی مرکب از صدها سوار به طرفداری از بیت حاج سبهان و متحدین آنها برخاستند. آنان با عبور از رودخانه «نیسان» در اراضی معروف به «إلْعَدْرَاء» استقرار یافتند، و با یزله‌ای (هُوسَه) معروف که هنوز هم بر سر زبانهاست، به شرفاء یورش بردند.^۲

در اثر مقاومت دلیرانه محیی و شرفاء مهاجمین پس از یک روز نبرد عقب نشینی کردند. در این جا بود که شرفاء یزله‌ای در پاسخ یزله آنها خواندند.^۳

۱ - این جنگ در هنگام نوشتن تاریخ بنی طرف تشریح گردید.

۲ - الحیاص اگبل سووفای.

۳ - حیاص ادبر ذبله ایسوکه.

۶- همگامی شیخ محیی در جنگ بنی طرف علیه قانون کشف حجاب

ارزش حجاب در جان و دل مردم مسلمان عرب خوزستان، مانند جریان خون در بدن است. به طوری که برای تداوم و استمرار آن، از بذل جان و مال هیچ پروایی ندارند. در حدود سال ۱۳۴۷ ه.ق. قوای رضاخان به فرماندهی سرلشکر فرج‌الله خان آقاولی، به منظور سرکوبی مخالفین اصلاحات غیراسلامی رضاخانی در دشت آزادگان، وارد خوزستان شده و استقرار یافتند. به دستور رضاخان فرمان احضار تمامی سران قبایل عرب، از جمله محیی فرزند زبیب، را صادر کرد. او دستورات شاه را به شرح زیر به آنان ابلاغ کرده و اخطار نمود، چنانچه آنها مو به مو در اسرع وقت آن دستورات را انجام ندهند، بشدت مجازات خواهند شد:

۱- خلع سلاح عشایر. براساس آن هر رئیس طائفه‌ای مکلف می‌شد تا اسلحه‌ی عشیره خود را جمع‌آوری نماید و به مأموران دولتی تحویل دهد. و در مقابل رسید دریافت دارد.

۲- متحدالشکل شدن لباس در سرتاسر مملکت. بنابراین قسمت از فرمان که لازم بود در سرتاسر ایران اجرا گردد، مردان باید از پوشیدن لباس محلی مثل پیراهن (دشداشه) و چفیه خودداری کرده، از لباس پهلوی که عبارت از کت و شلوار و کلاه بود، استفاده کنند. مأموران دولتی بر سر راه روستاها و مدخل شهرها می‌ایستادند و دشداشه‌ها را از تن مردان درمی‌آوردند، سپس آنها را به طور وارونه نگه داشته، آستینهای لباس را به پایشان می‌کردند. مقنعه‌های زنان را هم که شیله نامیده می‌شد، از سر آنها کشیده، و می‌سوزاندند. حتی بدون اجازه به خانه‌ها ریخته، و کشف حجاب می‌کردند.

۳- حضور اجباری زنان و دختران رؤسای قبایل و عشایر در مراسم خاصی که به منظور کشف حجاب صورت می‌گرفت، و نهایتاً اقدام به کشف حجاب آنها. مواد فوق قبلاً نیز به رؤسا و سران قبایل ابلاغ شده بود، که باعث درگیری و نبرد

معروفی بین عشایر بنی طرف و سربازان دولتی گردید. پیران و سالمندان عشایر هنوز هم آن واقعه را به یاد دارند، و از آن خاطره‌های زیادی را بیان می‌کنند. این نبرد را جنگ بی‌حجابی و نبرد مفاتیل می‌نامیدند. قبول فرامین فوق، بویژه موضوع کشف حجاب، برای سران و مردان عشایر عرب، بسیار گران آمد و آن را به عنوان مخالفت آشکار با احکام قرآن و اسلام تلقی نمودند. در مقابل، مأموران دولتی به سرکردگی سرتیپ فرج‌الله آقا ولی، به زور متوسل شده، و توجهی به مسلمانان شیعه منطقه نمی‌کردند. لذا قبیله بنی طرف با اتحاد با قبایل و عشایر دیگر، بویژه خزرج و شرفاء، وارد جنگی نابرابر با قوای دولتی مستقر در سوسنگرد گردیدند. در استان عشایر بنی طرف با حمله به پادگان و خلع سلاح مأموران، اقدام به کشتن "غفوری" نماینده مستقر در آن منطقه نموده و به سوی سوسنگرد به راه افتادند. در این شهر بود که نبرد "مفاتیل" اتفاق افتاد. عشایر موفق شدند پادگان را به اشغال خود درآورند. مردم هوفل هم تعدادی از سربازان را که از آنها دل‌پرخونی داشتند، کشتند. سواران شرفاء به سرکردگی تیرانداز و سوارکار معروف و رئیس خود، "محبی"، در ابوحمیظه راه را بر قوای کمکی که از اهواز عازم سوسنگرد شده بودند، قطع کردند. در این جنگ پنج تن از فرزندان محبی، یعنی، شیبب، حاج سعدون، حاتم، خزعل، و چاسب، و پسر برادرش داغر، فرزند بنیه، شرکت فعال داشته و چون شیرانی در قبال دشمن می‌گریزند.

آنها در حال جنگ شعار معروف سیدالشهدا، امام حسین (ع): "یا ایها الناس حافظوا علی نواامیسکم" را زمزمه می‌کردند. در این جنگ سوارکاران آل شریف مقاومت جانانه‌ای از خود نشان داده و تعدادی از سربازان مهاجم را کشتند. محبی نیز یکی از هواپیماهای مهاجم را هدف قرارداد، و سرنگون ساخت. اما مقاومت با اسلحه سبک در قبال آتشبارهای سنگین توپخانه، محال و ناممکن گردید. لذا محبی با تدبیر و حيله عده‌ای را دستور داد تا به نشانه تسلیم، پارچه‌های سفید بالا بزنند. در این هنگام قوای دولتی دستور آتش بس دادند و محبی با سوارکاران زبده، از صحنه نبرد

عقب‌نشینی نمود، و به قبیله خود مراجعت کرد. در آن جا خانواده و اطرافیان نزدیک را سوار بلمهای بزرگی کرد و به هورالعظیم رهسپار گردید. مدت دو ماه با دشواری و سختی در هور باقی ماندند، به علت کمبود امکانات کودکان و نوزادان لطمات و زیانهای زیادی دیدند. لذا محیی دوتن از فرزندان خود را به حضور آیت‌الله اصفهانی در نجف اشرف فرستاد، تا از او طلب یاری نمایند.

سپس آن مرجع تقلید از فرج‌الله خان برای محیی و همراهان عفو طلبید. و دستور داد تا محیی و همراهان به خاک عراق رفته، و در انتظار عفو باشند. پس از پنج ماه اقامت در عراق در کنار طایفه بیت‌حمیدان سواعد، امان‌نامه‌ای از سوی فرج‌الله برای محیی و همراهان صادر شد. اما با وجود پیشنهاد قبولِ تابعیت عراق، از سوی حکومت فیصل اول، به ایران بازگشت. پس از چند روز که محیی در میان خویشاوندان خود اقامت داشت، توسط مأموران دولتی دستگیر، و برای مدت هفت سال به اهواز تبعید شد. البته پس از دستگیری حکم اعدام او توسط رضاخان صادر شده بود. اما فرج‌الله خان از اجرای حکم خودداری، و در سال ۱۳۱۰ که رضاخان به اهواز آمده بود، به درخواست فرج‌الله خان حکم اعدام او لغو گردید، مشروط بر این که دیگر هیچ‌گاه به میان قبیله خود بازنگردد. از همان تاریخ فرزندان و خانواده‌اش به شطرنیسان بازگشتند. ما حاصل زندانی و تبعید محیی جدایی قبیله سواری از قبیله شرفاء بود. او نیز پس از هفت سال تبعید و زندان به خاطر مبارزه و جهاد علیه نظام ضدّ اسلامی رضاخان و مشارکت دلاورانه در نبرد علیه بی‌حجابی و دفاع در مقابل مظالم و مفاسد، در سنه ۱۳۱۴ ه.ش. زندگی را بدرود گفت.

تمامی صفات و استعدادهای یک انسان مسلمان، متقی مجاهد و... را دارا بود. او علاوه بر این همه خصال و ویژگیهای متعالی، به ادب و شعر نیز علاقه فراوانی داشت. بالین که میزان سواد او در حدّ خواندن و نوشتن بود، اما شعر می‌سرود. انواع شعر، بویژه دو بیتی، که در محل به "ابوذیه" معروف است، و همچنین قصیده‌سرایی

تبخّر فوق العاده‌ای از خود نشان می‌داد. او در این دو بحر فی البداهه شعر می‌سرود، محیی در زندان رژیم ستمکار پهلوی، فرصت یافته بود تا پاسخ اعمال دشمنان خود را که از غیبت او استفاده کرده بودند و به حقوقش تجاوز می‌کردند به زبان شعر بدهد. بعضی از اشعارش را که در آن زمان سروده بود، در زیر می‌آوریم البته قبلاً باید پوزش بخواهم، زیرا ممکن است که با گذشت زمان حافظانی که این اشعار را قرائت می‌کنند، تغییری در کلمات یا حروف آن داده باشند. که ما هم به تبعیت از آنها، خلاف اصل آن را نقل کنیم.

الف - نمونه‌ای از دو بیتی‌های (ابوذیّه) محیی:

۱ - یوم الکون ماچنیت لاگت (لاگیت) بس آنه جیاد الخیل لاگت

عدوی من اسطره ایصیر لاگات رحل من دار عرّه و گطع فیّه

۲ - صارالگیض والوریج ورج (ورگ) و عدوی ماینام اللیل ورج

الکوسی ماچله العگروگ والرگ وابوالجنیب گام ایعیل بیّه

۳ - عدونا آمن لحيث ابسجن صرنا ابدیوان الضلاله انختم سرنا

یدری ابیوم قبل الظهر سرنا علی العسکر ولأهبنه المنیه

ب - وقتی که محیی در زندان احساس دلتنگی می‌کرد، به شعر روی می‌آورد. وی قصاید فراوانی را به نظم کشیده بود. افسوس که تاکنون کسی به جمع‌آوری آنها اقدام نکرده است.

بعضی از ابیات قصاید او را قوم خویشان و دوستانش از بر کرده‌اند. از آن جمله قصیده زیر است:

۱ - ضاقت أنفاسی إمن اگعود البلاد وهاجن علیّه اهمومم إبتکثر الرّمالی

۲ - أبداً فلا ولایطری علی زاد ضاقت انفاسی والگرا ما حلالی

۳ - ایحگلی یا ناس لآسکن بالایباد وازافج الوحشان بارض الجبالی

۴ - یقولون الصبر محمود جیدبالا وعاد والصبر مرمرنی و غیر احوالی

۵ - یا ماخانۃ الدنیا بکسری و ملک عاد ویا ما مَحَت ذیح القصور العوالی
 ۶ - صار الحکم مگلوب و المای رداد و صار الحکم هالیوم بید الجهالی
 ۷ - ابی عگوب و احمد هَمَّ یَسْجَمون الاجواد ابملک الشریف اللی إمنکل الرّجالی
 ۸ - ابفعلی جمیع الناس تشهد و الاضداد و اهل الشّرق یدرّون و اهل الشمالی
 ۹ - یدرون کل اعدای بالکون انا شدّاد و لو ثارت الجیمات مثل السّیالی

او (شاعر) ضمن بیان ناراحتی و دلتنگی خود، چگونگی حکومت آن زمان و نادانی گردانندگان آن را گوشزد می‌کند، که مظالم آنها دوام و استمرار نخواهد داشت. برای آن جاهلان، کسری و انوشیروان و عاد و کاخهای سر به فلک کشیده آنان را، مثال می‌آورد. و در پایان قصیده افسوس می‌خورد که حقوقی دارد که باید استیفا کند ولی انجام آنها به وعده و وعید مانده و روزی و یا مهلتی به دست نیاورده تا ناراحتیهای خود را تشفی دهد. سپس به وجاهت پیامبر (ص)، و سادات مجد و نیز پدر حسنین، مولای موالی، دست به دعا برده و می‌گوید:

یا حیف إلی عتبات تَمَنّ بالاعواد و لا یوم الوح اعدای و اَشْفی اغلالی
 ابجاه النّبی المختار و ابسادات الامجاد و ابجاه ابوالحسنین مولا الموالی

در خاتمه این مبحث اضافه می‌کنیم که: بیشتر رسوم قبیله شرفه مانند سایر قبایل عرب منطقه اجرا می‌گردد. اگر استثناهایی هست، فقط به خاطر زمان و مکان و موقعیت بوده است. از آن جایی که رؤسای قبیله شرفاء از نوادگان امام حسن مجتبیٰ (ع) هستند، خوبیهای کشته شدگان خود را دریافت نمی‌دارند.

۱۳ - شُمیس

شُمیس در روستایی به همین نام در ساحل شمالی هُوَقَل (ابو خَسَب) در غرب سادات غرابات، و در شرق عصارفه سکونت و آب و گل دارند، و زایر عبود فرزند سلمان از معتمدین آن است. اراضی زراعتی آنها از رودخانه هوفل، که «شُمیس» و

تلمبه‌آبی آنها در ساحل آن قرار دارد، تا اراضی معروف به «مزیرع» در شمال امتداد یافته است. آنها در این اراضی گندم، شلتوک و کنجد می‌کارند.

این طایفه با توجه به کمی جمعیت آن، که از یکصد و پنجاه مرد بالغ متجاوز نیست، ممکن است در اصل زیر تیره‌ای از یک طایفه بوده باشد. بنابه گفته زایر عبود سلمان، آنها از اصل و نسب قبیله بنی لام، و در زمان غضبان بنیّه (بنیان) رئیس عشایر بنی لام، از عراق به ایران آمده‌اند. از وقتی که غضبان یا شیخ غضبان در منطقه «علّه»، که به قول او همانا شهر «حمیدیه» فعلی است، قوای شیخ خزعل را شکست داد، آنها در ایران می‌زیستند.

و مانند بسیاری از عشایر دیگری بنی لام در ایران ماندگار شده‌اند. آن شخص افزود که نام حمیدیه از وقتی گذاشته شد که شیخ خزعل، پسرش عبدالحمید را در آن مستقر کرد.

شیخ خزعل پس از آن جنگ دریافت که توان مبارزه با بنی لام را ندارد. لذا روش دیگری را که می‌توان آن را شیوه دوستی و ملامت نام نهاد، و از سیاست کلی انگلیس در منطقه سرچشمه می‌گرفت، به کاربرد. سرانجام به خواست این دولت استعماری، این دورقیب منطقه، از دشمنی و رقابت دست کشیده، و با هم دوست شدند. پس از آن هر دو طایفه یعنی، غضبان و خزعل با تبعیت از او امر استعمار پیرانگلیس، با سایر امیران عرب منطقه مانند: کویت، بحرین، امارات عربی خلیج فارس، و دیگر شیوخ عراق دوست، متحد و همگام شدند. در جنگ حمیدیه (علّه سابق) بنی لام توانستند شیخ ناصر را که گویا دایمی خزعل و فرمانده سپاهیان او بود، پس از فرار از معرکه دستگیر کرده و او را به خدمت غضبان بیاورند. اما غضبان با توجه به عادات و رسوم عرب در عفو از اسیران، او را اکران نموده و پس از این که جبهه‌ای به او هدیه کرد، وی را آزاد ساخت. احتمالاً این عمل هم ممکن است با توجه به خواست انگلیس صورت گرفته باشد. در آن زمان بنی لام حمیدیه را زیر سلطه داشته، و بر تمام ساحل شمالی کرخه سیطره داشته‌اند. حویزه در آن زمان محدود به حویزه و چند طایفه دیگر بود.

ولی پس از آن از نو قدرت یافت. تا این که در عهد مولا مطلب، و به حمایت ناصرالدین شاه قاجار، اراضی شمال و جنوب دشت آزادگان فعلی یعنی حویزه آن عهد را به

قبایل بنی لام در شمال و منتفج در جنوب، به منظور چرای مواشی، اجاره می داد. نجم الملک در سفر خود که در سال ۱۲۹۹ به خوزستان نموده بود، چنین می نویسد: «حویزه از مشرق به ایل بنی لام، و از طرف شمال به ایل منتفج محدود است»^۱. و درباره درآمدهای مولی مطلب می نویسد: «... و املاک واقع مابین جرگه سید علی و خفاجیه را جزو املاک سوسنگرد به بنی لام اجاره می دهد». بعدها خزعل به خواست انگلیس بر تمام مناطق عرب نشین تسلط یافت. لذا بیشتر عشایر بنی لام به وطن خود، در عراق، بازگشتند.

قلمرو قسمتی از عشایر بنی لام در زمان حکومت عثمانی در عراق، در جنوب شرقی بود. و قسمتی از آنها هم به طور پراکنده برای استفاده از علفزارهای ایران وارد این کشور می شدند، و در حدود هشت یاده مایل در دو طرف رودخانه کرخه استقرار می یافتند. اما همان طور که گفته شد، آنها در مقابل استفاده از خاک ایران علاوه بر خراجی که به پاشای عثمانی می دادند، مبلغی نیز به حاکم خوزستان می پرداختند^۲. در هر حال از تحقیق بر می آید که شمیمس شاخه‌ای از سنیری (بنی لام) هستند. آن‌جا که زایر عبود فرزند سلمان اجداد خود را معرفی کرد، به این موضوع پی برده شد. او گفت من عبود فرزند سلمان بن موزان بین مصلح بن عمار بن کوّار بن محمّد یا (طوّاش) بن نصّار بن سنیری هستم. او برای اثبات این که شمیمس، از اعقاب نصّار بن سنیری هستند، ضرب المثلی خواند که چنین بود:

«بخت شمیمس ابن نصّار العَبْرَ الجمال امعگله» یعنی: «به بخت (شانس) شمیمس پسر نصّار، که شتران عقال شده (پابسته) را از رودخانه عمیق و عریض، سالم عبور داد. او درباره علت گفته شدن این ضرب المثل که گاهی مردم برای طلب چیزی و آرزوی رسیدن به آن، بر زبان می آورند؛ داستانی نقل کرد که خلاصه آن چنین است:

۱ - سفرنامه خوزستان، غفار نجم الملک، ص ۶۳، به کوشش محمد دبیر سیاقی.

۲ - برای اطلاع بیشتر درباره بنی لام در گذشته، به کتاب "سیری در قلمرو و بختیاری"، از ص ۹۲ تا ۹۵ مراجعه فرمایید.

شمیس زمانی از قبیله خود بنی لام قهر کرد و به جای دیگری کوچ نمود. بنی لام برای جلب رضایت او به دنبالش رفتند. سرانجام توانستند رضایت او را جلب کنند، و مقرّر شد تا نزد اهل و دیار مراجعه کند. لذا شترهای خود را عقال نمود تا شبانه برای چریدن خارج نشوند. اما آنها شبانه در حالی که صاحبشان در خواب بود، با پاهای بسته بلند شدند و از رودخانه‌ای که بسیار عمیق و پهن بود، گذشتند. لذا مردم این امر را شبیه معجزه دانستند. وعلّت آن را خوش‌شانسی یا بختِ شُمیس دانسته‌اند. شُمیس اکنون علاوه بر هوفل هدام، در میان آب و جاهای دیگر زندگی می‌کند. تیره‌های آنها عبارتند از:

- ۱- بیت عیاده (امیزان)، متشکل از بیت عباده، بیت سلمان، بیت سبهان و بیت شیخ کرم.
- ۲- بیت بَدْر، برادران بیت امیزان مرکب از بیوت عبدالحسن، منیشد، مُطیر، سعد و محمّد.
- ۳- بیت حاج حافظ، مشتمل بر بیوت: حاج علی، حمدان، و مَنهَل.
- ۴- بیت محمّد عیبه، شامل: بیت گاطع، علی، خضیر و طاهر.
- ۵- بیت جبر، مرکب از دو بیت رحمه و محمّد جبر هستند.

خودستایی شُمیس «اخوت میثه» بوده، و دارای پرچمی به رنگ سفید هستند که بر روی آن... محمّد و علی نوشته شده است. شُمیس با رؤسای طایفه عبیات متحد، و در صندوق آنها عضویت دارند. مقرّرات "فجاره" یعنی $\frac{1}{3}$ فصل عشایری با مرتکب جرم و برعکس، در بین آنها جاری است.

۱۴ - عبوده^۱ Abudah

عبوده در اصل از عشایر بزرگ و قدیمی است که از نظر اصل و نسب به ربیعه می‌رسند. که این امر از موارد متفق علیه است. عبوده زمانی در عداد اُجود، قبیله‌ای که صاحب $\frac{1}{3}$ از املاک مُنتَفِح (منتفق) بود، محسوب می‌شد. البته ابتدا با منتفق در

۱ - برگرفته از کتاب: "عشایر عراق"، عباس عزّازی، جلد ۴، ص ۹۹ به بعد، و پرسش و تحقیق مستقیم از ساکنین عبوده، درپانزده کیلومتری غرب اهواز.

نزاع بوده، ولی بعد از آن اذعان و مسالمت نمود. بدین جهت ملزم گردید تا همه مالیات و مخارج مقرره ولات بغداد را، همچون سایر عشایر ممنتفق، و حتی مالیات موسوم به "حصان" را، پرداخت نماید. رئیس ممنتفق زمانی شخصی به نام "خیون" پسر عبید، پسر جَبیر پسر عَبَّاس، در عراق بود. رئیس عبوده عالم مُجتهد، "شیخ حسن سنجری" بوده است که شطره قدیمی عراق را تأسیس کرد. سپس پسرش شیخ طاهر به جای او منصوب شد. او هم مانند پدرش مُجتهد بود. تیره‌های عبوده عبارت بود از:

۱- سناجر

بیت ریاست عبوده بود، که به نام «اخوت دَلَمَه» و «اخوت فلوَه» خودستایی می‌کردند. ولی نخوه عمومی طایفه، «اولاد صالح» است. علت تسمیه این طایفه به "سناجر" جلای آنها به کوه سنجار، در اثر جنگ با عباده و ربیعه بود. اما بعدها با وقوع اختلاف بین عباده و ربیعه، ربیعه از عبوده کمک و یاری طلبید. و در این جا بود که توانست بردشمن خود (عباده) غلبه و پیروز شود. لذا نسبت "سنجری" را از همان هنگام برای خود کسب کرد. بعضی هم معتقدند که عباده و عبوده در اصل برادر بوده‌اند، ولی در این مورد، دلیلی مَتَّین، ارائه نمی‌دهند. دیگر تیره‌های عبوده در عراق شامل: البوشمخی *Albuwamy*، آل جهل *All Jahl*، و عبوده عرب است. عبوده خوزستان اغلب در روستایی به همین نام در غرب اهواز و جنوب کوه منجور، بر سر جاده معروف به "مقبره جهاد" سکونت دارند. منجور (*Manjur*) محل استقرار توپخانه انگلیس در جنگ با عشایر عرب بود. شهدای عشایر عرب در همین مقبره جهاد، در جنوب غرب عبوده، مدفون هستند.

ریاست این طایفه در ایران، با شیخ محمد فرزند فرهاد است. وی در جلسه‌ای که در خانه‌اش و با حضور پسرانش چاسب، کارمند شهرداری حمیدیه، و عبدالامیر برگزار شد گفت: "عبوده خوزستان از همان سناجره هستند که در هنگام جلای آنها در اثر جنگ با عباده و ربیعه، به ایران آمده و متوطن شدند. چنانکه قبلاً اشاره شد، آنها از

عشایر ربیعیه بوده‌اند. در جلسه‌ای که قبلاً نیز با عده‌ای از جوانان عبوده، به سرپرستی عبدالامیر، فرزند شیخ محمد صورت گرفت، یکی از آنان به نام «دعیر» پسر جلیل بن شریف از تیره «نوازه» با نقل قول از جد پدریش برای اثبات اصل و نسب عبوده بیت ذیل را خواند:

احنه ربیعیه والمهلهل جدنا
اخوه کلیب الگطع الصهبانی.

یعنی: «ما ربیعیه‌ایم و مهلهل جد ماست. برادرش کلیب است که صهبانی راتکه تکه کرد». این بیت اشاره به «کلیب بن ربیع» است که در جنگ «بسوس» توسط «جساس» کشته شد. مقصود از ربیعیه پدر کلیب و مهلهل، در این جا پسر مرّه بن حارث بن نصر بن چشم بن بکر بن حبیب بن عمرو بن غنم بن تغلب بن وائل بن قاسط بن هنب بن افضی بن دومی بن جدیله بن اسد بن اکلبن بن ربیعیه بن نزار بن معد بن عدنان است. با توجه به آنچه گفته شد، شکی نمی‌ماند در این که عبوده از ربیعیه و عدنانی الاصل هستند! عبوده با توجه به این که از اعقاب دوبرادر مهاجر به نامهای «خلیفه» و «نوروز» هستند؛ در حالی که با همان نام اصلی خود، عبوده، خوانده می‌شوند، به دو تیره نیز تقسیم می‌گردند:

الف - ابو خلیفه Albu Xalifah، شامل زیر تیره‌های:

۱- البورویح Albu Ravieh، بیت رؤسای عبوده و ملحقات آنهاست. اکنون شیخ محمد فرزند فرهاد فرزند فنجان، فرزند دویح، سمت ریاست گُل طایفه را به عهده دارد. اموری مانند بازو بستن گره فصل عشایری، دادن عَطَوَه، پایان دادن مراسم فاتحه مردگان در روز سوّم بر اساس آداب و رسوم عشایری، و غیره توسط او صورت می‌گیرد. در زمان شیخ خزعل، فصل عشایری آنها به صورت اِثلاث (۱/۳) از عبوده، حردان، شجیرات و بناوده جمع‌آوری، و تأدیبه می‌شد. در آن عهد «عبوده» از متحدان «حردان» بودند که در شمار تیره‌های آن محسوب می‌شدند. پس از آن عبوده مُستقل

شدند.

۲- بیت عبدالله. برادران البورویح تیره رؤسای آن است. حاج حرب پسر عبدالله معتمد آن می باشد.

۳- آل سبتی، طاهر شذر.

۴- آل خوآف، محمد خوآف، ۵- آل داخل. جابرداخل، ۶- آل عوده. فرج عوده، ۷- آل حی (حاجی)، که کاظم لفته معتمد آن است.

ب- نوازه، متشکل از زیر تیره های زیر:

۱- بیت فرنگی، ۲- آل عطیه، ۳- آل وادی، ۴- آل عطوری، ۵- آل رسن. معتمدین آنها: داخل پسر شریف، غلیم خلیطی، کریم عبود و غضبان لفته، شریان عطوری و رزاق رسن هستند.

ج- ملحقات و متحدین عبوده

۱- حردان. در زمان شیخ خزعل طایفه متشکل و بزرگی بود و جزو طوایف ساکن حویزه بشمار می رفت. ولی به علت کورشدن کرخه قدیمی پراکنده شده بودند.^۱ شیخ خزعل با تسلط بر حویزه، توانست تعدادی از طوایف را، مطیع و تابع خود سازد. این طوایف عبارت از: شجیرات، شحیتات، البوحامی، عبوده، بنی نعامه (بیت مخیمر) و عمیرات بودند. رؤسای عمیرات یعنی "خانواده شایع نصرالله"، علاوه بر حردان، بر تمام طوایف فوق ریاست کردند. اکنون قسمتی از حردان در فصول و امور عشایری دیگر، متحد عبوده اند.

۲- بیت عویز. دراصل از طایفه نیس بوده، و در شعبیه شوستر اقامت دارند. رئیس آنها کریم پسر صالح می باشد.

۳- بیت ایریضی (جریضی). ساکن کوت عبدالله و عبدالزهراء جریضی معتمد آن است.

۱- حاج غفّار نجم الملک، در سفرنامه خوزستان، آن را از عشایر حویزه بشمار آورده است.

- ۴- بیت هذول. دراصل از خنافره بنی کعب بوده، و موسی هذول معتمد آن است.
- ۵- شحیتاب (بیت گشتل). موزان گشتل ریش سفید آن است.
- ۶- شجیرات. Wojirat ساکن حصیرآباد و حاج بدن، حاج رحمه و لفته خقیف، از آنهاست.
- ۷- بیت ملاذلی. درشادگان و سریندرسکونت دارند و یاسردلی ازاصل عبوده رئیس آنهاست. قبلاً بابیت سید جابر زندگی می کردند.
- ۸- بیت حنون. دراصل از عنافیچه هستند.
- ۹- بناوده. درعامریه اهواز ساکن، و حاج طالب معتمد آنهاست. پرچم عشیره عبوده سفیدرنگ، و نقش کف دست و شمشیر و سپر بر آن است. نام طایفه عبوده را هم بر آن نوشته اند. آنها می گفتند که بیت شبیت رؤسای یکی از تیره های طایفه اهل النگره بنی طرف، از برادران البورویح رؤسای عبوده هستند. برادر عبدالامیر فرزند شیخ محمد فرهاد با اشتیاق برای جمع آوری اطلاعات نهایت جدیت و یاری را با مؤلف به عمل آورد، و دوشادوش وی پیاده روی می کرد.

۱۵ - ضَبَّه Zabbah

ضَبَّه به صورت تجمع طایفه ای در جنوب مقبره سید هادی، در غرب اهواز سکونت دارند. آنها خود را ازاعقاب «اد» بن طابخه بن قمعه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد Maed بن عدنان می دانند. بدین ترتیب متوجه می شویم که آنها هم از عربهای عدنانی محسوب می شوند. سلسله اعقاب ضبه عبارتند از:

۱- سعید و سعد، که پستی ازضبه، و ساکن آنها درجوار بنی غنم در ناحیه شمالی تهامه بوده، و در دوره اسلامی به جزیره فرات عراق منتقل شدند. و در همان جا بود که متنبی شاعر را به قتل رساندند.

۲- باسل. باسل درحالت قهراضبه خارج، و به دیلم رفت و در آن جا با زنی ازاهل دیلم ازدواج کرد. از ابو عبید منقول است که گفت: «به خدایم دانم که او پدر دیالمه ای

است که معزالدوله و رکن الدوله، مستند بر خلفای عباسی بغدادند. (بایسل در لغت به معنی قهرمان و شجاع است).

۳- صباح. اعقاب او پستی از طابخه، و به قول ابو عبید، معقل بن عاصم قاتل بسطام بن قیس شیبانی از آنها بوده است.

بنی تمیم اولاد و احفاد تمیم بن مَر Mor بن اد، پستی از طابخه و از برادران صَبَّه هستند به نقل از ابو عبید، ساکن آنها به صورت دایره‌ای از سرزمین نجد، بصره و یمامه تا عذیب، از نواحی کوفه، گسترش داشته است. که عاقبت پراکنده شدند، و غزیه از قوم طی و بنی عقیل بن کعب وارث آنها گردیدند. در تاریخ آمده است که صَبَّه از اصحاب جمل بوده‌اند. زیرا اطراف شتر عایشه را در جنگ جمل گرفته بودند، و هر یک سخنی می‌گفت و یار جزی می‌خواند. مثلاً مردی از آنها مهارشتر عایشه را گرفته و در حالی که مفاخره می‌کرد که نامش عاصم بن الزلف است؛ دشنام می‌داد. یکی از اصحاب حضرت علی (ع)، به نام "منذرین حُصَّه تمیمی" براو حمله کرد و او را کشت. دیگری مهار ناقه را گرفت و صحابی دیگر، او را به قتل رسانید. بدین جهت به خوبی متوجه می‌شویم که «صَبَّه از عشایر قدیمی و از عرب عدنانی هستند و حکام دیلمی منسوب به آنها هستند». طایفه صَبَّه در خوزستان، به صورت طایفه‌ای واحد و متمرکز که در یک جا ساکن باشند؛ دیده نمی‌شوند. به طور کلی می‌توان آنها را به سه تیره تقسیم نمود:

۱- آل سُویعی Alsoviay، به ریاست حاج مُحسن فرزند فارس، که در قطاع اهل جُرُف حویزه سکونت دارند.

۲- آل عطیه Altieh، بزرگ این تیره ناصر، فرزند حُمیدی نام دارد و در کریشان اهواز اقامت دارند. بعضی از آنها مانند عباس شوّیع که بزرگ کل آل عطیه است، در فضلّه ساکن است.

۳- آل گریز Algriz، که بنابه قولی از آل عطیه هستند، و بزرگ آنها همان عباس شوّیع است. گره امور فصل عشایری، و سایر امور و مسائل هر تیره در دست رئیس آن است. لذا

متوجه می شویم که آنها (صَبَّه) در زمینه عشایری متفرق و پراکنده بوده، و هر تیره علی حده مبادرت به فصل می کند. به همین دلیل هم هر تیره دارای بیرق مستقلی به نام خود می باشد. بنابراین در حال حاضر دارای سه بیرق زرد رنگ می باشند که هر تیره نام خود را روی آن نوشته است. خودستایی آنها «اخوت دَلَّه» است، و در این مورد با طایفه عبیات مشترکند^۱.

بعضی از ساکنین قریه صَبَّه بدین ترتیب خود را معرفی کرده اند:

۱ - عیسی پسر ماید پسر عباس پسر غلیم.

۲ - علی بن حسین بن غلامعلی بن جُریح بن محمد بن علی بن عبدالعلی.

از وقایع تاریخی صَبَّه، روز «نراخه» یا جنگ با محرق و برادرش فارس مودود غسانی، یوم نَسار بین صَبَّه و بنی تمیم در جوارکوه نَسار، یوم قارب، یوم درات، اسل و یوم غول همه بین صَبَّه و بنی کلاب بود. یوم اعیار بابنی عبس و نیز در سال سیزدهم ه بوده، که همراه مثنی به دو گروه تقسیم شدند و با دشمن جنگیدند. دیگر ایام آنها یکی با أم المومنین "عایشه" بر علیه حضرت علی بود، و دیگری جنگ آنها با بنی حنظله بود که به "یوم الصریف" معروف گردید. این جنگ در عهد هارون الرشید بوده است.

۱۶ - عبدالخان^۲.

عبدالخان، از اعیان فرج فرزند نصیری، جدّاعلای طایفه نصیری از قبیله بنی لام عراق می باشند. این طایفه در خیرآباد از منطقه میان آب خوزستان واقع بین شوش و

۱ - اطلاعات فوق از عیسی فرزند ماید و علی فرزند حسین فرزند غلامعلی گرفته شده.

۲ - اطلاعات مربوط به طایفه عبدالخان، از منابع زیر استخراج شد:

الف - عشایر عراق، عباس عزوای، انتشارات شریف رضی، قم، جلد ۳، صفحات ۲۰۲ تا ۲۲۴.

ب - مقدمه‌های پر شناخت ایله‌ها، طوایف و ...، ایرج افشار، جلد ۱.

ج - تحقیقات محلی مؤلف.

اهواز زندگی می‌کنند. "نصیری" جدّ اولیّه این طایفه، پسر حافظ بن بزّاک است. بزرگ منشی یانخوه عشايرانها «اخوت نایفه» بوده، و بعضی در عراق اقامت دارند. تیره‌های این طایفه (آل نصیری) در عراق عبارتند از:

۱- طّعان، ۲- المعلی، ۳- عبدالشاه، ۴- عبدالخان، ۵- بلاسم. همچنین زیر تیره‌های

معروف نصیری مشتمل بر:

۱- بیت عبدالعال (مذکور)، ۲- بیت عرار Arar، ۳- بیت جندیل، ۴- بیت مزبان Mezban،

۵- بیت علیخان. علاوه بر آنهایی که در عداد آل نصیری محسوب می‌شوند، سایر تیره‌ها به قرار ذیل است:

۱- خِرّسان، ۲- صرخه، ۳- الرویشد، ۴- اَلْحَمَد، ۵- الظّاهر.

طوایف ذیل از نسل بزّاک، جدّ نصیری هستند.

۱- آل نصّار. متشکل از تیره‌های:

۱- الرحمه، ۲- الخمیس، ۳- المرمر.

۲- الحویفظ. از اعقاب حویفظ، برادر حافظ پسر بزّاک هستند.

بنابراین تا این جا متوجّه شدیم که هفت طایفه معروف از نسل بزّاک شناخته شده‌اند، و به طور اجمال دانستیم که عبدالخان از اخلاف نصیری، از عشايرینی لام از قبایل طیّ می‌باشند. مسکن اولیه بنی لام مانند دیگر عشاير طیّ، سرزمین یمن بود، که بعدها به حجاز (کوه‌های اجّا و سلما)، و پس از آن تیره‌هایی از آنها به عراق کوچ کرده‌اند. عبدالخان از تیره‌های بسیاری تشکیل یافته که بین آنها نصیری و بلاسم از تیره‌های اصلی آل نصیری هستند.

نصیری مدّتها بر بنی لام ریاست کردند تا این که در اثر اختلاف بین آنها، طایفه نصیری شکست خوردند. از این رو شیوخ عبدالخان با چند طایفه از قبیلّه شیخ عبّاس، از عماره Amareh، وطن اصلی خود، به ایران مهاجرت کردند. در حال حاضر شیوخ عبدالخان از فرزندان شیخ عبّاس و از تیره نصیری می‌باشند. شیخ عبّاس نام اصلی

طایفه رابر روی اطرافیان خود گذاشت و طایفه او در ایران نیز معروف گردید. کوچ عبدالخان به ایران موجب کشمکشهایی بین عثمانی و ایران شد. دولت عثمانی بازگشت آنان را به عراق می خواست، و دولت ایران هم برای برگرداندن آنها مأموری فرستاد. طایفه عبدالخان که وضع موجود را به زیان خود می دید؛ به مولانصرالله، رئیس خاندان موالی حویزه متوسل شد. مولانصرالله نیز برطبق رسوم قومی عرب که چون کسی به ایشان پناه (دخیل) برد، باید از او حمایت کنند، از طایفه عبدالخان دفاع کرد و حاضر به تسلیم آنان به دولتین ایران و عثمانی نشد. تا این که دولت ایران هم از فرستادن ایشان به عراق خودداری کرد، و طایفه مذکور رسماً به تابعیت ایران درآمد.

شیوخ عبدالخان

پس از شیخ عباس، پسرش حسین سرپرست طایفه شد و در زمان او بتدریج عبدالخان در منطقه مینا و (میان آب) قدرت و مکتنت یافت. این قدرت و عظمت در عهد شیخ در چال پسر شیخ حسین، به اوج خود رسید. از آن تاریخ به بعد عبدالخان بر عشایر ساکن در آن منطقه تسلط یافته، و "شیخ المشایخ" میان آب شدند.

پس از شیخ حسین، طایفه او میان سه پسرش، درچال، معین (Maen) و فعیل (Faail) تقسیم گردید. درچال بر ساحل کرخه در اراضی امروزی خیرآباد قلعه ای بنا کرد که به نام او معروف شد. ولی در حال حاضر مخروبه است. هنگامی که درچال درگذشت، ریاست عشیره او به برادر بطنی اش (معین) رسید. و از این موقع $\frac{۲}{۳}$ طایفه سهم معین شد و $\frac{۱}{۳}$ باقی مانده از آن فعیل گردید.

سرپرستی معین و فعیل مقارن با حکومت شیخ خزعل آل محیسن بود. خزعل که وجود طایفه نیرومندی همانند عبدالخان را در منطقه میان آب مغایر خواسته های خود می دید، در فکر تضعیف آن برآمد. از این تاریخ به بعد عشایر میان آب بتدریج خود را از تحت نفوذ شیخ المشایخ عبدالخان خارج کرده و هریک مستقلاً زیر نظر شیوخ خود اداره می شد. شیخ خزعل سرپرستی میان آب را به شیخ فرحان، شیخ

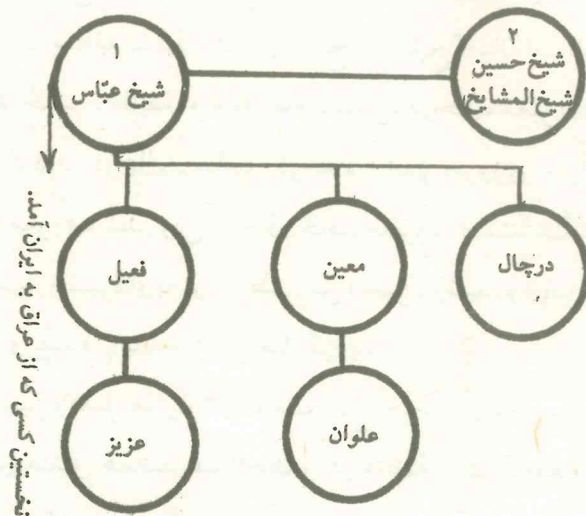
طایفه آل کثیر واگذار نمود.

پس از شیخ معین، پسرش علوان و بعد از فعیل پسرش عزیز، زیر نظر خزعل به سرپرستی تیره‌های خود منسوب شدند. تا این که در سال ۱۳۰۳ ه.ش. قدرت دولت مرکزی در خوزستان مستحکم گردید. در این تاریخ هم عبدالخان از زیر سلطه عمال شیخ خزعل بیرون آمد. ولی نتوانست بار دیگر سایر عشایر میان آب راحت نفوذ خود درآورد. با این حال شیخ عبدالخان را "شیخ المشایخ" می‌نامیدند. طوایفی که با شیخ عباس آمدند، بتدریج متفرق و مستقل شدند و مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱ - خسرج، لویمی و الباجی، که به عنافچه پیوستند.

۲ - سرخه (صَرَخَه). گرچه تحت ریاست شیخ خود اداره می‌شود، ولی در واقع

تحت نفوذ چنانه می‌باشند.



تیره‌های اصلی عبدالخان ایران

تیره‌های اصلی عبدالخان و زیر تیره‌های آنها به قرار ذیل است:

۱- نصیری: بیت ریاست عبدالخان به شمار می‌رود، شیخ المشایخ از این تیره است. و زیر تیره‌هایش: بیت فارس، بیت اُزمن، بیت طُعْمَه، و بیت درویش می‌باشند.

۲- بنی عُکْبَه. شامل زیر تیره‌های ذیل:

۱- بیت حیدر، ۲- بیت اُطیاب، ۳- بیت علی، بیت راشد.

۳- شیوَه.

۴- بهادل، اصل آنها از خفاجه است.

تیره‌های فرعی عبدالخان

تیره‌های فرعی عبدالخان از لحاظ اصل و نسب به عبدالخان نمی‌رسند، و شامل:

۱- عبید Abied یا کاکاهی. از اعقاب سیاهانی هستند که شیوخ خریداری کرده بودند. و ایشان بقایای همان زر خریدان می‌باشند.

۲- بنی تمیم. از نام آن معلوم است که از اصل قبیله بنی تمیم است. بعضی معتقدند که این قبیله به علّت این که از اصل فامیل شیخ خزعل هستند، آنها را میان قبایل متفرق و پراکنده ساخت. دو دلیل متضاد برای این موضوع ذکر می‌شود:

۱- این که خزعل از آنها به علّت مخالفت رؤسایشان با او می‌ترسید. بدین جهت آنها را بین عبدالخان، حردان و المحیسن و غیره پراکنده ساخت.

۲- آنها را برای تبلیغ و استمرار سلطه خود بر عشایر تحت نفوذ، مورد استفاده قرار می‌داد.

۳- شُمَر. امروزه در عداد مهمّترین عشایر طیّء به شمار می‌روند. از قدیم به نام خود مستقل گردید ... عشایر طیّء کلاً از اصل قحطانی هستند. در این صورت آل نصیری (عبدالخان) و شُمَر هر دو از طوایف طیّء هستند. شُمَر در ضمن عشایر طیّء، از یمن به حبلی طیّء هجرت کردند، و تا قرن دوازدهم هجری قمری در همان جا باقی ماندند.

سپس قسم بزرگی از آنها در اوایل قرن مذکور به عراق متمایل شدند. از آن جمله "الصایح" به ریاست "ابن حسان" وارد عراق گردید، و شَمَر طوگه در اوایل قرن سیزدهم ه.، به ریاست فارس به عراق آمد. قسم بزرگی از شَمَر در "حائل"، از شبه جزیره باقی ماند. "حائل" شهر شَمَر، بین کوه‌های "اجا و سلمی" بنا گردیده است. بعضی معتقدند که آنها از اصل چنانه هستند.^۱

در حالی که بین طیء که از اصل قحطانی است، با کنانه عدنانی نمی‌توان وفق داد. البته ممکن است علت این انتساب این باشد که باهم بوده‌اند.

۴- بیت اگباشی (قباشی)، ۵- عطاشنه، ۶- و حینه در اصل از قبیلۀ کنانه است.^۲

چنانکه قبلاً گفته شد، عبدالخان جزو عشایر بنی لام ساکن در نواحی عماره عراق بوده است. و در آن جابه علت سلطه و قدرت بنی لام، بسیاری از عشایر که مستقل به نفس نبودند، به آنها ملحق شده، و در شمار آنها در آمدند. همچنین چنانکه گذشت، بعضی از این عشایر همراه شیخ عباس به ایران آمدند. در ایران نیز زمانی عبدالخان بر عشایر ساکن در میان آب زعامت و ریاست داشتند. بنابراین بعید نیست که بعضی از تیره‌ها یا زیر تیره‌ها از چنانه، کعب، خسرج و غیره در عداد آنها در آمده باشند. همچنین بعید نیست که «شَمَر» در قسمت سه بیت شَمَر زیر تیره «الگمر» رؤسای چنانه باشد. این مطلب با توجه به این که از شَمَر عشیره‌ای در خوزستان دیده نمی‌شود و آنها در قرن سیزدهم هجری به عراق آمده‌اند، بعید به نظر نمی‌رسد. علت دیگر این طرز تفکر، این است که زیر تیره‌های الگمر کنانه، شامل:

بیت دنبوس محیسن که بیت رؤساست، و از آنها بیت شَمَر Biet Wamear، زیرجات، عمارنه، بیت سنید، والحجاج (حیای) می‌باشند. پس در این جا می‌توان حدس زد که احتمالاً مقصود از شَمَر همان بیت شَمَر باشد.

۱ - مقدمه‌ای بر شناخت ایلها، طوایف و چادر نشینان ایران، ایرج افشار سیستانی جلد ۱.

۲ - همان منبع.

۱۷ - المرعی^۱ Almarai

این طایفه اکنون در کنار جاده سوسنگرد به اهواز، در قریه «مرعی» در شرق جلالیه، بین قسمتی از طایفه حمودی که در مجاورت آنها زندگی می‌کنند، و شهرک معروف به «جنگزدگان» ساکن هستند. بنابر تحقیق از رئیس طایفه و اهالی محل، معلوم گردید که اصل و نسب آنها به طایفه «عجرش» می‌رسد، و با عشایر دغاغله، کروشات و تویرات فامیل هستند. این طایفه رابه قبایل «عباده عدنانی» متصل می‌دانند. با این وصف آل مرعی از بطون آل معیوف بنی سعید، از عشایر بزرگ و مهم المنتفج (المنتفق) شمرده می‌شوند. بنو سعید $\frac{۱}{۳}$ منتفج محسوب می‌شد، ولی در اثر انحلال امارات منتفج پراکنده شدند. نویسنده این نظر هنوز به دلایلی که ثابت کند بنو سعید از جهت اصل و نسب به المنتفق می‌پیوندند، نرسیده است. او می‌افزاید که: «بسیار کاوش نموده، ولی راهی برای متصل ساختن آنها به منتفق نیافته است، جز این که شهرت عمومی معلوم می‌ساخت که آنها دارنده $\frac{۱}{۳}$ از منتفق بوده‌اند. و قرابت نسبی یا محل سکونت واحدی، آنها را جمع می‌کرد.» نویسنده به نقل از «سیاحتنامه حدود»، المعیوف، الشمسی، العیسی، البزون، المریان، البراغیث، البواطل، الفهد، الدرعی، الغسیم، الابهج، الوبران والجمیله را در شمار بنی سعید شمرده است. همچنین به نقل از شخصی به نام شیخ زامل پسر مناع، آل مرعی و آل مشیج را به آنها افزوده است. از مجموع آنچه که در کتاب «عشایر عراق»، نوشته عباس عزاوی، جلد ۴، ص ۷۱ به بعد، حاصل می‌شود، می‌توان پی برد که آل حمودی از آل معیوف، بیت ریاست است. این نکته هم در آن منبع ذکر شده بود که همه عشایر بنی سعید از اصل آن نبوده، و مختلط هستند. طبق این نوشته، خودستایی آنها «منابیه»، یا «منابه» است. و از این جا می‌توان به احتمال قوی گفت که آل مرعی مذکور، نباید با المرعی مورد تحقیق ما در

۱ - آنچه که درباره این طایفه در این جا آمده است، از کتاب عشایر عراق، نوشته عزاوی، جلد ۴، ص ۷۱، و سفرنامه خوزستان، نوشته نجم الملک، سیری در قلمرو بختیاری...، ترجمه مهراب امیری، و تحقیق محلی می‌باشد.

خوزستان یکی باشد. چون مردم هر طایفه بیش از هر کس به اصل و نسب خویش آگاهی دارند. از این گذشته طوایف قبیلهٔ عچرش متفقاً به نام «اولاد العروس» بزرگ منشی و خودستایی می‌کنند و این بهترین دلیل بر تفاوت آنهاست.

"سفرنامه خوزستان" در صفحه ۶۴، از بنی عچرش به عنوان پنجمین طایفه‌ای نام برده که در اثر شکسته شدن سد ناصری و خشک شدن نهر حویزه و نیز به علت طاعون، قبل از بازدید نجم‌الملک از آن دیار که به تاریخ ۱۲۹۹ هجری قمری اتفاق افتاده بود، از آن شهر کوچ کرده‌اند. او می‌نویسد که: آنها قبلاً ۱۵۰۰ نفر بودند و ۱۶۰ سوار، که به قول او از بین رفته، و جز ۲۰ خانوار باقی نمانده‌است.

نوشتهٔ فوق با اظهارات مردم این طایفه که به هنگام تحقیق ابرار می‌داشتند، تطابق دارد، و این مؤید صحت گفتار آنهاست. رود کرخه تابهار سال ۱۸۳۷ م. از شهر حویزه می‌گذشت. ولی در آن موقع به طور بی سابقه‌ای طغیان کرد و بندی را که بر سر نهری که اکنون به سوی سوسنگرد و بوستان می‌رود (نزدیک حمیدیه فعلی) شکست، و رودخانه مسیر خود را تغییر داد سکنهٔ حویزه عمدتاً عرب و طوایف وابسته به شهر، عبارت از: «علی»، «عروس» و هستند، که در فصلهای تابستان و پاییز در سواحل (کرخه) و بیشه‌زارها، و در زمستان و بهار در مراتع اطراف جهت چراندن احشام خود، کوچ می‌کنند^۱.

تیره‌های عچرش بعد از آن واقعه (شکستن سد) به مناطق دیگر خوزستان کوچ کرده‌اند. المرعی نیز بتدریج از اطراف حویزه به قسمت شمالی کرخه کور منتقل گردید، تا این که حدود سه دهه پیش به محل فعلی انتقال یافت. اغلب طوایف عچرش پس از آن با قبایل دیگر متحد، و در آنها ادغام شده‌اند. اما با این وصف هویت واقعی و مقام خود را از دست نداده، و ادارهٔ داخلی خود را در دست دارند. بعضی از آنها مثل کروشات، تویرات و خود مرعی در داخل تشکیلات قبیله بنی طرف متشکل

۱ - سیری در قلمرو بختیاری و عشاير بومي خوزستان، ترجمه مه‌راب امیری، ص ۸۰.

شدند، و اکنون در عداد عشایر آن به شمار می آیند. مرعی جزوتیره بیت صیاح، شاخه بیت منیشد قرار گرفت. ریاست آن فعلاً در دست عبدالحسین مرعی است که از فرهنگیان سوسنگرد می باشد. این روابط باعث نزدیکی بیشتر مرعی با بیت منیشد، رؤسای تیره منیشد از بیت صیاح بنی طرف، گشته است.

بیت منیشد به عنوان رؤسای تیره ای از بنی طرف (به شکل یک قبیله مستقل)، در امور داخلی طوایف خود، و از جمله مرعی، دخالت نمی کنند. زیرا امور هر طایفه توسط رؤسای تیره ها و بزرگ طایفه حل و فصل می شود. اما وقتی یکی از طوایف آنها با طایفه دیگر اختلاف پیدا می کند، برای حل معضلات فیما بین دخالت می نمایند. خانواده داغر رؤسای مرعی، عبارتند از اولاد راشد فرزند جریو (جریو) می باشند. رئیس فعلی عبدالحسین، فرزند داغر فرزند جبر فرزند جریو می باشد. "بدر یاسین"، از خانواده برادران شیوخ، برای مرتبط ساختن خود به «جریو» (جد آنها) گفت: «من بدر پسر یاسین پسر محمد پسر کلیش پسر راشد پسر جریو هستم». او افزود که از راشد سه فرزند به نامهای جبر، کزیر، و محمد بوجود آمدند. از کزیر نسلی باقی نماند، ولی از جبر دو پسر به نامهای داغر و داخل حاصل شد. او گفت در حقیقت همه فروع طایفه مرعی از جد و پدر واحدی هستند که مرعی یا (مرعی) نام داشت. تیره های طایفه مرعی به ترتیب زیر است:

۱ - بیت جریو، که خانواده ریاست و سرپرستی طایفه در دست آن است و زیر تیره های آن شامل:

۱ - بیت یاسین، ۲ - بیت داغر. روساء، ۳ - بیت داخل، ۴ - بیت محمد. به مجموع آنها بیت

راشد هم می گویند. جریو جدّ اعلای آنها چهار پسر به نامهای:

۱ - راشد، ۲ - رویش، ۳ - کلیش، ۴ - گمیش داشته است.

۲ - بیت شبوط. پدرشان برادر جریو، جدّ خانواده روساء است و متشکل از:

۱ - بیت تامول، ۲ - بیت عبود، ۳ - بیت ساهی است.

۳- البوحسن. شامل زیر تیره‌های :

۱- بیت سوادى، ۲- بیت هوار، ۳- بیت حاج مطَّشَر، ۴- بیت اسبیه (سباهی).

۴- بیت حَمَاد. مشتمل بر:

۱- بیت لایذ(لوئذ)، ۲- بیت جباره، ۳- بیت حاج خزعل، ۴- بیت حاج مالک.

علاوه بر ساکنین قریهٔ مرعی، بعضی از تیره‌های این طایفه در اهواز، اعیمی (اعمی) در غرب ویس، شکاره در قلعهٔ چنعان (کنعان) و جاهای دیگر اقامت دارند. بنابر آنچه آنها در مصاحبه گفتند، اصل و نسب آنها به عامر بن صعصعه می‌رسد. در این صورت می‌توان گفت که مرعی از عرب عدنانی هستند.

عامر بن صعصعه بن معاویه بن بکر بن بَهْتَه بن سلیم بن منصور بن عکرمه بن خصفه بن قیس بن النَّاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است. از عامر بن صعصعه چهار پسر باقی ماند که عبارت بودند از:

۱- سَوَات، که پدر حبیب و حرقان بود.

۲- نُمیر، که بنی‌نُمیر از نسل او هستند، و قیس بن عاصم صحابی حضرت رسول (ص) از آنها بوده است.

۳- هلال، بنی هلال از فرزندان او می‌باشند. و "میمونه" زوجهٔ پیامبر (ص)، از نسل عبدالله فرزند هلال می‌باشد. همچنین زینب بنت خزیمه، زوجهٔ دیگر آن حضرت که به او «أُمُّ الْمُسَمِّطِ» می‌گفتند، از بنو هلال بوده است.

۴- ربیع. چهار پسر داشت به نامهای :

۱- عامر. پدر «البکاء، ذوالسهمین، ذوالمحجن و عمرو»، که در مجموع اعقاب آنها را بنو عامر، بطنی از بنی عامر بن صعصعه می‌گویند.

۲- کَلِیب. بنی کَلِیب به بنی مجد، به نام مادرشان (مجد)، دختر تمیم بن غالب بن فهر خوانده می‌شوند. همین زن بود که اولاد خود را خُمس قرارداد.

۳- کعب. سه پسر داشت :

- ۱- عقیل، که قبایل عبده، خفاجه، ربیعه (الخلعاء)، منتفق و ربیعه از نسل اومی باشد.
 - ۲- قشیر و بازماندگان او، به نام "سلمة الشر" خوانده شده‌اند.
 - ۳- جَعْدَه، بطنی از بنی عامر بن صعصعه‌اند، و نابغه «جعدی» از آنهاست.
 - ۴- کلاب، از کلاب بن ربیعه بن عامر بن صعصعه، بطون زیر رامی توان نام بُرد.
 - ۱- ضباب. شمرذوالجوشن از آنهاست.
 - ۲- بنو عبدالله. مُخَلِّق بن حشم بن شَدَّاد و ابن قُرَّة شاعر از آنهاست.
 - ۳- عامر. بنو الوحید از اعقاب اویند، و فقیه معروف عبدالله بن مزید نیز از اعقاب او می‌باشد.
 - ۴- بنی عمر. زراره بن الحارث، عیسی بن جواد، و گویا بنی صالح بن مرداس امرای حلب، در زمانهای مُتَقَدِّم از آنها بوده‌اند.
 - ۵- بنی رواش. و از آنها وکیع بن جَرَّاح می‌باشد.
 - ۶- بنو عبید. قریط و قرط به نام «قرط»، دو بطن از بنو عبید می‌باشند.^۱
- بنابراین مرعی خود را از عباد، از اعقاب عقیل بن کعب بن ربیعه بن عامر بن صعصعه می‌داند. و به همین دلیل هم عدنانی هستند.
- جمعیت مردان بالغ این طایفه اینک بیش از چهار صد نفر است. بیرق این طایفه به رنگ سفید بوده، و تصویر هلال و یک ستاره بر آن نقش بسته است که نام «طایفه مرعی» را نیز، بر آن نوشته‌اند. بنا بر گفته عبدالحسین مرعی، رئیس این طایفه، جد آنها مرعی از اعقاب عباد، و باعچرش، بروایه، دغاغله، گاطع، کروشات، تویرات و البوحامادی از یک اصل و ریشه بوده‌اند. او افزود که تا پنجاه سال پیش مرعی در ساحل کرخه کور می‌زیسته‌اند، و با عشایر بنی‌ساله و از آن جمله «البوعذار» روابط دوستی دارند. در سال ۱۳۵۰ به کنار جاده سوسنگرد - اهواز منتقل شدند، و مهمترین تیره‌های آنها:
- ۱- بیت جریو، ۲- بیت مشیلش، ۳- بیت علی العباس، ۴- بیت حمّاد، ۵- بیت ابراهیم،

۶- ابو حنین، ۷- بیت حنیطه، ۸- و بعضی از تیره‌هایی که در جاهای دیگر زندگی می‌کنند.

۱۸ - مَرَاوَنَه Maravaneh

"مراونه" در شرق حمیدیه ونیز در کعبده (غریب)، نزدیک کارخانه تصفیة قنداهواز اقامت دارند. بنابر تحقیق از منسوبین این طایفه، از جمله ناصر حاج جبر و برادرش نوفل، در منزل برادرشان کریم جبر بزرگ قریه مراونه، خود را از اعقاب مروان بن محمد، ملقب به "حمار جعدی" فرزند مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه دانسته‌اند.^۱

ابو عبدالملک مروان حمار آخرین آنها بود، به «حمار» لقب دادند. مروان با خروج بنی عباس و در رأس خلفای بنی امیه بوده است که گویا به علت مقاومت و مداومت در جنگ با مخالفین، به صورت خستگی ناپذیری عمل می‌کرد، به حمار ملقب گردید. بعضی هم درباره علت این لقب و انتساب مروان به آن گفته‌اند که: عربها هر یک صد سال یا یک قرن را «حمار» می‌نامند، و چون زمان حکومت بنی امیه نزدیک به یکصد سال رسیده بود، مروان را که آخرین آنها بود، به «حمار» لقب دادند. مروان با خروج بنی عباس و در رأس آنها عبدالله بن علی عم سقّاح برای جنگ آنها در نزدیکی موصل رفت و در آن جا شکست خورده، به شام بازگشت. عبدالله بن علی به تعقیب او پرداخت و به فلسطین و از آن جا به مصر گریخت. و صالح برادر عبدالله به تعقیب او پرداخت، تا در قریه «بوصیر» روبرو هم قرار گرفتند. در همین جا مروان توسط عامر بن اسماعیل در ۲۷ ذیحجه ۱۳۲ هجری قمری، کشته شد. و حکومت ۹۱ ساله ظلم و بیداد بنی امیه سقوط کرد و بنی امیه و بنی مروان در هر شهر که بودند، دسته دسته کشته شدند. به قولی مراونه از اعقاب اولاد عاشور نامی هستند که گویا دارای دو پسر به نامهای سلیط و عبید بود. اما بنابر نظریه دیگر متمایل به این است که عاشور

۱ - بنابر انتساب العرب از سمیر عبدالرزاق القطب، منشورات دارالبیان بیروت، صفحه ۱۵۳، مراونه از بنی زریق بنی

چهارپسر داشته و مراونه مذکور از نسل آنها می‌باشند و نام آنها را سلیط، عبید، جابر و رشید گفته‌اند به هر حال، در مصاحبه بامراونه، آنها توانستند اجداد خود را تا عاشور نام ببرند. مثلاً: نوفل فرزند حاج جبر فرزند نوفل فرزند چلیدی فرزند دهیرب فرزند دحام فرزند خشان فرزند عبید فرزند عاشور است.

مراونه به دو تیره بزرگ به ترتیب زیر تقسیم می‌شوند:

الف - ابو سلیط. تیره ریاست کُل مراونه بوده، و اکنون مهلهل فرزند مَحیی بزرگ آنهاست. زیر تیره‌های آنها عبارتند از:

۱- بیت صحین، که مهلهل پسر مَحیی منسوب به آن است، و گره فصل عشایری توسط او باز و بسته می‌شود. همچنین ترتیب مراسم ریش تراشی فاتحه‌های مُردگان و سایر امور مهم طایفه توسط او انجام می‌گیرد.

۲- بیت سعید. راضی سعید ریش سفید این بیت است.

۳- بیت دَبَش Debaw. عزیز فرزند قویلی شهیب، ریش سفید آن است.

۴- بیت حاج غافل. صالح حاج غافل عبدالله.

محل سکونت مراونه ابو سلیط در روستاهای بیت صحین، بیت دَبَش، بیت سید درآم عگله جنوب قریه سید طعمه، و نیز قریه حاج غافل در چم عبید و اغلب آنها در اهواز هستند.

ب - ابو عبید. بزرگ این تیره حمید، فرزند تبین Taben است، که در نزدیکی کارخانه قند اهواز اقامت داشته، و نسبت به ابو سلیط استقلال دارند. آنها به صورت یک طایفه علیحده اداره می‌شوند. فروع آن شامل:

۱ - بیت رشید. بزرگ آن امام، فرزند حمیدی است و در فصول عشایری مستقل هستند. گویا فاقد پرچم طایفه‌ای هستند. و در پنج روستای قلعه غدیر دعی، محل استقرار مجاهدین مسلمان عشایر عرب در جنگ با انگلیس متجاوز، سکونت دارند. البته خود مراونه هم در جهاد مقدس علیه انگلیس مشارکت داشتند. و به همین

دلیل است که شیخ خزعل حسین فرزند لفته نوفل را مدت چهار سال زندانی کرد. البوعبید از لحاظ فصل عشایری به پنج قسمت به ترتیب زیر تقسیم شده‌اند:

۱- البوجابر، ۲- البورشید، ۳- بیت خمیس، ۴ و ۵- البوعبید که خود به دو دسته به نامهای بیت هَشال و بیت نوفل تقسیم می‌گردند.

شکل پرچم مراونه سُرخ، و بر روی آن شکل شمشیر و ستاره‌ای سفید نقش بسته شده، که نام مراونه در زیر آنها نگاشته شده‌است. به طور کلی، در حال حاضر مراونه دارای سه پرچم هستند که در نزد تیره‌های زیر نگهداری می‌شوند:

۱- بیت سلیط، ۲- بیت هَشال، ۳- بیت نوفل.

خودستایی عموم مراونه «اولاد حزم» و «اخوت عبده» است. در عِلّت و اصل این خودستایی نقل می‌کنند که: در جنگی که مراونه داشتند، پیرمردی از بیت عبید را به نام حزم، آنها را با صدای بلند خطاب می‌کرد: «اولادی الزموا السور»، یعنی: فرزندانم، دیوار شهر را نگه دارید.

شغل اغلب مراونه کشاورزی و تربیت دام است. باید افزود که بنابه عقیده‌ای این طایفه بطنی از «درما»، از ثعلبه طی هستند. این انتساب را مرحوم حاج عصمان طرفی طائی در صفحه ۴۴ جزوه تحقیقی منتشر نشده‌اش آورده‌است. در مابن عوف بن ثعلبه بن سلمان بن ثعل بن عمرو بن غوث بن طیء است.^۱

همچنین عباس عزای، در جلد ۴، عشایر عراق، مراونه را در شمار تیره آل سعید از خفاجه آورده است.^۲

۱۹ - نیس Nies

گفته می‌شود که این طایفه به همراهی سلامات و پنج یا شش طایفه کوچک دیگر از واسط عراق به حویزه کوچ کرده‌اند. در خلال سالهای ۱۸۴۰ تا ۴۲ میلادی این

۱ - به سبائک الذهب، ص ۵۶ مراجعه نمایید.

۲ - عشایر عراق، عباس عزای، جلد ۴، ص ۸۸.

طایفه جزو چهار طایفه عمده، ساکن حویزه بود^۱. همچنین بعضی معتقدند که طایفه نیس تیره‌ای از قبیله مذحج است. و هانی بن عروه، مأوی دهنده مسلم بن عقیل که توسط ابن زیاد به خاطر این کار به شهادت رسید، رئیس آن بوده است. رؤسای این طایفه باروسای تیره بیت منشد بنی طرف، روابط بسیار نزدیک دوستی و صمیمیت، و به قولی قرابت سببی دارند. تیره‌های این طایفه بنابر پرس و جو عبارتند از:

۱- علیخان. بیت ریاست طایفه است و اکنون شیخ شلش فرزند شنان، سرپرستی آنها را به عهده دارد. خانواده روحانی شیخ داغر، پدر ملا ابراهیم و حاج علوان که از خادمان امام حسین بوده‌اند، از این تیره‌اند.

۲- آلبو چوله. خانواده‌های حاج خلیفه و کاظم حاج خلیفه از آنانند.

۳- مسالمه (مسلمانیه). علاوه بر حویزه، بعضی از آنها درسوسنگرد نیز زندگی می‌کنند. خانواده شایع ملاحسن از این تیره‌اند.

۴- الگمر. از اصل مذحج بوده، وغالباً دراهواز و سوسنگرد سکونت دارند. خانواده حاج حمادی و حاج اسماعیل گمراوی از آنند. حاج کاظم گمراوی، حاج صباح و حاج مالک از خادمان امام حسین (ع) در روز شبیه عاشورا هستند.

۵- بیت غباش. عبدالشیخ، فرزند ناصر غباش از ریش سفیدان این تیره است.

۶- بیت تریچی. علاوه بر شهر حویزه، در روستای حویش اقامت دارند، و عبدالحسین فرزند غیلان از ریش سفیدان این تیره است.

۷- بیت شناوه (مشیعل). که مشعیل فرزند جاسم ریش سفید آن است.

۸- بیت برهان. از ریش سفیدان این بیت حاج عزیز چلاب است، و در حویزه سکونت دارند.

۹- بیت حویدر. از اصل دغاغله بوده، و جاسم فرزند محمد مِسْنی، ساکن اهواز، از این بیت می‌باشد.

در گفتگو با شیخ شلش رئیس این طایفه نتایج زیر به دست آمد:

عشیره نیس هیچ گاه تابع قبیله یا عشیره دیگری نبوده، و رابطه آن با بیت منیشد صرفاً رابطه دوستی و احساس عاطفی و احترام متقابل بوده است. ریشه و اساس این رابطه این بوده است که، علی خان جد بزرگ شیخ شلش، با دختر عبدالسید پدر منیشد، جد مشایخ بیت منیشد ازدواج کرده بود. بدین جهت خانواده رؤسای نیس (علی خان) نسبت به خانواده دایه‌های خود، کمال احترام، وقار و روابط دوستی را دارند. ولی البته به این معنی نیست که طایفه نیس از توابع قبیله بنی طرف می‌باشند. اصل و نسب نیس به مذحج می‌رسد. مذحج، مژه، الاشعر و طیء با هم برادر بوده و پدرشان «ادد» بوده است^۱.

ابیات زیر این موضوع را تأیید می‌کند:

مذحج ومژه الاشعری هذا لقب ثم طی الطاهر الزاچی نسب

تفتخر گومه اجبل بین العرب افعالهم طیبه وهم شیخانها

نیس از قبایلی است که قرن‌ها در حویزه اقامت داشته، و بعضی از مطلعین قدمت تاریخی سکونت آنها را در این شهر به ششصدسال تخمین می‌زنند. می‌گویند که مردم این طایفه به صورت جزئی از مذحج، از سرزمین یمن به عراق، و از آن جا به حویزه مهاجرت کرده‌اند. اضافه می‌نمایند، که شاید مهاجرت آنها به عراق در اثر جنگ‌های بنی‌اسد و طیء در کوه‌های اجا و سلما صورت گرفته باشد. شیخ شلش گفت که او تا قبل از جنگ، حکمی خطی به نام شیخ محمد بن علی خان، به عنوان کلاتر حویزه در زمان قاجاریه در دست داشته است.

شیخ که خود بر تمام عشیره احاطه دارد، مهمترین تیره‌های آن را چنین تقسیم کرد:

۱ - الگمر. Al Gamar, و فروع آن:

۱ - بیت تریچی، ۲ - بیت امسیچین، ۳ - بیت أعجیل، ۴ - بیت حویدر، و ریش سفیدان

آنها: محمد کریم، حاج سوید، نعیم حویچم، و حاج عبدالحسین زیدان هستند. البته اصل و نسب بیت حویدر به دغاغله متصل می شود و در زمره نيس و ملحقات تیره الگمر است. ۵- بیت حاج حسین کرامت که حاج کریم کرامت ریش سفید آن است. ۲- مسلمانیه. شامل زیر تیره های ذیل است:

۱- بیت حاج حمادی، ۲- بیت عبید. ریش سفیدان آنها حاج عبدالحسین فرزند حاج محمود و چاسب شایع هستند.

۳- ابو چوله. فروعش :

۱- بیت حاج خلیفه، حاج ضاحی، ۲- اگرته، مشعل جاسم، ۳- بیت مشنی که طاهر محمد مشنی از آن است.

علاوه بر نيس ساکن حویزه، بعضی از تیره های نيس در نواحی دیگر استان خوزستان زندگی می کنند. ولی تابع نيس حویزه نیستند، و تنها بین آنها روابط دوستی و محبت و مشارکت در سوگواریها جاری است. و حتی از لحاظ فصل عشایری جدا از هم اقدام می کنند. مهمترین تیره های نيس در خارج حویزه به قرار ذیل است:

الف - در شعیبیه شوشتر

۱- بیت حاج عبدالسید، فرزند مریوش ریش سفید آن صدام نام دارد.

۲- بیت حتوت، مولا پسر شمیل حتوت معتمد آن است.

۳- بیت آمدیلی، پسر فنجان.

۴- ناصر، پسر حسین.

ب - نيس کویرین (کارون کوچک) از توابع شوشتر

۱- بیت مریوش، ۲- بیت مرزوق و ریش سفیدان آنها به ترتیب: حاج عبدالصاحب

و عبدالرضا پسر مرزوق نعیمه هستند.

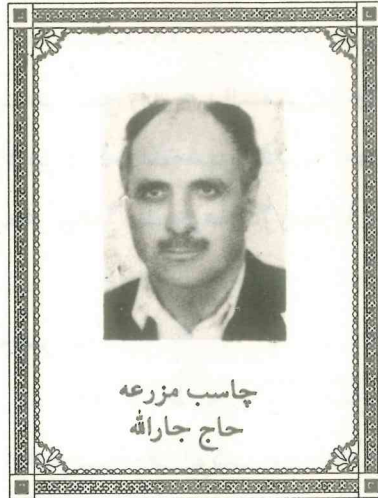
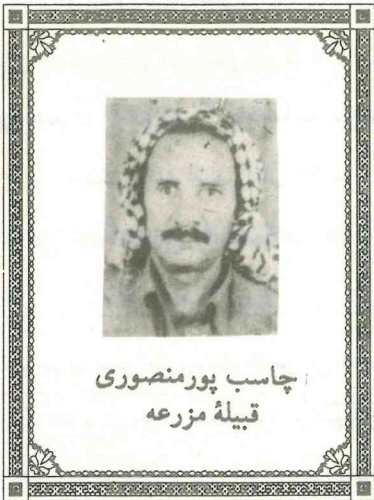
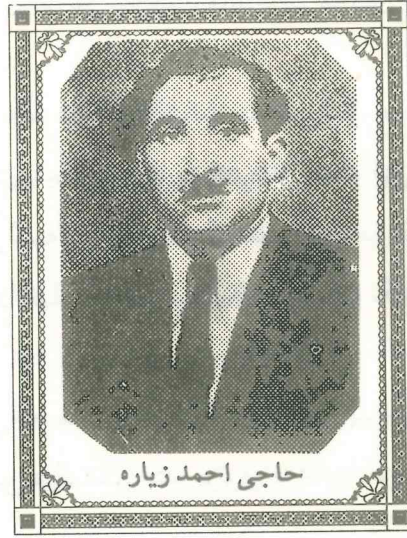
ج - نيس آبادان

۱- المنیوحی که به نام بیت مشکور هم خوانده می شوند، و در ناحیه ابوشکر در

شطیط بین اروند کنار و آبادان سکونت دارند. ریش سفید آنها حاج مشکور است.
۲- بیت یعیص، که در بهمن شیر آبادان سکونت دارند. و ریش سفید آنها حاج عباس
نام دارد.

بایدگفت که بعضی از سادات خرسانی بانیس دارای روابط اتحاد و اخوت بوده، و
در مسائل فصل عشایری و امثال آن بانیس حویزه مشارکت دارند. بزرگ و ریش سفید
سادات مذکور، سید صالح از خانواده بیت سید رضاست.
بنابه گفته این سید، همه سادات خرسانی از او در حویزه پیروی می کنند. و بعضی
از آنها در نعمه، ابو حمیظه و سوسنگرد اقامت دارند^۱.

۱ - بنابر تحقیق معلوم شده است که سادات خراسان بالبو مغینم پیمان اتحاد عشیره ای دارند، و بسیاری از آنها در
جراحی اقامت گزیده اند. بسیاری از آنها نیز اخیراً در اثر جنگ به ایران آمده، و در شهر قم به سر می برند.



۲۰ - مزرعه Mazraa

درباره اصل و نسب قبیله مزرعه، عقاید چندی ابراز می شود از جمله این که : بعضی آنرا از منتفق، و از سرزمین حجاز گفته اند. ایرج افشار سیستانی، در مقدمه خود بر شناخت ایلها و طوایف و ... آمدن آنها را به خوزستان قبل از اسلام نگاشته، ولی دلیلی بر این ادعا نیاورده است.

او می افزاید که از سال ۱۲۷۰ شمسی به بعد، بر سر مالکیت اراضی بین آنان و بنی طرف اختلاف افتاد و زد و خوردهایی در گرفت. ابتدا برتری با طایفه مزرعه و متحدش، سواری، بود.

بنابه جلد ۴ عشایر عراق، نوشته عباس عزاوی، مزرعه در عراق در انحای قرنه، و به ریاست خیرالله اند. و خود را از اصل ربیعہ دانسته، و بعضی آنها را در عداد السعد به شمار می آورند. برخی نیز در ناحیه سویب بایبر حمید و نیز بابنو منصور، به ریاست "مری" فرزند رحم از مزرعه هستند^۱.

بعضی اظهار عقیده می کنند که مزرعه از اعقاب زرعہ، دهمین پادشاه حمیر (سبا) هستند. زرعہ همان حمیر اصغر بود که پادشاهی یمن را از عبدالشمس بن وائل بن الغوث بن قطن بن عریب بن زهیر بن ابیر (ابین)، که اسم شهر عدن به جهت نام اوست، و او پسر الهمیسع بن حمیر است، به او منتقل شد. زرعہ، در رفتار با مردم به نیکی و حسن اخلاق رفتار می کرد^۲.

این همان زرعہ است که شاعر درباره او سرود:

من عهد زرعہ الیمن ذل و کسل	من غزاه اریاط بجیوش و فتن
من تحکم، من سباهم، من قتل	اتفرقت ذاک الوکت عربانها ^۳ .

۱ - عشایر عراق، عباس عزاوی، جلد ۴، ص ص ۶۶ - ۶۹.

۲ - سبائک الذهب فی معرفت انساب العرب از السویدی.

۳ - از قصیده انتشار نیافته مرحوم حاج عصمان طرفی طائی.

هیچ دلیلی یافت نشد تا تاریخ آمدن مزرعه به خوزستان را دقیقاً نشان دهد. پس از برخورد بین مزرعه و سواری با بنی طرف عدّه زیادی از خانواده‌های مزرعه (۲۰۰۰ خانوار) به عماره و بصره عراق رفته، ریاست آنها با شیخ حسین، پدر شیخ خلف بوده است. براساس آمار سال ۱۳۴۱ شمسی، ۱۳۰۰ خانوار آنها در سوسنگرد و بستان، ۳۰۰ خانوار در میان آب و ۲۰۰ خانوار متفرقه بوده‌اند. طایفه مزرعه در اصل با توجه به رؤسای آنها، به دو تیره، به نام "المؤمنین" و "بیت حامد" تقسیم می‌شوند بیت حامد در ساحل شاوور ساکن بوده‌اند. آمار آنها بالغ بر ۴۰۰ خانوار است که سیصد خانوار، مزرعه اصلی، و بقیه از طوایف دیگرند^۱.

رؤسای این طایفه خلف فرزند حسین، منشی، قاطع نام برده شده‌اند. طایفه مزرعه در شادگان، میان آب و جراحی و بستان نیز دارای هفت تیره به قرار ذیل است:

الف - در میان آب

۱ - سعیدیه، خانواده ریاست کل طایفه.

۲ - زیرات.

۳ - لّمّه.

ب - تیره‌هایی که در بستان و شادگان اقامت دارند:

۱ - حریزات، ۲ - البوحرز، ۳ - البوجبیر، ۴ - البوحریجه^۲.

ناگفته نماند که تیره‌های حریزات و البوحرز، طایفه واحدی از تیره بیت سعید، شاخه زایر علی بنی طرف است و بنابر تحقیق، بعضی از مزرعه با آنها اتحاد و همبستگی دارند.

مزرعه در عداد یک طایفه بزرگ در روستای ابوحمیضه، در پنج کیلومتری شرق سوسنگرد، سکونت دارند. بعضی از آنها نیز در روستای الغدیر در جنوب ابوحمیضه

۱ - مقدمه‌ای بر شناخت ایلها، طوایف و ... از ایرج افشار سیستانی

۲ - مقدمه‌ای بر شناخت ایلها، و ... از ایرج افشار سیستانی

زندگی می‌کنند، و غالباً به کار کشاورزی و دامداری اشتغال دارند. ریاست این طایفه نیزین بیت حامد و مؤمنین تقسیم شده است. المؤمنین نیز خود به دو قسمت تقسیم می‌شوند. قسمتی به ریاست خانواده مرحوم "حاج احمد زیاره"، و قسم دیگر از خانواده مرحوم "حاج جارالله" و دیگران پیروی می‌کنند. از مهمترین تیره‌های مزرعه که به طریق پرس وجود در روستای ابوحمیضه به دست آمد، عبارتند از:

۱- بیت مسیلم، ۲- بیت مساعد، ۳- شویلات، ۴- بیت محفیظ، ۵- بیت هامل.

در رأس تیره دوم مزرعه که بیت حامد نامیده می‌شود، خانواده زنگور قرار دارد. اساس این خانواده درشادگان بود. صمصام فرزند زنگور در زمان خزعل خان، پس از پدرش به ریاست تیره خود در دورق رسید. بعد از صمصام پسرش مرحوم مچمان، و اکنون پسرش چاسب و ظایف او را به عهده دارد.

از مجاورین مزرعه در ابوحمیضه، طایفه بیت حاوی، متشکل از آل علی لفته و بیت عوده عبید هستند. عوده بن عبید بن محمود است و به قولی از نظر اصل و نسب با آل بوعفری فامیل مشترکی دارند. رئیس بیت حاوی زایر سعد، فرزند حنف فرزند علی فرزند لفته می‌باشد. این طایفه دهها سال است که با مزرعه دارای روابط اتحاد عشیره‌ای هستند، و در عداد مزرعه به حساب می‌آمدند. فروع این طایفه عبارتند از:

۱- بیت اشخیر، ۲- آل حریز، ۳- آل غافل، ۴- آل خلف.

جمعیت مردان بالغ بیت حاوی در حدود پانصد نفر تخمین زده می‌شود. در باره این که آیا واقعاً این طایفه از نظر اصل و نسب به طایفه البوعفری، از تیره بیت صیاح بنی طرف منسوب است یا نه؟ با تعدادی از منسوبین آنها مصاحبه شد. همگی انتساب مزبور را تأیید نموده، و گفتند که این امر قابل تردید و انکار نیست. ولی به علت زندگی طولانی و قدیمی با مزرعه است که نام خانوادگی سجلی ما به نام "مزرعه" می‌باشد.

بسیاری از افراد و عشایر دارای چنین حالاتی هستند. یعنی در اثر تحولات طبیعی،

اقتصادی و اجتماعی از طایفه اصلی خویش جدا شده، و بتدریج نسبت فامیلی خود را به طایفه‌ای که با آن زندگی می‌کنند، منسوب می‌نمایند. اکنون رؤسای مزرعه در ابوحمیضه عبارتند از:

- ۱ - شیخ محمد، فرزند حاج احمد مزرعه.
- ۲ - چاسب حاج جارالله، اصل مزرعه.
- ۳ - چاسب حاج مچمان پور منصوری.
- ۴ - دیگران ...



منابع و مأخذ فارسی

- ۱ - جامعه شناسی عوام، دکتر نصرالله پورافکاری.
- ۲ - نگاهی، به خوزستان، ایرج افشار سیستانی .
- ۳ - تاریخ مفصل اسلام، عمادالدین حسین اصفهانی.
- ۴ - مبادی و اصول جامعه شناسی، دکتر حشمت الله طیبی .
- ۵ - جامعه شناسی ساموئل کینیک، ترجمه مشفق همدانی.
- ۶ - سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان، ترجمه مهرباب امیری .
- ۷ - منتهی الآمال، حاج شیخ عباس قمی.
- ۸ - شخصیت و قیام زید، ابوفاضل رضوی اردکانی.
- ۹ - سفرنامه خوزستان، حاج غفار نجم الملک.
- ۱۰ - مقدمه‌ای بر شناخت ایلها، طوایف و ... ایرج افشار سیستانی.
- ۱۱ - تاریخ پانصد ساله خوزستان، سید احمد کسروی.
- ۱۲ - شبهای پیشاور، اشرف الواعظین .
- ۱۳ - آیین و هابیت، جعفر سبحانی.
- ۱۴ - مردم شناسی ایران، هنری فیلد، ترجمه عبدالله فریار.
- ۱۵ - رشد، آموزش علوم اجتماعی، زمستان ۱۳۶۹ و بهار ۱۳۷۰، شماره مسلسل ۶ و ۷ .
- ۱۶ - زندگانی سیاسی احمد شاه، حسین مکی.
- ۱۷ - تحقیقات محلی نویسنده این کتاب و ...

از همین نویسنده:

- ۱- جغرافیای تاریخی خوزستان
- ۲- مدخلی بر شناخت قبایل عرب خوزستان «در ۲ جلد»
- ۳- جهاد و قبایل عرب خوزستان «زیر چاپ»
- ۴- جامعه شناسی قبایل عرب خوزستان «زیر چاپ»
- ۵- امثال و حکم قبایل عرب خوزستان جلد ۱ «زیر چاپ»